



وحید نامه

شرح مختصری از احوال و آثار شخصیت کامل عرفان

حضرت

وحید الاولیاء قدس سره

سی و هفتمین رکن سلسله علیه ذهبیه ، رضویه ، مرتضویه ،

مهدویه ، کبرویه ، احمدیه

از انتشارات خانقاه احمدی شیراز

بمناسبت چهارمین سال رحلت آن بزرگوار

ماه صفر ۱۳۷۹ هـ ق مرداد ماه ۱۳۳۸ خورشیدی در تهران بطبع رسید

شرکت چاپخانه سوره

[illegible]

آب آبریزد از کوه جان استخوان آمل
از خزان کج بود خوشی است
نورینه نه میزدی زان تو را علی
آب غلام نیک بی استخوان علی

منت داده اند که کینه فرغان
بهر نه رسد از ابل زبان مثال
بارک حضرت بولی ای علی
بر داشت آن درخشان سران
میو و نا بخانه مهر فصل مهر و گل
از سلطین صفویه آماران برانم
بر حیات یاد عیب بران نیاید

ای امیر عرب ایگه این غیب نمانی
بوسر افتر شاهان جهان ظل همنانی
درد پس برده نهان بودی قومی نصلا
جرمش ذنب نشناخته گفتند خدای
خوچو کوبند پس ز این کران طلعت دنیا
پرده برداری انگونه که هستی بنانی

از ان صمد الدین شاه می بود
کران مرحوم به پهلوس کزین شرف
آرا میماند و این همان نایل
سارک کت که قفسه نهی نری غوث
بنیای لولایه برت آورده حبه
دفعه بجان شینیا اخضر بوار
بر سر بطیمه خود آبرش از طبع سرش
فی سیر سال ۱۰۴۰

ای در شامی کوکوشان استخوان علی
ای که تو شرف استخوان علی
نورینه جان از سر می کران و کار از سر می
نورینه جان از سر می علی

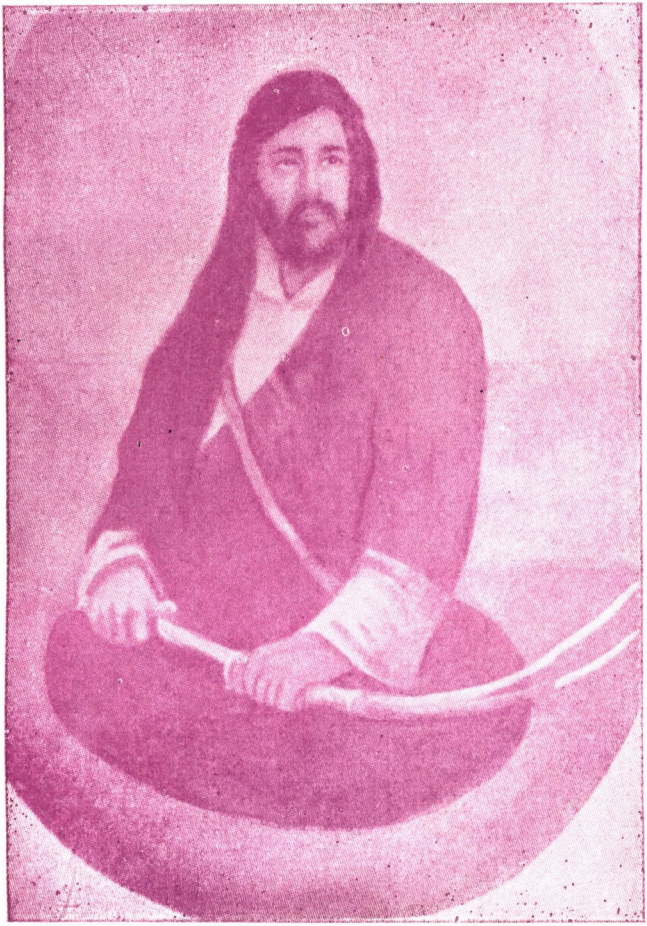
ای که شرف جانان افغان در جهان بران
از نعت و بیعت ذیل هستم
مهر است گفتن نام و ای در زان نام تو
نورینه شرف جانان در زان شرف کر

بیتش بندش نور استخوان علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی



ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

ای که در کونان نور مراد علی
نورینی است و در بر استخوان علی
و اگر بستاند در کونان نور مراد علی
در دم برادر زان نور مراد علی

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ذا الجلال والإكرام ومعدن النور والمحصول الآخر السلام على محبوب الدين
 لا يخفى على أحد من وصفه لأنام السلام على هذين الأفعال ومقابل الأحوال
 في الجلال السلام على صاحب الخزي ودارت عليه السنين والحق يوم الدين الشاغل
 حرمه النور في سابع النور من الدنيا والسوى السلام على حجة الله المآلعة
 من الشافعي ومنه الدائمة السلام على خير أنبياء الله وآباء أئمة وآل الأئمة
 السلام على رضاء الله الراعي والخيم اللامع والامام الناصح والزائد القادح السلام على
 وجه الله الذي من وراء السلام على نفس الله القائمة بالدين وعينه التي من غضا ظلم
 السلام على أدنى السقاو أعين في لأم وكن الناسطة بالتم وجبه الذي من تطاف بدم
 ثم لك الجلال والخلق وسابع الرزق والحاكم بالحق نعمت الله عليه العباد فوفيت بمراده
 وما حدث في الله سبحانه وقضى الله عليه نعم وجعل أفئدة من الناس فوقها وما تحزن
 ونكت وأنت سيدك الزائر الحرمات الأبد بكرات الشاكر نعمك قد مررت بك من نور
 ورجاك لكف كونه فاستأجر عونه فكن إلى الله سبيلا وسبقا ومن التار بطلا ولا
 زجرك كمالا نحو نساء من وصل بكه محال وسلك إلى الله سبيلا فانت
 سامع الدعاء وولي الحرمة على نفسك السلام وانت السيد الكريم والامام العظيم كثر
 بنابجها يا أمير المؤمنين والسلام عليك ورحمة الله وبركاته

هذا ما كتبه في زيارة حضرت مولانا محمد باقر عراقي
 في سنة ١٢٨٠ هـ في شهر ربيع الثاني
 في مدينة كركوك
 في داره
 في سنة ١٢٨٠ هـ

وحید نامہ

شرح مختصری از احوال و آثار شخصیت کامل عرفان

حضرت

وحید الاولیاء قدس سرہ

سی و ہفتمین رکن سلسلہ علیہ زہبیہ ، رضویہ ، مرتضویہ ،
مہدویہ ، کبرویہ ، احمدیہ

از انتشارات خانقاہ احمدی شیراز

بمناسبت چہارمین سال رحلت آن بزرگوار

ماہ صفر ۱۳۷۹ هـ ق مرداد ماہ ۱۳۳۸ خورشیدی

در طہران بطبع رسید

ترگرت پانچاؤس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد (ص)

و اهل بيته الطاهرين

در این کره خاکی ، هریک از موجودات را بر حسب استعداد ،
خداوند عالم قوای پنهانی بودیعه سپرده که در زندگی با استفاده از آن
قوا ، بحرکت و جنبش ادامه داده پیوسته بسوی ترقی و هدف
عالی خود گام بردارد .

انسان که اشرف مخلوقات و سرآمد موجوداتست نیز بنا بر همین اصل کلی ،
میبایستی سالک جاده ترقی دانش و بینش بوده رو بمقصد نهائی و غائی که برای این منظور
آفریده شده است ، به پیشروی خود ادامه دهد .

اگر منظور آفریننده انسان. همین ارضاء شهوات ظاهری نفسانی و بکار انداختن
نیروی صوری او میبود ، لازم میآمد آنهمه استعداد های نهفته وی بيمصرف و بلااثر
بماند ، درحالیکه مشهود همگانست با کمک همین نیروهای نهانی ، بشر توانسته است
اختراعات محیر العقول و شگفت انگیزی را بروی صحنه گیتی آورد.

عالم بزرگی که بازحمات شبانه روزی و کار مداوم در آزمایشگاهها ، بمطالعه و
بررسی و تفکر و تجربه ، نسبت بمنظور و هدف خود مشغول است. سرانجام تا پرتوی از شعاع
انوار حقیقت بمنز او نتابد موفق بکشف داروها و روشهای نوین معالجه بیماریهای مهلك
نخواهد شد .

مطالعه شرح حال دانشمندان و علماء بزرگ، در هر رشته‌ای از علوم، این نکته را تأیید مینماید: مادام که بدرون ایشان، الهامی از حقیقت نرسد، هیچگونه پیشرفتی ننموده و بهدفع خود نائل نگردیده‌اند. (۱)

همه میدانند که بدن انسان از جسم و روح تشکیل و ترکیب یافته است (صرف نظر از اقوال و عقاید مختلف علماء نسبت بانواع ارواح) و هر چند امروزه علماء و دانشمندان صوری با صرف مساعی و تحمیل زحمات موفق بکشف و اختراعاتی جهت آسایش نسبی جسم بشری شده‌اند. باید اقرار کرد که بهمان نسبت روح را تشنه گذارده، و ازلال معارف معنوی او را محروم ساخته، و بشر را بمظاهر فریبنده عوالم صورت مشغول داشته‌اند. در صورتیکه با وجود تمام وسائل ممکنه باز بشر فراغت خاطر نداشته و پیوسته پی‌گم شده خود می‌گردد. بهمان طریقیکه با صرف نیرو و قوای مغزی تمام امکانات نسبی آسایش جسمی را آماده ساخته است اگر ابزار و وسائل لازمه را نیز جهت تغذیه و نمو قوای روحی خود فراهم می‌آورد و باختیار وی می‌گذارد، بآرامش و تسکین روحی رسیده و نشاط و مسرت زندگی را بنحو کامل ادراک مینمود.

اگر بشر در زندگی خود همیشه ناراضی و افسرده خاطر بنظر میرسد و مظاهر صوری با همه درخشندگی و فریبندگی نتوانسته است درون او را خرسند و خوشنود سازد از اینست که تمام مساعی خویش را صرف ارضاء امیال جسمانی و نفسانی نموده و از آنهمه ذخائر معنوی که ورای عالم صورت بمنظور ترفیه و ترقی و مسرت او آماده گردیده است بی‌خبر مانده هیچوقت بجستجوی گنجینه‌های پنهانی خود بر نمی‌آید.

و چون دو نیروی متفاوت همیشه کار فرمای عالم وجود است، بشر بوسیله تأمین این دو همواره نیازمندیهای صورت و معنای خود را مرتفع می‌سازد.

نیروی صوری که محصول قوای طبیعت است همیشه در دسترس و در اختیار بوده و هست، اما تجسس نیروی معنوی که جزء عوالم روحانی است، از ماوراء عالم طبیعت

(۱) مطالعه احوال و آثار دانشمندان بزرگ و کاشفین عالیقدر از قبیل بوعلی سینا فخر رازی، ملاصدرا، شیخ بهائی، ادیسون، نیوتن، انیشتن و غیرهم این مطلب را ثابت مینماید.

باید بدست آید آنهم در سایه تربیت و صرف وقت نذر راه یافتگان بآن عوالم که ارتباطشان با معنویات و صنایع عالم صورت و معنی همیشه برقرار است .

دست یافتن بچنین کسان مستلزم استمداد از قوای باطنی و معنوی انسانی (حقیقت آدمیت) است و با الهام گرفتن از همین قوا که در درون اوست . میتوانند سعادت حقیقی را یافته و نشاط واقعی بشریت را دریابند .

بدیهی است همانطور که برای فرا گرفتن دانش ظاهری و صوری که فرضیه‌هایی بیش نبوده و مرور زمان ممکن است بطلان آنها را پس از چندی روشن سازد، صرف وقت و زحمات و مشقات طاقت فرسا نزد استادان فن لازم و حتمی است تا کسی در آن فن بدرجه کمال مورد نظر خویش برسد در صورتیکه ابزار و وسائل تحصیل این فنون و علوم همگی بحد و فور در دسترس بشر است .

بطریق اولی، پذیرش تربیت مر بیان معنوی صعوبت و دشواریش بمراتب بیشتر، ضروری‌تر، و حتمی‌تر است، زیرا بایستی بدون ابزار و وسائل صوری، نیروهای نهفته معنوی او را که بالقوه موجود است بفعل آورد، و سلاح مخصوص این کار منحصر آدر دست همان مر بیان و راه یافتگان بعوالم روحانی است .

و چون حقایق این قوا در وجود آدمی سری و نهانی است . لزوماً چنین مر بیان نیز در استتار و خفا بوده و دست یافتن بایشان برای همه بطور تساوی میسر نیست، و شرط یافتن آنها تحقیق و تکاپو و جستجو است تا بتواند خود را بایشان نزدیک سازد و از خرمن معارفشان خوشه‌ای بردارد . کسانی که علاقه‌مند تقویت نیروی باطنی و روحانی خویشند و بخواهند تحت تربیت این مردان حق قرار گیرند . قبل از هر کار بایستی با توسل بحق شناسائی و معرفت آنان را خواستار شوند تا خداوند وسائل شناسائی آنان را بانسانیهای مخصوص بآنها اعلام و الهام دارد و این الهام‌هنگامی صورت میگیرد که طالب‌در کمال اخلاص و عطش درونی متوجه حق باشد . زیرا چون این قوم مطلقاً در حق فانی و بحق باقی گشته‌اند بحکم **من کان لله کان الله له** مر هم زخمهای نهانی و داروی دردهای بیدرمان بشری اند پندارشان حقیقت گفتار آنها شریعت، و کردار ایشان طریقت حق است . فراغت خاطری که

بشر همه عمر بجستجویش میبرد ازد. جز در سایه تربیت مردان حق بدست نیاید. چه آرامش دل دولت خدادادی است که ذره‌ای از آن را بهزاران نعم دنیا برابر نمیتوان کرد.

یکی از این مردان حق و مریدان عالم معنی را خواهید شناخت که سرمایه و نقد و وقت را در راه دانش و بینش بشری صرف کرده و عمر عزیز را در راه مستقیمی که فقط بسوی حق منتهی است بپایان رسانید و از آغاز تا انجام زندگی دمی از طاعت و عبادت حق و در عین حال خدمت بمخلوق دست نکشید تا آنجا که جز پوستی بر استخوانهای نحیفش باقی نماند. مطلقاً در نور صفات جلال و جمال حق تعالی مستغرق بود. رزانت فکر و درایت عقلانی او آنچنان حدت و شدت داشت که واردین و مشتاقان الهی را جز بانسانی صریح و روشن نمی‌پذیرفت و چنانچه متقابلاً خود آنجناب را وارداتی یا نشانی نسبت باین شخص یادگیری میبود بدون فوت وقت پذیرفته و بدستور سلوک او را مفتخر مینمود.

با کلامی، دردهای جانفرسای مجمع مشتاقان را درمان می‌بخشید و زمانی با دمیدن انفاس روحانی، افسردگان عالم طبیعت را نشاط و سرور میداد طریقتش راهنمایی بسوی حقیقت ائمه اثنی عشر (ع) بود که چون کوردلی را سرمه تو حید در دیده میکشید چشمش را بانوار جمال ایشان روشن ساخته بشاهراه شریعت مصطفوی میکشانید.

چشمان حق بین نافذش چون بمرور راهجوی میافتاد، چنان اثر مثبت و سریع در همه شرایش وجود او مینهاد که خود را رها کرده و بارقه دوستی و محبتش را از جان و دل پذیرفته و طوق ارادتش را بگردن مینهاد.

چون سوخته جان حسرت زده‌ای که نیش زخمهای جانگاہ او را از پای در آورده و از همه در، نومید و محروم و مش ساخته و بدرگاه بی نیاز اشکها ریخته راه حق را میجست، بخانه اش روی می‌آورد، با شربت زلال امید، کام جانش را سیراب میساخت و از داروی نظر همه آلام درویش را درمان میداد و با لبخندی شفا بخش مرهمی بروی ریشهای سوزنده اش مینهاد که التیام مییافت.

این را دمرد بزرگ موسوم به آقامیرزا احمد و به وحید الاولیا معروف بود اینک گروهی از محبین و دوستان آن شخصیت عالیقدر که بدرک فیض حضورش نائل آمده‌اند،

بیاد بود ایام مصاحبت بر آن شدند مجموعه‌ای بنام (وحیدنامه) در کمال اختصار فراهم آورده در دسترس علاقه‌مندان قرار دهند .

آن مرد بزرگ کلیه حالات و سوانح عمری خود را از سال ۱۳۱۰ هـ . ق خوشبختانه از روزیکه قدم در سلوک الی الله گذارده تا پنجاه سال اعم از مسافرت‌ها و اقامت‌ها، مشاهدات، مکاشفات و جغرافی شهرها، اوضاع و احوال عمومی در سالهای مختلف، کارهای شبانه‌روزی خود همه را در دفاتر مخصوص ثبت کرده که موجود و در دسترس است - بنابراین مطالب این مجموعه مستند و با اصطلاح دست‌اول و کاملاً معارف‌نظم و ترتیب‌ظاهر و باطن دوران حیات معظم‌له است .-

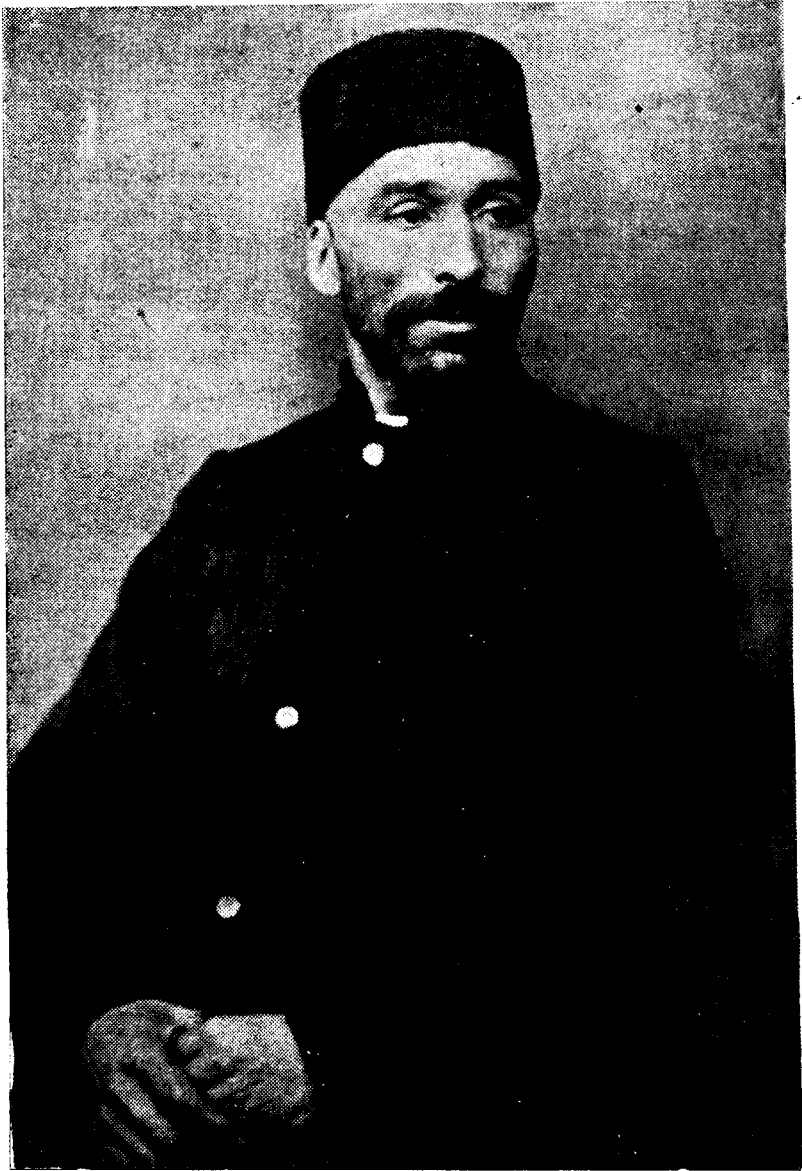
از اردبیل تا تبریز

در اردبیل مردی متدین و امین بنام حاج محمد کریم زندگی میکرد و از راه کسب و تجارت امرار معاش مینمود، و چون در طب قدیم وارد و مخصوصاً در چشم‌پزشکی (با اصطلاح آنروز بنام جراح خوانده میشد) ماهر بود، غالباً برایگان بمعالجه بیماران نیز میپرداخت و در بین اهل آن شهر در امانت و دیانت و راستی و درستی معروف و همه او را بدیده احترام مینگریستند . -

عیالش مرحومه زینب دختر حاج احمد قراجه‌داغی ساکن تبریز صفات بارزی داشت که او را در میان اقوام و هم‌کنان خود ممتاز نموده و در عفت و نجابت و مهر بانی ضرب‌المثل عامه بود، و چون غالباً شوهرش بمسافرت میرفت، تربیت اولاد بعهد مشارالیه‌ها بود، و بنابر اقوال موثقین فرزندان متدین و فوق‌العاده‌ای تربیت کرده است .-

حاج محمد کریم پس از مدتی اقامت در تبریز که موطن اصلی بود بمنظور معاملات چندسالی در کیلان و اردبیل نیز مسکن داشت و به تبریز هم‌رفت و آمد مینموده است و بالاخره در ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هـ . ق در اردبیل بر حمت خدای پیوسته و در آنجا مدفون گردید .-

فرزندان آن مرحوم عبارت بودند از: سه پسر و سه دختر



مرحوم مشهدی محمد آقا عتیقه چی - ملقب به : معاون الفقراء

۱- آقای مشهدی حاج آقا که بـشغل تلمبه سازی مشغول و در اواخر عمر وارد سلوک گردیده بود .

۲- آقای مشهدی محمد آقا عتیقه چی ملقب بمعاون الفقرا (۱۲۸۴- ۱۳۵۱

ه. ق. (۱)

۳- آقای میرزا احمد. وحیدالاولیاء، (۱۲۸۶- ۱۳۷۵ ه. ق) که اینمجموعه در وصف حال ایشان است.

۴- مرحومه بانوسارا [عیال مرحوم شعبان، ومادر مرحوم محمود شعبانی ساکن مشهد (متوفی در سال ۱۳۳۳ شمسی در طهران)]
۵- مرحومه بانو فاطمه ومادر باب خانم که مشارالیه مادر آقای سرهنگ جواد طهوری است.

۶- مرحومه بانوشوکت [عیال مرحوم میرزا باقر خان ومادر آقایان: جعفر بختیار، مجید، کاظم وبانوعالیه رضوانی است].

بنابر اقوال موثقین که با این خانواده آشنائی داشته اند. مرحومه بانوزینب اغلب میگفته: «اوقاتیکه باین فرزند (میرزا احمد) حامله بودم، حالاتی شگفت انگیز برای « من رخ میداد، علاوه بر اینکه همیشه متوجه خدا و بیاد حق بودم، بشنیدن حالات اولیاء»
« وبزرگان دین رغبت فراوانی داشته و از آن لذت میبرد و از این لحاظ کمتر میل
« بملاقات اشخاص داشتم و اگر احياناً درجائی با غذای شبهه ناکی روبرو و برای خوردن
« یا نخوردن مردد میشدم، از درون خود صدائی میشنیدم که مرا از تردید خارج میساخت
« و در تمام مدت حمل چند ساعت قبل از طلوع صبح بیدار، و حال مناجات و تضرع بدرگاه
« خداوند در هیچ سحری از من ترك نمیشد و همیشه با وضو یا تیمم بودم تا آنکه در سال
« ۱۲۸۶ ه. ق در شهر تبریز. محله پل سنگی در خانه مسکونی نزدیک بقعه شاه حسین
« ولی، این طفل پا بعرضه وجود گذارد و بنام میرزا احمد موسوم گردید. و در هنگام

(۱) - گزارش مختصری از احوال ایشان در کتاب (اوصاف المقربین) تالیف

آقای میرزا احمد تبریزی - چاپ شیراز - چاپخانه احمدی - سال ۱۳۳۸ ه. ق، چاپ شده است و نیز صفات عجیب و خارق العاده نامبرده در سلوک و خصائل حمیده و همت عالی او در کتابی بنام (گلبن محمدی) گردآورنده: میرزا ابوالحسن حافظالکتاب معاون الفقراء - چاپ شیراز - کتابخانه احمدی سال ۱۳۳۳ شمسی بطبع رسیده است.

« شیرخوار گئی ، اگر احياناً گاهی وضو نداشتم تا تجدید وضو نمیکردم طفل پستان »
 « نمیگرفت ، و از آن پس بیاد ندارم که از سحر گاه تا طلوع آفتاب خود و یا طفلم در خواب »
 « باشیم . »

اینک شرح مختصری که خود جناب آقا میرزا احمد در کتاب اوصاف المقریین (۱) ثبت فرموده اند عیناً نقل میشود

« حقیر مؤلف که نامش احمد در ولد حاج محمد کریم تبریزی است رحمه الله »
 « علیه درسنه یک هزار و دویست و هشتاد و شش در دارالسلطنه تبریز تولد یافته و در ایام »
 « صبی والدین مسافرت اختیار کرده چند سال در دارالمرزگیلان توقف و بعد آمده در »
 « دارالارشاد اردبیل توطن گزیدند ، و این بیچاره مدتی در مکتب بدرس فارسی اشتغال »
 « داشت و بعد قریب سالی در مدرسه بتحصول مقدمات عربی تا مغنی و مطول پرداخت ، »
 « بعد از آن قریب دو سال مشغول یاد گرفتن صنعت تذهیب و نقاشی و مایه تعلق بهما بود ، »
 « درسنه یک هزار و سیصد و هشت بقفقاز روسیه سفر کرد ، در آن سامان بکتابت کلام الله »
 « و کتب و تذهیب اشتغال نمود . در عرض این گاهی بتفکر میافتاد که این همه تغییر احوال »
 « از آمدن بدنیوا و زمان طفولیت و از آن بشباب و از آن بکهنوت ، و از آن بشیخوخت افتادن »
 « و بعد ترك زندگی کردن و زیر خاک پنهان شدن چه کاریست ؟ و این آمدن از کجاست و »
 « رفتن بکجا ؟ و حقیقت آدمی چیست و چگونه است . »

« چو خود را دید یک شخص معین تفکر کرد تا خود چیست من »

حوزه فقر اردبیل

شمعی میدرخشید و شعله فروزانش نورافشانی میکرد ، پروانه هائی هم گرد آن
 شعله پرمیزدند ، لکن از آن میان جان باخته از خود گذشته ای پیدا نمیشد که یکباره در
 برابر شمع قرار گرفته تمامی شعله را بسوی خود منعطف نموده نه تنها شهرش را بسوزاند
 بلکه خود نیز در پای شمع سوخته ، حرارتی به جمع داده درس جان بازی نیز بجمع بیاموزد .
 محفل انسی بود که حاضرین آنجا مس قلب خود را بامید آنکه زرشود بر بزرگ

مجلس عرضه میداشتند، و او آنقدر که در آنها تاب و توان مییافت به نفس کیمیا اثرش بر آنان میدمید و زربیش پس میداد، اما طالب دلسوخته‌ای پیدا نشده بود که یکباره وجود خاکی خود را عرضه داشته و بزبانحال گوید :

ای فدای توهمل دل و هم جان وی نثار رخت هم این وهم آن

دل فدای تو، چون توئی دلبر جان نثار تو، چون توئی جانان

خمی پراز می ناب میجو شید و ساقی آتش پرست آتش دستی نیز در کنار آن نشسته نیم مستان جرعه نوش را هر چند صلا میزد، جز پیاله‌ای نمی کشیدند، پا کباز پر طاقتی را میجست که خم و خمخانه را یکباره بکامش فرو ریخته، ازرنج خمار و ازهستی خودیت و منیتش آنچنان برهاند که همه اعضاء او حتی الورید و الشربان ذکر دوست کنند و آشکارا بدون پروای غیر گویند :

نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست

اگر باده نوشانی در این دیرمغان بودند که در حالت مستی و بیخودی سخنانی از دوست بر زبان میراندند، و یا اگر در آئینه دلشان عکسی از محبوب جلوه گری مینمود از ترس اغیار آهسته وزیر لیبی نشانی میدادند. جای سالک رهرو، جان بر کف نهاده‌ای خالی بود که پای کوبد و دست افشاند و دامن تعلق از هر دو عالم برچیده و بر طارم هفت اختریای نهاده خطاب بساقی گوید :

می و سلم بچشان تا در زندان ابد از سر عربده مستانه بهم در شکنم

لکن قرائن و امارات نشان میداد که دست تقدیر مشاطه ازلی، صاحب حسن احمدی را آماده میکند.

بیداردلان روشن بین که راهی بیاطن داشتند، خبر میدادند که غنقریب ستاره‌ای در عالم فقر محمدی طلوع خواهد کرد که ماه این مجلس و روشنائی بخش دیده صاحب‌دلان گردد.

در آن زمان راهنمائی و فیض بخشی حوزه فقر اردبیل بوجود مبارك آقای میرزا



مرحوم میرزا حسینخان سر رشته دار- ملقب به : مرصع پوش ولایت

حسینخان سر رشته دار که از باطن ملقب به مرصع پوش (۱) ولایت و از طرف جناب آقای سید جلال الدین محمد مجد الاشراف قدس سره مجاز و ممتاز و در آن محل مامور راهنمایی و دستور العمل فقراء حقه سلسله مبارکه ذهاب بود.

جناب آقای مجد الاشراف (۲)

سید جلال الدین محمد، ملقب به مجد الاشراف و متخلص به قدسی، فرزند میرزا ابوالقاسم مشهور به میرزا بابا متخلص به راز، فرزند میرزا عبدالنبی است که همگی از ارکان سلسله مبارکه ذهاب و از معارف و رجال بنام شیراز و احوال هر یک در کتب تذکره و رجال به نیکی یاد شده

(۱) شرح حال ایشان در کتاب اوصاف المقربین ثبت است. و نیز در دیوان گمنام (چاپ تهران - چاپخانه پاکتچی - ۱۳۲۸ شمسی) که حاوی اشعار عرفانی و مرثیه است مفصلاً ذکر حالات ایشان شده است.

(۲) شرح احوال ایشان مفصلاً در کتاب اوصاف المقربین و رساله قدسی (تألیف آقامیرزا احمد تبریزی نایب الولاية - شیراز - چاپ مطبع احمدی ۱۳۳۲ هـ ق) ثبت است.



آقای سید جلال الدین محمد ملقب به : مجد الاشراف قدس سره

و ظاهراً قریب به هفتصد سال نیز تولیت آستانه متبر که حضرت سید میر احمد شاه چراغ علیه السلام را داشته اند - نسب ایشان به میرزا حبیب اله واقف میمند و از او بسید شریف جرجانی میرسد تعمیرات بقعه متبر که واطاق آئینه کاری جنب مرقد و ایوان . در زمان تولیت ایشان انجام یافته، هنوز رجال مسن و معمر شیراز که بدرک محضرش نائل آمده اند ، حکایاتی بیاد دارند که حاکی از مکارم اخلاق، وجود و سخا و شفای بیماران و کمک بضعفا و مراقبت در طاعات و عبادات ایشانست در سال ۱۲۴۶ هـ ق در شیراز متولد و رحلتشان در ربیع الثانی ۱۳۳۱ هـ ق اتفاق افتاد و در حجره ای که مشرف به بقعه متبر که حضرت شاه چراغ علیه السلام است مدفون اند

سلاسل فقر

چهار سلسله است که بواسطه چهار نفر ، از چهار معصوم بظهور آمده و مشهور گردیده است :

- ۱- سلسله رفاعیه . بواسطه کمیل بن زیاد از حضرت امام علی بن ابیطالب امیر المومنین علیه السلام منتشر گردیده و کمیلیه نیز میگویند .
- ۲- سلسله نقشبندیه . بواسطه سلطان ابراهیم ادهم از حضرت امام سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام اخذ گردیده .
- ۳- سلسله شطاریه . بواسطه سلطان بایزید بسطامی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شیوع یافته است .

۴- سلسله مبارکه ذهبیه . بواسطه شیخ المشایخ ، معروف کرخی از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نمودار شده و در اغلب کشورهای آسیائی اشتها دارد .

سه سلسله اول ، چون شیعه و سنی ، از نظر تقیه بایکدیگر اختلاط پیدا کرده اند ، در طریقه ایشان اختلاف کلی واقع شده که بالفعل نمیتوان آنرا بمعصوم نسبت داد لیکن سلسله ذهبیه منحصر بفرقه شیعه اثنی عشریه بوده و آنرا ام السلاسل گویند ، زیرا رشته های صفوی ، سهروردی ، مولوی ، نوربخشی ، نعمه الهی و غیرهم ، همگی شعبه هایست که از این سلسله منشعب شده است ، و مشاهیر اولیاء که صاحبان تذکره و دیوان حقایق اند کلاً از شعب این سلسله میباشند .

اسامی ارکان سلسله مبارکه علیه ، ذهبیه

رضویه ، مرتضویه ، مهدویه ، کبرویه ، احمدیه

- این فیض از حضرت سلطان الاولیا ، ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به
- شیخ معروف کرخی (۱) رسیده و از ایشان به شیخ سری سقطی (۲)
- ۳- شیخ جنید بغدادی ۴- شیخ ابو عثمان مغربی
- ۵- « ابوعلی رودباری ۶- « ابوعلی کاتب

- ۷- شیخ ابوالقاسم گورکانی
 ۸- شیخ ابوبکر نساج
 ۹- « احمد غزالی
 ۱۰- « ابوالنجیب سهروردی
 ۱۱- « عمار یاسر اندلیسی
 ۱۲- نجم الدین کبری
 ۱۳- شیخ مجدالدین بغدادی
 ۱۴- شیخ رضی الدین علی بن لالا
 ۱۵- « احمد گورکانی (جوزفانی)
 ۱۶- « عبدالرحمن اسفرائینی
 ۱۷- « علاءالدوله سمنانی
 ۱۸- « محمود مزدقانی
 ۱۹- « امیر سیدعلی همدانی
 ۲۰- « ابا اسحق ختلانی
 ۲۱- « امیر عبدالله برزش آبادی
 ۲۲- « رشیدالدین بیدآوازی
 ۲۳- « شاه علی اسفرائینی
 ۲۴- حاج محمد خبوشانی
 ۲۵- « شیخ غلامعلی نیشابوری
 ۲۶- تاج الدین حسین تبادکانی
 ۲۷- « درویش محمد کارندهی
 ۲۸- شیخ حاتم زراوندی
 ۲۹- « محمد علی موذن خراسانی
 ۳۰- نجیب الدین رضا ، تبریزی
 ۳۱- « علینقی اصطهباناتی
 ۳۲- سید قطب الدین محمد نیری
 ۳۳- « آقامحمد هاشم درویش شیرازی
 ۳۴- میرزا عبدالنبی شیرازی
 ۳۵- « میرزا ابوالقاسم رازشیرازی
 ۳۶- سید جلال الدین محمد مجدالاشراف
 ۳۷- « آقامیرزا احمد عبدالحی مرتضوی تبریزی وحید الاولیاء . قدس الله ارواحهم

من جاهد فیما انهدینهم سبلنا

نشانی الهی

آقای میرزا احمد تبریزی بیست و چهار ساله است، شب و روز در تفکر و تدبر میگذراند نتیجه و حاصل عمر را میخواهد، جویای راه حقیقت است، گم کرده ای دارد که آنی دل او را آرام نمیگذارد، سال ۱۳۱۰ قمری است؛ در این سال خوابی می بیند و طریقت حقه ای را باو نشان میدهند که بوسیله آن بتواند حقیقتی را که می جسته در یابد ..

نقل بعبارت از (رساله قدسی . ص ۶۴)

(این گمگشته که مؤلف این رساله است. سنه هزار و سیصد و ده هجری که)

(بغفلت روزگار میگذرانید، شبی از این تضييع وقت بغایت ملول شده بدرگاه خدا نالید و)
 (اسباب توفیق و هدایت را که فراهم بیاید مسئلت نمود، همانشب درواقعہ میدید: کوهی که)
 (ارتفاع زیاد داشت، سیدی جلیل القدر درقله کوه جماعتی را که در دامنه ایستاده توجه بآن)
 (بزرگوار دارند خطاب کرده میفرماید: سرمایه عمر عزیز را که بس گران بها است رایگان)
 (نبازید و از دست ندهید و داخل در صراط المستقیم حق که راهنمایی آن بامنست بشوید، از)
 (این قبیل نصایح میفرمود، و صفحه ای در دست داشتند که در آنهم مواعظ و نصایح مکتوب)
 (بود و جماعت میخواستند که بحضور ایشان تشریف حاصل کنند بلندی کوه مانع و حائل)
 (بود، شوق حقیر که از همه بیشتر بود سببی پیش آمد که خود را در حضور حاضر دید، مطالبی)
 (که بجماعت القاء میگردند، مگر رفرمودند حقیر مسرور و خوشحال اسم مبارک را سؤال نمود،)
 (فرمود: اسم من جلال الدین محمد مجد الاشراف است، تغافل کرده نام شهری که آنجا)
 (اقامت دارند سؤال نکرده از خواب بیدار شد و بجهت عدم وقوف بشهر و مسکن ایشان)
 (خیلی ملول و دلگیر بود تا اینکه بعد از مدتی بتوسط بزرگی باخبر شد که این بزرگوار در)
 (شهر شیراز مقیم و رهبر سلاک اند). -

این خواب که نشانی از گمگشته او بود، ویرامشتاق تر ساخت و این اشتیاق آنچنان
 آتشی در درون او برافروخت که میسوخت و دودش پیدانمود. و مانند همه طالبان راه حق جز
 بدرون خویش بدیگری رجوع نمیفرمود و بغیر از حق بدیگری توسل نمی جست، تا بالاخره
 برادرش آقامشهدی محمد آقا معاون الفقراء و دامادشان میرزا باقر خان که سالک طریقه
 ذهبیه و از ایشان مکتوم میداشتند روزی بیدار آمده صحبت بآنجا میکشد که نماینده آقای
 جلال الدین محمد مجد الاشراف شیرازی، بنام آقامیرزا حسینخان سر رشته دار در این شهر است
 و به ارشاد و راهنمایی سلاک الی الله مشغول است. شنیدن نام آقای مجد الاشراف آنچنان
 اثری در وجود آقا میرزا احمد میکند که بی اختیار اشک از چشمانش سر از پرودر رسیدن
 بخدمت آقای سر رشته دار مشتاقانه وسیله آندو نفر تقاضای ملاقات مینماید که پس از دیدار
 با خند دستور سلوک نائل و مشغول میگردد.

دوران سلوک

در این اوان آقای میرزا احمد با حضور خود در مجمع فقرای سلسله زهبیه و ادامه کسب و شغل روزانه و انجام دستورسلو کی در اردبیل متوقف و روزگار میگذرانید، برای او واقعات و مشاهداتی پیش میآمد که طلوع حال و جذبه را در نهایت قوت و شدت رسانیده، او را مورد اعجاب و شگفتی دیگر اخوان طریق قرار داده بود و تمام حالات باطنی خود را در دقتی بقطع ربعی با خطی خوب و خوانا مرقوم و مدون ساخته که اکنون موجود و در دسترس است کلیه واردات غیبی خود را پس از عرض به آقای سر رشته دار با استجازه خدمت جناب آقای مجد الاشراف مکاتبه مینمود که تبیین و تعبیر آنها اکثرأ بصورت مکتوب موجود و بهترین نمونه دستورسلو کی است و اکثر مرقوما نشان در کتاب اوصاف المقرین بطبع رسیده است که ایشان را میرزا احمد خوشنویس خطاب کرده اند.

این دفاتر که بهترین نمونه عرفان عملی کلاسیکی است و کلیه حالات باطنی را در تمام اوقات باز کرتاریخ نشان میدهد، نظم و ترتیب و تقسیم اوقات شبانه روزی يك شخص مشتاق حقیقت راهم معرفی میکند که چگونه در تمام ساعات زندگی، دمی انصراف از حق نداشته و ظاهر و باطنش نمونه بارزی از یک مرد طالب صادق بینائی بوده است حرارت باطنی، کانون مشتعل درونی آقا میرزا احمد را که مرکز تابش اشعه نور ولایت شده، آنچنان روشنائی می بخشد که اخوان طریق را گرمتر و در راهروی سریعتر ساخته بود، چشم تیز بین آقای سر رشته دار که این حقایق را در مییافت، آینده بس تابناکی برای او پیش بینی میکرد و همگی را نوید و بشارت میداد

از طرفی عطش درونی و سوز پنهانی، آن مجذوب الهی را طوری ملتهب ساخته بود که جز آب لقای دوست و سیله تسکینی برای خود نمی یافت. از همین نظر مرئی ایشان مقتضی چنان دید که آن مشتاق را ابتدا باستان بوسی حضرت ثامن الحجج صاحب سلسله مبارک، مشرف و سپس بشیر از جهت دیدار محبوب روانه نماید

سفر اول - دیدار دوست



دراواسط سال ۱۳۱۴ ه. ق. از اردبیل بسوی مشهد عازم و پس از آستانبوسی و زیارت، به تنهایی از راه طبرس و یزد بشیر از وارد (۱) و بحضور مطلوب خویش مشرف گردید بنابر آنچه در یادداشت‌های خود نوشته‌اند در اولین برخورد چنان سطوت و عظمتی از مراد، در دل مرید صادق پدید می‌گردد که بکلی خود را میبازد، از دیدار مطلوب درمی‌یابد این‌هم‌ن سید جلیل‌القدری است که در اولین خواب‌اردبیل و واقعات بعدی با و نشان داده‌اند سپس بر حسب اجازه معظم‌له در یکی از حجرات فوقانی مشرف بایوان حضرت شاهچراغ ع منزل گزیده و تحت نظر مستقیم مربی کامل خود بتحصیل علوم لدنی و تکمیل مراتب نفسانی مشغول و بدرک عرفان معنوی نائل آمد و از آن معارف دانش و بینش خرمنها بر گرفت در مدت توقف هشت ماهه خود در شیراز، چنان سرعت سیری در سلوک برای او حاصل گردید که مورد نظر و عنایت خاص مراد خود قرار گرفت، بطوریکه آقای مجدالاشراف به اکثر فقرای صاحب‌حال شیراز توصیه می‌فرمود که از درک محضر آقای میرزا احمد خوشنویس غفلت ننموده و مصاحبت او را غنیمت بشمارند بر روز و ظهور و قوت و شدت حالات باطنی ایشان و انتشار آن، سبب گردید که با اشاره باطنی، ایشانرا بلقب **مؤید الفقراء** مفتخر گردانند در این مسافرت آقای میرزا احمد خوشنویس (مؤید الفقراء) از طرفی کمال

(۱) در دفتر مخصوص شرح این مسافرت را با تاریخ روز بخط خود ثبت کرده و علاوه بر سفرنامه شخصی، حاوی نکات بسیار جالبی از آب و هوا و طرز زندگی مردم و نرخ ارزاق و وسائل حمل و نقل و فواصل شهرها و آداب مرسومه و رفتار و اخلاق عمومی مردم ناحیه‌ای را یادقت و تحقیق خاصی نوشته‌اند

دلبستگی و علاقه را بدرک خدمت مراد خود داشت که رها کردن آن از نظر شدت اشتیاق کار مشکلی مینمود و از طرف دیگر تأکید مادر و برادر، برای مراجعت باردیبل اورا ناراحت میساخت در این میانه آقای مجدالاشراف نیز که مرئی و مکمل او بود، میل داشت بیشتر اورا نگاهداشته زیاده تر بهره ورسازد، سرانجام ناگزیر اورا اجازه داد برای دیدار مادر باردیبل برگردد. و برای نمونه توجه به چند جمله انتخاب شده از مکتوب آقای مجدالاشراف، این نکته را روشن میسازد که صرف نظر از شدت علاقه مادر باین فرزند، آقای مجدالاشراف نیز تا چه حد برای این مادر احترام قائل بوده است.

در پاسخ مکتوبی که آقای مجدالاشراف به آقای مشهدی محمد آقامعاون الفقراء مرقوم داشته اند نوشته شده: زهی چنان مادری که صدف در شاهوار ولایت گردیده، بوالده مقامی شما و ما سلام برسانید و بگوئید آقا میرزا احمد بامری مشغولند که فائده آن بکوهها و سنگها هم میرسد.

و در نامه دیگری مرقوم داشته اند: حضرت والده مقامی را از فقیر سلام برسانید و بگوئید، این فرزندان را که خدا بشما داده برای آنست که معارف الهیه را بزحمات و مشقات سفر تحصیل نماید و اسباب آمرزش شماها که سهل است بلکه هفت پست از شما، از باطن ولایت باشد.

و نیز در مکتوب دیگر: انشاءاله پس از سه ماهه با آثار خوشی بسلامتی رو بشما خواهند آمد

و ایضا در مرقومه دیگر: (از سنگ ناله خیزد روز وداع یاران) محض خاطر علیا حضرت والده محترمه شما و بستگان راضی بحرکت آقای میرزا احمد خوشنویس شده بسلامتی در آخر ذیقعدة الحرام حرکت فرموده عنقریب ملاقات خواهید فرمود.

و بالاخره در ماه ذیقعدة ۱۳۱۴ هـ ق بسوی اردیبل رهسپار و در محرم ۱۳۱۵ هـ آن سال بدیدار مادر و برادر واقوام نائل میگردد.

آنچه از دفاتر و سفرنامه این مسافرت بدست میآید بر نامه ایشان در این هشت ماه توقف در شیراز بشرح زیر بوده است.

۱- هر شب چهار یا سه ساعت بطلوع صبح مانده بیدار شده ، پس از پایان نوافل و اذکار ، سحری (در صورت صوم) میل نموده و بعد از فراغ نماز صبح و اشتغالات و قرائت قرآن که تا طلوع آفتاب طول میکشید ، کمی استراحت نموده و سپس با امر معاش و کتابت و رفتن به چاپخانه یا تهیه وسائل کتابت میپرداختند .

۲- افطار مختصری صرف نموده و پس از اداء نماز مغرب و عشا و از کار مقرر باز بکتابت پرداخته و در حدود چهار ساعت شبانه استراحت میفرموده اند .

۳- ایام توقف در شیراز تشریف مرتب روزانه بحرم مطهر حضرت سید میراحمد شاهچراغ علیه السلام و قرائت سوره مبارکه یس ترك نمیشده

۴- شبهای دوشنبه و جمعه که آقای مجدالاشراف در حرم مطهر حضرت شاهچراغ علیه السلام مجلس داشتند ، مرتباً حضور یافته و پس از اتمام نماز و اذکار و قرائت قرآن در پایان مجلس بمنزل خود رفته باز بکار کتابت مشغول میشدند .

۵- قبل از ظهر تمام روزهای جمعه را در منزل آقای مجدالاشراف حضور بهم رسانیده و با عرض واردات و حالات باطنی خود که در ایام هفته رخ داده بود پاسخ و تعبیر مقتضی که دریافت میشد در دفتری بترتیب پا کنویس مینموده اند

۶- بعد از ظهر روزهای جمعه را مخصوص رفتن بحافظیه و هفت تنان و فاتحه قبور بزرگان عرفا ، از قبیل: شیخ روزبهان ، شیخ ابوذرعه ، سعدی ، شاه داعی الی الله ، شیخ سلم ، عبدالله خیف . قدس الله اسرارهم قرارداد بودند .

۷- شبهای متبر که و لیالی جمعه را غالباً تا صبح بیدار و با اذکار و مناجات میگذرانده اند .

۸- قرائت قرآن ، مطالعه کتب اولیاء و بزرگان دین جزء برنامه هر روز بوده و ترك نمیشده است

۹- علاوه بر تأمین معاش روزانه خود از راه (کتابت ، تذهیب ، صحافی) اکثراً بعض از نزدیکان را نیز بمهمانی دعوت و شخصاً پذیرائی میفرموده اند .

آثار ایشان در این مسافرت (۱)

- ۱- کتابت: یکجلد کلام اله ۲- شصت پاره قرآن ۳- کتاب اصول وفروع دین
- ۴- کتاب آتشکده ۵- حدیث کساء فارسی و عربی ۶- قصیده سرمکنون ۷- مقابله و تصحیح کتاب مقالات (صفوة الصفا) وضمائم آن ۸- نقش و کتابت مهر نبوت ۹- نقش لوحه و کتابت شرح قصیده جنة الاسماء ۱۰- بلغ العلی بکماله الخ (بصورت قطعه) ۱۱- کتیبه لافتی الاعلی لاسیف الازرالفقار ۱۲- کتیبه و تذهیب علی خیر البشر، من اباه فقد کفر
- ۱۳- کتیبه و نقش لاله الاالله ۱۴- جدول سوره مبارکه که یس ۱۵- جدول سی لوح

حال ایشان از زبان (حالی) (۲)

جناب آقای حاج میرزا محسن ملقب بعماد الفقراء و متخلص به حالی در آخرین مسافرت خودشان بشیر از در سال ۱۳۳۲ شمسی میفرمودند :

با اینکه در تشرف بقبر بنده و دیگر همقدمان از آقامیرزا احمد مقدم بودیم لکن اواز جهت سرعت ترقی در سلوک بر همه مقدم و پیشقدم بود. در همان اوایل کار، درک محض و خدمت ایشان برای هر کسی که دست میداد فوزی عظیم شمرده میشد. و از دیدارش همه می فهمیدند که آتیه ای بس درخشان و تابناک در انتظار اوست؛ حسب الامر پیر بزرگوار از اربعینات چندی در منزل مسکونی ایشان بعمل میآمد چنان سطوت و هیبتی بآن وجود مبارک داده شده بود که دوستان و رفقای نزدیک، حتی ارحام و اقارب بدون اجازه نمیتوانستند وارد اتاق یا درک حضورش نمایند، گذشته از اربعین های حسینی و موسوی و تمام ماههای رجب و شعبان و رمضان، روزهای روشن و پنجشنبه بقیه هفته های سال را نیز با صوم بسر میبرد و یا در غیر این ایام هر شبانه روز به یکنوبت غذا اکتفا میفرمود، آن یکنوبت هم وقت معینی نداشت، گاهی

(۱) این آثار عیناً از مرقومات خود ایشان نقل شده که بعضی از آنها امروزه در دسترس نیست و هر چه موجود بوده کلیشه و بضمیمه این کتاب است

(۲) دانشمند محقق و عالم و عارف صورت و معنی جناب آقای حاج عماد از معاصرین بنام حضرت وحید الاولیاء میباشد. شرح احوال ایشان در جلد اول دیوان غزلیات و قصاید حالی که در سال ۱۳۷۱ قمری در طهران بطبع رسیده مرقوم است

بعد از نماز خفتن وزمانی نیمه‌های شب بعد از فراغت از اذکار سحر و گاهی بعد از طلوع آفتاب بود به منظور اینکه ترك عادت شده باشد و نفس و اشتها در زمان معینی انتظار نکشیده و مزاحمت ننماید. گاهی اوقات هم سه روز سه روز هیچ تناول نمیفرمود و با همه این احوال اذکار سحر و شب بیداری از ایشان ترك نمیشد و کسانی که توفیق شرفیابی پیدا کرده و شبی را در خدمتش



مرحوم حاج میرزا محسن - متخلص به : حالی - ملقب به : عماد الفقراء

احیاء میداشتند فیضها میبردند که اکثراً ضرب‌المثل بود، کرامات و خوارق عاداتی که از ایشان در آن زمان سر میزد بیحد و حساب و بیش بینی‌هایی که میفرمود همه درست و صحیح در می‌آمد.

باهمه این احوال، تواضع و فروتنی که از حضر نشان مشاهده میشد، موجب اعجاب و شگفتی بود و در ملاقات با جناب آقای مرصع پوش ولایت یا در بر خورد بادوستان، آنچنان دم از بیخبری و بیچارگی خود میزد که غالباً حال خود را بهتر از اودانسته و بر خوبی وضع خویش شکرها میکردند.

سوزها و گریه ها و اشکهای شبانه ایشان هیچ شباهتی بحال کسرمترین فقرا نداشت، گوئی عاشقی دلسوخته و بیقرار یا پدری که فرزندش را از کف داده است ناله میکرد و اشک میریخت.

تمام حالات آن بزرگوار عجیب و غریب و موجب شگفتی بود، از جمله اینکه در هوای سرد اردیبهیل که شدت سرمای زمستان آن لازم بتوصیف نیست، موقع اشتغال بذکر، چنان گرمی و حرارت بدن ایشان محسوس و آشکارا بود که نه تنها مجاورین را گرم مینمود بلکه بدن از عرق خیس شده و ظاهر بود که حرارتی مافوق تصور، اعصاب و سلولهای بدن را فرا گرفته که بالنتیجه به بیرون تراوش کرده است.

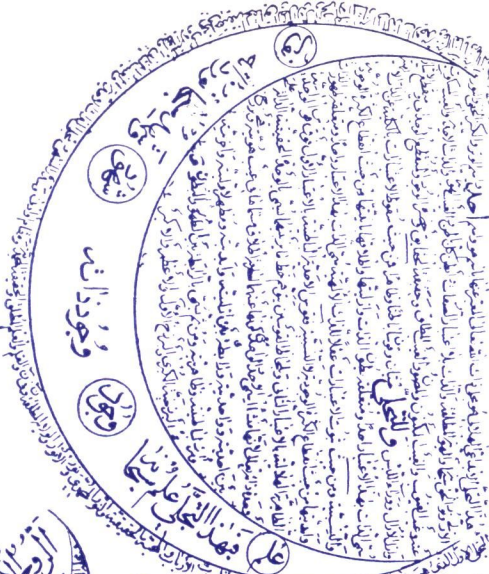
دیگر این که باز در هنگام اشتغال بذکر و یا در مواقع عادی دیگر، صدای ذکر قلبی (ذکر اول و دوم) بطوری صریح و روشن و مرتب استماع میگردد که اگر کسی اطلاع نداشت تصور میکرد گوینده ای آن کلمات را بازبان فصیح جای دیگری میگوید.

آنهمه شب بیداری و صوم و گریه (فقط روزها قدری استراحت میفرمود) و طاعات و عبادات اندکی مانع کار و کسب روزانه نمیشد، تأمین معاش و مؤنه خانه صرفاً بایستی از کسب و مزد دسترنج روزانه حاصل گردد، کمترین و کوچکترین کمک مالی هر چند از نزدیکترین کسان بود پذیرفته نمیگردد عدم حضور در مهمانیها یا مجالس عمومی، نه از نظر کراهت بود، بلکه اکثرأ شدت غلبه حال اجازه معاشرت با همگان را نمیداد.

اطاق بالاخانه محل سکونت و مخصوص ایشان بیشتر شبیه عبادتگاه میبود و باتمام این احوال در احترام و تجلیل مادر آ تقدیر کوشا و ساعی بود که حد نداشت، و این خود از عجایب و شگفتیهای حال مینمود کسی که با چنان عشق و شور و غلبه حال مستی است چگونه زره ای

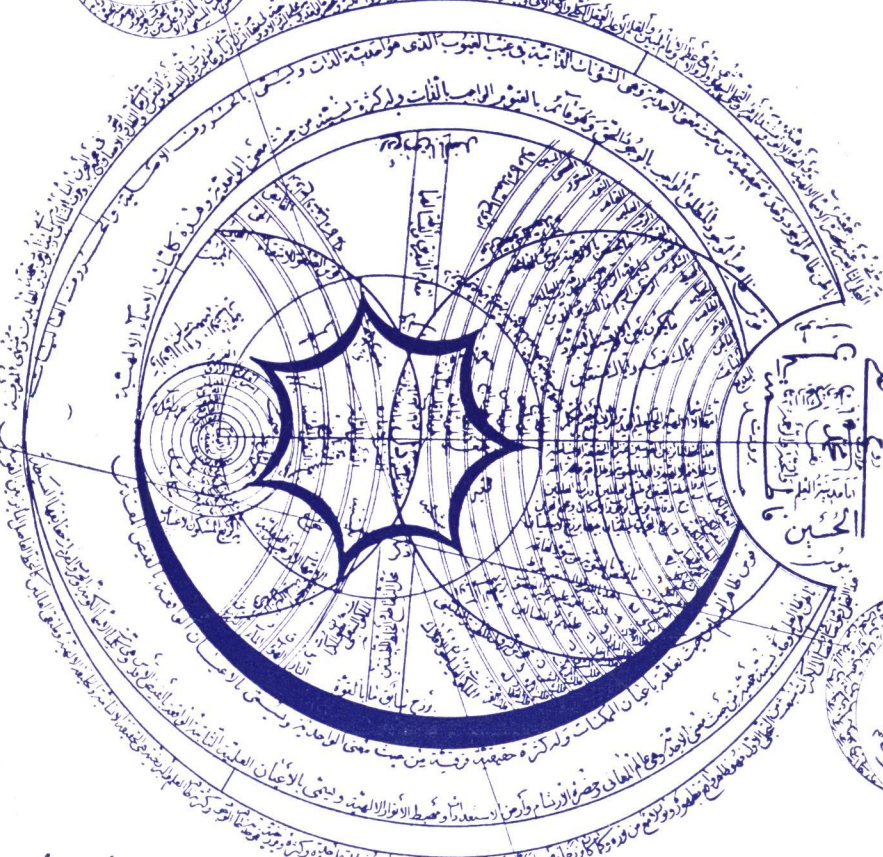
فان نوان لم يكتمها فلم
كل من النون نوان
سنا عنام لم يحفظها رنم
كل عين من العين عيان

البناء العرب على الجبراق القدر



بسك شندی سخن روم و چین
خیزو بیا ملک سانی بین
نایم دل بی جرح و مجس
نایم جان یابی بی کبر و کین
پای نه و جرح بر بر قدم
دست نه و ملک بر بر ملکین
رنه و کان ملک بر بر دست
خرنه و آب فلکی بر بر زین
گاه ولی کو بدست او چنان
گاه عدد کو بدست او چنین
اوزه همه فارغ و آزاده خوشش
نچو کل و چون بوسین و چون بین
خشم بوده است بر اعدایش هیچ
خشم آذیده است بر باروش چین

مثل النکاح لم يكتم في الحكمة التبريد في المعرفه الالهية



این شکل چو شکوه خسرو خدا
بصورت عین مکتوبی ع



این دایره مهر نبوت که اسباب عمده و آلت زبده ایست برای فهم چگونگی مبدء و معاد ، از جمله ظهورات کمال معنوی حضرت
قطب العارفین فی عصره (جلال الدین محمد ملقب بمجد الاشراف الحسینی الشریفی الذهبی شیرازی قدس سره) است

هذه في نور وسينر افاضا لخير وجور وقد بال انشر الذي في الموالا والحكمة السنية

غيب الغيوب لسكوت عنه المنقطع الوجد وزائل اللبس

على نحت العاني ومطافها



والشمس في حوزة جلالته تعالى



والقمر في حوزة جلالته تعالى



العقاب في حوزة جلالته تعالى



والعقاب في حوزة جلالته تعالى



واليد في حوزة جلالته تعالى



والكلب في حوزة جلالته تعالى



والقط في حوزة جلالته تعالى

هذا راسا انما هو كماله في العلم والادب والعبادة والعبادة الكبري
فالله تعالى طمعه على كل شيء فالصبي نانه فالصبي نانه فالصبي نانه
بالله تعالى طمعه على كل شيء فالصبي نانه فالصبي نانه فالصبي نانه

هذا راسا انما هو كماله في العلم والادب والعبادة والعبادة الكبري
فالله تعالى طمعه على كل شيء فالصبي نانه فالصبي نانه فالصبي نانه
بالله تعالى طمعه على كل شيء فالصبي نانه فالصبي نانه فالصبي نانه

این دایره مهر نبوت که اسباب عمده و آلت زبده ایست برای فهم چگونگی مبدء و معاد ، از جمله ظهورات کمال معنوی حضرت
قطب العارفین فی عصره (جلال الدین محمد ملقب بمجد الاشراف الحسینی الشریفی الذهبی شیرازی قدس سره) است

الرئى والسبعى المضحى وجازيا الميزان الوقي الهى بك هاتى القلوب الواهية وعلى معركك جمعت العقول النشابة فلا تظلم القلوب الا بذكرك ولا
تسكن النفوس الا عند ذوبك انت المضحى فى كل مكان البعوى فى زمان الموحى فى كل اوان المدعو بكل لسان المعطى فى كل بيان واستغفر من
كل لذة تغيب ذكرك ومن كل راحة تغيب نيك ومن كل شمر يغيب فرك ومن كل شغل يحط عليك الى انت قلت قولك الحق يا ايها الذين امنوا اذكروا
الله ذكر اكثر وسبحوه بكرة واصيلا وقلت وقل الحق فاذكرونى اذكركم فامرنا بذكرك ووعدا علينا ان نذكركنا تسبعا وتسبعا واغظما

المناجاة السبع عشرة للعنصرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا مُعَلِّمَ الدَّانِئِينَ وَيَا مُعَلِّمَ الْعَالِدِينَ وَيَا مُنْقِذَ الْهَالِكِينَ وَيَا غَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا رَاحِمَ الْمَسْكِينِ وَيَا مُجِيبَ دَعْوِ الْمُسْتَظَرِّينَ وَلَا تَكُنْ لِلْمُغْفِرِينَ وَالْجَابِرِ الْمُنْكَرِينَ وَيَا مَأْوَى الْمُطْغَبِينَ وَيَا نَاصِيَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا مُجِيبَ الْخَائِفِينَ وَيَا مُبْعِثَ الْمَكْرُوبِينَ وَيَا حَاضِرَ الْأَجْبِينَ إِنْ لَمْ تُعَلِّمْ بَعْدَكَ يَحْمِلُ عَوْدِي لَمْ أَذْبِقْ بِكَ يَحْمِلُ لَوْ دَفَعْتَ لِحَاظِي الدُّنْيَا إِلَى الدُّنْيَا لَمْ تَنْتَبِذْ بَادِيًا لِعَقْلِكَ وَأَحْوَجَنِي لِحُطَّاءِ إِلَى اسْتِغْنَائِكَ صَفِيكَ وَدَعْنِي لِأَسَاءَةِ إِلَى الْإِنْسَانَةِ بِقَاءِ عِرْلِكَ وَمَعْلَنِي الْخَائِفِينَ بِفَيْتِكَ عَلَى الْقَسْكَ بِفِرْقَةٍ عَطْفِكَ وَمَا حَقَّ مِنْ اغْصَمَ بِجَهْلِكَ أَنْ يُجَاهِلَ وَلَا يَلْقَى عَنِ اسْتِخَارِ بَعْدَكَ أَنْ يَسْلَمَ أَوْ يَهْلِكَ أَلَمْ يَفْلَحْ خَائِفِي جَانِيكَ وَلَا يَفْرَأْ مِنْ دُعَائِكَ وَرَدَّ نَاعِنَ مَوَارِدِ الْهَلَكَةِ فَأَنَا بِعَيْنِكَ وَفِي كَهَيْكَ لَكَ أَشْكَلُ بِأَهْلِ خَائِفِكَ مِنْ سَلَامَتِكَ وَالصَّالِحِينَ مِنْ رَيْبِكَ أَنْ يَجْعَلَ عَلَيْنَا وَاقِبَهُ يَحْيَا مِنْ الْهَلَكَةِ وَنَحْيِيْنَا مِنَ الْإِمَاتِ وَنَكْنِيْنَا مِنْ دَوَاهِي الْمَصِيبِ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مِنْ سَكْنِكَ وَأَنْ يَنْقُصَ وَجْهَنَا أَوْ يُجَنِّدَ وَأَنْ تُوَسِّلَ إِلَيْنَا شِدِيدَ رُكْنِيَا أَنْ نَحْوِيَا أَكْثَابَ عَصَاكَ بِرَأْفَتِكَ وَتَحْنُكَ بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ

سَنَابَا يَدِي الْمَنَافِي جَبَائِلُ غَدِرْهَا فَإِلَيْكَ نَبْتَ

وَأَنْزَعْنَا جِلْبَابَكَ مَخْلُوفَيْنَا وَتَوَلَّ أُمُورًا يَجْسُنُ كَهَيْئَتِكَ وَأَوْفَرْنَا زَيْدًا بِمِثْلِ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَأَجَلَّ صَلَاتِنَا مِنْ قُبُصِ مَوَاهِبِكَ وَأَعْرَضْنَا أَفْعَالَنَا عَنْ شَأْنِ مَحَبَّتِكَ وَأَذْهَبْنَا أَوْرَاعَ عَيْنَيْنَا وَأَفْرَزْنَا عَيْنَيْنَا بِرُؤْيَاكَ وَأَخْرَجْنَا حَبْلَ لَدُنَا مِنْ قُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَالْأَبْرَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

کتاب الفلاحین فی الحج محمد کرم الشیخ طبع بعد ترسیم مطبعه المشهوره بمطبعه الاحمد بنه الواقعه فی بلدہ شیراز فی شهر رمضان سنہ ۱۳۶۶ ھجری

چون بر مبارک خدا اسما را بعضی فضلا تغییر در سلب داده اند و بعضی جمله غلط کرده و دوزخ معبر از صحیح کرده اند است آورده جمله اشاعه میگوید که در میان ادب کتاب و اثرات لازم است و از خرافات
ابراہیمین علیه السلام رسیده در اینجا درج نمود و از اثرات معبره آن توجه بود که کلام است در وقت کتب هر کردن و اگر از این لوح فایده چهر این مقدار از ادعای خبر از پیش فایده

قَصْدُ مَنْ مَوَى إِلَى اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَرْحِ لَوْحَةِ الْمُنَادِيَةِ الْأَكْمَاءِ وَمَنْعَهُ عَلَيْهِمُ الْغَسْرَ وَالتَّحْدِيدَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

از ادب و رعایت احترام نسبت بمادر فرو گذار نکرده و نمیکند ، صرف نظر از اینکه ذاتاً مؤدب و همه کس را محترم میداشت تواضع و فروتنی و خردی که نشان میداد همه را شرمسار و خجل ادب و تواضعش میساخت .

بیشتر تعجب در این بود که چگونه خاطر و ذهن همه چیز را محفوظ داشته و بهنگام حاجت پس میداد، آنچنان مست پر شور شبانه که دوش نعره ها میزد و دامنهای اشک میریخت و شب تا صبح در ذکر و مناجات بود ، روز و هنگام اشتغال بکسب و کار و تهیه مؤنه و در برخورد و معاشرت با کمترین اشتباه در کارش رخ نداده و همه چیز و همه کارش بجای خود انجام میگرفت .



سفر دوم - بشیر از (۱)



آقای میرزا احمد خوشنویس (مؤید الفقراء) در ماه صفر ۱۳۱۸ هـ. قمری باز بشوق دیدار پیر بزرگوار خود افتاد هر چند نزدیکان و دوستان وی مانع از این مسافرت شدند مؤثر واقع نگردید بالاخره با اجازه مادر از اردبیل بسمت شیراز حرکت نمود، کیفیت این مسافرت را آقای کربلائی داداش (۲) که در جمعیت ایشان بوده است چنین میفرمود:

در موقع حرکت از اردبیل، آقای نایب‌الولایه چنان مشتاقانه طی مسافت مینمود که سر از پای نمیشناخت و نه تنها بجمع‌آوری اثاثیه خانه نپرداخت بلکه از بستن درب خانه و مغازه هم خود داری نمود و رسیدگی باین امور را ببرادر واگذار فرمود. و مسافرت بدین طریق صورت میگرفت، از یک الاغ که جهت سواری کرایه شده بود، گاه جناب آقای نایب‌الولایه و گاه بنده سوار میشدیم، و بادر نظر گرفتن جاده‌های خراب آن روز، واقلا ب و کشمکش گردنکشان داخلی هر شهر وعدم امنیت از هیچ جهت برای مسافر، و کمبود آذوقه و وسائل استراحت در راه چه نیرو و قدرتی لازم بود که با همه این مشکلات مقاومت نموده از پای در نیاید بالاخره پس از پنجاه و یک روز تحمل مشکلات و دشواریهای عرض راه، در ماه ربیع الثانی ۱۳۱۸ هـ. ق و اردشیر از شده و بقیض دیدار جناب آقای مجدالاشراف نائل

(۱) خصوصیات این سفر در دفتری بنام سفرنامه یادداشت گردیده است

(۲) آقای محمد کریم احمدی (کربلائی داداش خادم الفقراء) در ۱۲۹۰ هـ. قمری

در اردبیل متولد و در ۱۹ رمضان ۱۳۷۳ هـ. ق (خرداد ۱۳۳۳ شمسی) در شیراز بر حمت ایزدی پیوسته شرح حال ایشان در رساله‌ای بنام (تاج الفقراء) در اردیبهشت ۱۳۳۴ شمسی روز سه‌شنبه سال رحلت او در شیراز چاپ و منتشر گردیده است



آقای میرزا احمد خوشنویس (مؤید الفقراء)
این عکس هنگام سفر دوم شیراز در اردیبهیل برداشته شده است

آمد و بدستور ایشان در عمارت فوقانی مدرسه داخل صحن حضرت سید میر محمد علی رحمته الله علیه مسکن گزیده و شبهارا بعبادت و روزها را بکتابت مشغول شد.

از آثار ایشان در این مسافرت: کتابت کتاب طباشیر الحکمه است که در اوائل سال ۱۳۱۹ هـ در چاپخانه سنگی محمدی شیراز طبع گردید و دیگر نقش سفینه علوی (لوحه سفینه النجاة) است که در صفحه ۳ همان کتاب نقش و شرح آنرا از بیانات آقای مجدالاشراف در بالای لوحه مرقوم داشته اند.

بنابر مرقومات ایشان، در این مسافرت، بروز انوار گوناگون و ظهور تجلیات ولایت، چنان حال شور و جذبه‌ای ایجاد نمود و مورد تأیید مراد خود قرار گرفت که با اشاره و اجازه باطنی بقلب عظیم **نائب‌الولایه** مفتخر گردید

آقای میرزا احمد نایب‌الولایه قرب‌سالی اقامت در شیراز، با اجازه پیر خود باز بسوی اردبیل رهسپار شد، و بیشتر موجب مراجعت ایشان از این سفر، عشق و علاقه خدمت بمادر بود که مرتباً از اردبیل بوسیله مکتوب تقاضای اجازه مرخصی ایشانرا از جناب آقای مجدالاشراف مینمود و در اردبیل قریب شش سال دیگر، بمراتب تکمیل نفس و خدمت مادر با ادامه کسب اشتغال میورزید تا آنکه بر حسب تقدیر و مشیت الهی، بدنبال مرگ پدر، مادر نیز در رمضان سال ۱۳۲۵ هـ. ق دارفانی را بدرود گفت؛ و آن سوخته جان الهی را ظاهراً نیز در آتش فراق تازه‌ای نهاد



سفر سوم - بدنبال کمال آدمیت

آقای نائب‌الولایه ، در دونوبت سفر بشیراز، که بترقیات عوالم روحانی نائل آمده بود بدرک محضر آقای مجدالاشراف آنچنان اشتیاقی داشت که هر آن عطش او نسبت بمریبه خود بمنظور تکمیل نفس رو بافزونی میرفت، بر وزاین مطالب از مشاهدات و تجلیات مشهود همگان بخصوص آقای سر رشته دار میبود - و طلوع همین حالات ایجاب مینمود که ایشان ز بر نظر مستقیم شخص آقای مجدالاشراف بتریت های نفسانی معنوی خویش ادامه دهد تا به هدف اصلی نائل آید لذا چون ظاهراً اصل دلبستگی وی که مادر باشد وفات یافت ، لزوم مسافرت بشیراز آشکارا تر و آقای سر رشته دار چاره در این دید که هر چه زودتر بسوی کوی دوستش رهسپار و از شراب لقای وی سیرابش گرداند در اینحال ناگزیر از مرئی اولیه خود که کمال علاقه را از جان و دل باو داشت و یگانه برادر و سایر اخوان روحانی واقوام و همه آشنایان و خانه وزندگی خود در اردبیل منصرف و یکدله بقصد اقامت دائم در حرم دوست از آنشهر برای همیشه خارج گردیده ابتدا باستقرار در منزل جناب آقای میرزا محمد علی خان معین الفقراء مدظله العالی ورود نموده و پس از چند روزی توقف رهسپار شیراز میشود . -

شهر دلبر

آقای نایب‌الولایه با قدم‌نشاط که خارهای مغیلان زیرپایش حریر می‌آمد، و با عدم توجه به مصاعب و مشکلات راه، هر چند بحریم دوست و کعبه دل نزدیک تر میشد، ذوق و شوق او برای دیدار بیشتر می‌گرید. تا آن درجه که اگر گفته شود همه کوه و دشت و دره ها و سنگهای بیابان را نشانی کوی دوست میدید سخنی باغراق نگفته‌ایم. از طرف دیگر بحکم آنکه همیشه محبت و عواطف انسانی بخصوص در عوالم قلبی و معنوی دوجانبه بوده هست، آقای مجدالاشراف که خود سبب این جذبه و کشش بود، حالت انتظار و بی‌آرامی خود را از ملاقات مرید صادق نمیتوانست از کسی پنهان کند. گوئی هر قدمی که آن عاشق دلباخته بشهر عشق نزدیکتر میشد، در آئینه قلب مراد نیز عکس‌العمل شدیدی داشت که آتش عشق ملاقات را شعله‌ورتر می‌ساخت.

در آخرین شب مسافرت، آقای نایب‌الولایه باطناً ملهم میگردد که فردا شب در محل بازار (۱) مرغ شیراز واز درب نمازخانه وارد خانه محبوب خویش خواهد شد ضمیر منیر دوست نیز که جام جهان‌نمای ولایت است، طواف عاشقانه آقای نایب‌الولایه را در حریم حرم دل مشاهده میکرد و یقین داشت که فردا شب این دیدار دست خواهد داد.

بالاخره او آخر شب، آن مسافر عزیز بخارج دروازه شهر وارد میشود و مستقیماً راه خانه محبوب را درپیش گرفته و بلااراده وقت طلوع صبح نزدیک دیوارخانه میرسد که

(۱) منزل آقای مجدالاشراف در آن زمان در محله بازار مرغ شیراز واقع شده دارای دو درب بوده درب نمازخانه جهت ورود دوستان باطاق شخصی ایشان و درب دیگری درب حیاط برای ورود بمنزل.

آقای مجدالاشراف نیز با کمال بیصبری درانتظار بوده و از درب نمازخانه با صدای رسایشان را با نام بدزون دعوت مینماید.

چون درك حالات و کیفیات درونی لایوصف، و از حوصله لغات و مبحث عبارات عادی خارج بوده و در لفافه مطالب صورت نمیتوان آنرا آنطور که هست بیان نمود. تجسم و تصور حالات مشتاقانه آن دل داده حق را با محبوب، بخواننده ارجمند بر گذار مینماید.

معاش و معاد

ناستوده ترین عملی که در شرع اسلام از آن مذمت فراوان شده است، بیکاری و از دسترنج دیگران اعاشه کردن و خود را سر بار اجتماع نمودن میباشد شرع مقرر فرموده همه کس بقدر انائی و توانائی خود بایستی اشتغال بشغل مفیدی داشته و همگانرا از آن بهره مند سازد، تا از طرفی نفس را مشغول و از راه کسب، معاش خود را تامین نماید، و از طرف دیگر بانشان دادن اثر وجودی خویش، شرافت و شخصیت خود را محفوظ داشته، همچنانکه دیگران در رفع حوائج او میکوشند. او نیز در رفع نیازمندیهای دیگران مفید بوده و متناسب بازحمتی که متحمل میگردد، اجرت حلال و مشروع دریافت دارد.

صرف نظر از اینکه، در تنگی معیشت که نتیجه بیکاری و بامید دیگران بودن است هرگز فراغت خاطر دست ندهد و پراکنده روزی همواره پراکنده دل میباشد، بیکاری موجب تیرگی دل و ناراحتی فکر بوده و دائماً آدمی را بکارهای ناروا و هوسهای خطرناک کشانده و جهت فراهم ساختن مایحتاج خود اجباراً قذح و مدح بیجا مینماید، الزام آور است که مردمان ناستوده را بستاند و بالعکس برای جلب خاطر نادرستان. بردامان پاکان لکه نادرستی بنهد و بالاخره وجدان و دین خود را در معرض بیع و شری قرار بدهد.

اصولاً همه ضروریات زندگی کسیکه وسیله معاش مرتب و منظم ندارد، از نظر شرع و عرف نمیتواند با اختیار خود شخص باشد، زیرا بایستی هر چه رسید بپوشد و بر هر خوان

بنشینند ، پرهیز از لقمه شبهه ناك بهیچ وجه برایش میسر نیست و از همین رو فرموده اند
من لامعاش له لامعاده

در آن زمان که هنوز چاپخانه سریبی اختراع نشده بود، طبع و نشر کتب بوسیله کتابت و چاپ سنگی انجام میگرفت ، بدین ترتیب که جماعتی از محترمین که آنها را خوشنویس یا کاتب مینامیدند. کتاب یا رساله یا هر چیز مورد نظر را روی کاغذهای مخصوص که (کیی) نامیده میشد مینوشت ، سپس آن نوشته ها را روی سنگهای مخصوص چسبانده و وسیله دستگاه فشار که با دست کار میکرد؛ بمقدار خواسته شده چاپ مینمودند .

آقای نائب الولاية که ازدوران تحصیل. خطوط : ثلث ، نسخ ، نستعلیق را بخوبی آموخته و از روی اسلوب صحیح بسیار زیبا مینوشت ، و نیز در فنون صحافی ، تذهیب. جلدسازی مهارتی بسزا داشت تا این سال هر چه مرقوم میفرمود با چاپ سنگی طبع میشد و از دسترنج همین حرفه مفید تأمین هزینه روزانه مینمود و ضمن تجلیه باطن و تحمل ریاضات شرعی، خدمات فراوان به نشر کتب و معارف میفرموده است .

اولین چاپخانه سریبی در شیراز

چون اقامت دائم در شیراز، با اجازه ظاهری مراد، و امر باطنی حتمی گردید نخستین چیزی که جلب نظر آقامیرزا احمد نائب الولاية را نمود تهیه مسکن و کسب و اشتغال با توجه بمقدمه بالا جهت تأمین معاش میبود، و از نظر اشتیاق فراوان او بطبع و نشر حالات ائمه و ادعیه مأثوره از معصومین علیهم السلام و کتب بزرگان بجهت اینکه چاپ کتب کمیاب یا تجدید طبع بعضی آنها مورد ضرورت و لزوم سلاک میبود و برای آنکه بهترین آثار و یاد بود برای تنبه آیندگان باشد ، تصمیم گرفت همین شغل را محل تأمین معاش خود قرار دهد و چون با وضع چاپ سنگی معمول آن روز رسیدن باین هدف بکندی میسر میگشت ، توجه او بتهیه چاپخانه ای سریبی با پول شخصی معطوف گردید بنابراین منزلی در حوالی درب بالای مسجد نو اجاره کرد

وَاللَّهُ يَكْفِيكَ
وَاللَّهُ يَكْفِيكَ



The image shows a page from a manuscript, likely a book of poetry or prose, featuring a large, ornate border of Arabic calligraphy. The border is composed of multiple horizontal bands of text, with some sections being wider than others, creating a stepped or jagged appearance. The text is written in a cursive style, likely Thuluth or similar. The page is framed by a simple black border. The overall appearance is that of a decorative endpaper or a page from a book of poetry or prose.



Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a short passage, written in a fluid, cursive style. The text is positioned below the rectangular seal and is flanked by two long, sweeping horizontal lines that extend outwards.



Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a short passage, written in a fluid, cursive style. It is positioned below the small circular seal.



Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a short passage, written in a fluid, cursive style. It is positioned below the small circular seal.



Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a short passage, written in a fluid, cursive style. It is positioned below the small circular seal.

مهر مبارک
الحق لله والرسول والكتب
سیر عرب مغزین کفای عالم
شاه چراغ احمد بن موسی کاظم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحق لله لرسوله وللمؤمنين

الحمد لله العین و سحر نطق و صلوة و سلام علی خیر خلقه محمد و آل محمد و غیب الحمد و صلوة ما یولد و تحفه چون کفای عالم
و قره العین امامت و ولایت امامزاد و میر احمد بن موسی کاظم ارواح الهالین فدای هر سر که سیاه مال غایت فکد و مکر
ارجندی سرازیر کرد و مهر لای که احرام کعبه جویش بر بست بی شائبه نازل قصود رسیدت آستان کیش کعبه امید
حرم یکدم دست بر آن تان ند بر مراکت صیغیر سغات تحمیر ارباب دانش و صحیفه خاطر خطیر اصحاب بنفش و اضحی ارض و
روشن است که محبت شمس صوری معنوی صلاح فلاح منوی اخروی منوط و مربوط نموده نگذاری حضرات علی و اولاد علی علیهم السلام
زاد الله بستم فی قلوب الانام است انداجب محاسن و فضائل و کمالات اکتساب معارف و عوارض نخبه الاخبار
الابرار محاسن شریعت صطفوی صلی الله علیه و آله و سلم لک طریقت مرصوفی نایب الولاة الابرار بلیه تبریزی اصل متوکل
باستانه شکر عرش و جنتی گردید از انجلیکین هیچ خواننده زین نرود بی مقصود حسب الاشاره معنوی از ناحیه مقدسه رفیع
خورش طلیح امامزاد و واجب التقظیم و التکریم حضرت فیض آثار سید میر احمد شاه چراغ ارواح الهالین فدای جناب حق و معارف
نصایق و سیاق و مناسبات و خاندان سادات و سادات و اجله ساکنان طریقت حقیقت بقونین شریعت مقرب حضرت الاحمد
محمد الاشراف متوکل باشی شرعی بالاستقلال آستان اکانت سبب امیرزاد جلال الدین محمد حسینی الشریفی الذی جناب مغزی لیه اعلا و
بر لقب شریف نایب الولاة الابرار بلیه لقب ارجمند مزین الحرم سرازیر گردانیده که همواره عنایت الله تعالی نموده فقر
وین الامال و الاقران منقخر به سرازیر زوده انتصاب بخصر فیض انار اسلام الله علیه را نور اقتدار زاد معارف و خرد و استه و
شفیع بوم خدای خود اند و کیثوب عبادی شایسته شتری و شستایی تن پوش خود را بمعظم اله رحمت فرمود مبارکی زین شرف و
خود ساخته مقر که جناب مستطاب محبت بضا بمرز محمد ضیائی نایب التولیه تمام المکان معری ید و جبر کرامت با هم حضرت فیض انار اسلام
شمارند تو قریه و حرام او را زیاده منظور اند و خدای نمایند که سادات اکسبا فخر نصایح توفیق رفیع را در فخر خلود و
ثابت دارند و از شائبه تغییر و تبدل مصون دارند بجنایت الله تعالی و در عهد شمس انداخته بیخ انی یکبار از سیصد بیست و شش سال از غایت

و برای انجام منظور ثانوی. عازم سفر بمبئی (۱) شد، با توجه باینکه تا این تاریخ چاپخانه سربی در شیراز تأسیس نگشته بود یکدستگاه ماشین چاپ بانضمام چرخ سوزن زنی و کاغذبری و صحافی که بادست و پا کار میکرد، با سایر ملحقات آنها بمبلغ یکهزار روپیه از پول شخصی خریداری و با خود بشیراز حمل مینماید. و در مدت توقف در بمبئی نیز که مشغول خرید این چاپخانه بود، شبها بکتابت میپرداخته است با مطالعه سفرنامه این مسافرت و توجه باوضاع



آن زمان، آنهم برای مسافرتین خارجه و اشکالاتی که از نظر مالی یا امنیت موجود بوده باید اقرار نمود که محرک اصلی تحمل این همه زحمات، جز عشق و علاقه فراوان بنشر معارف الهیه و فرهنگ عمومی چیز دیگری نبوده است. - (۲)

(۱) شرح این مسافرت در دفترتری بخط خوانا موجود و حاوی جغرافیای منازل و وقایع عرض راه و خرید چاپخانه و مراجعت بشیراز است.
 (۲) از آثار این مسافرت، کتابت کتاب شیخ صنعان از منظومات جناب شیخ عطار که در چاپخانه مظفری بمبئی بطبع رسیده است میباشد

پس از مراجعت بشیر از تاسیس و افتتاح چاپخانه سرببی مزبور بنام (مطبع احمدی) در همان منزل مسکونی آقای کر بلائی داداش هم تصمیم میگیرد بخريد و فروش کتاب اشتغال ورز و همین عمل مقدمه و شالوده کتابخانه (۱) احمدی در شیراز میگردد.

اشتغال بامور چاپخانه و کتابت کتب، بهیچوجه در امور باطنی و طریقت آقای نائبالولایه فتوری ایجاد نمی نمود غلبه حال و پیشرفت سلوک ایشان روز بروز افزایش می یافت بطوریکه پس از یک سال (در ربیع الثانی ۱۳۲۷ هـ. ق) با اشاره باطنی يك طغرافرمان از طرف جناب آقای مجدالاشراف صادر و ضمن ستودن صفات حمیده ایشان علاوه بر القاب سابق به لقب مزین الحرم نیز مفتخر میگردند که اصل فرمان (بخط طغرا) و رو نوشت آن (بخط نستعلیق) در همین کتاب چاپ شده است.

کتاب صفوة الصفا

آقای نایب الولاية برای یافتن نسخه صحیح کتاب صفوة الصفا مدت ها در تفحص و تجسس می بودند و در مدت هشت ماه توقف سفر اول شیراز. اوقات خود را صرف مقابله مقالات نسخ متعدده و تنقیح و ترتیب نسخه صحیح آن مینموده اند و با توجه بعبارت دیباچه (تادر سنه ۱۳۲۸ هجری بیاری و توفیق باری تعالی بطبع آن اقدام گردید) و عبارات صفحه ۴۰۰ پشت جلد معلوم میگردد که در مدت بیست سال با همه گرفتاریها آنی از خیال طبع این کتاب انصراف نداشته تا آنکه کتاب مزبور را بخط خود نوشته و بهاء کاغد و هزینه چاپ آن را از محصول دسترنج کار در مطبع احمدی پرداخت نموده است.

ملاحظه و مطالعه صفحات دوم و سوم دیباچه که بقلم و انشاء خود آنجناب مرقوم و چاپ گردیده مطلب را بخوبی روشن و واضح میسازد.

مشخصات کتاب صفوة الصفا

کلیه کتاب شامل چهار صد صفحه بقطع نیم برگي، هر صفحه متن ۳۶ سطر چهار بیتی است.

الف- حالات شیخ صفی الدین اردبیلی از صفحه ۴ شروع و در ۳۵۸ متن

ب- جغرافیای آذربایجان : از ص ۲۵ حاشیه تا ص ۶۵

ج- طب الجدید الکیمیائی برا کلسوس : از حاشیه ص ۶۶ تا حاشیه ص ۲۳۹

د- تفسیر عرایس (۱) : از حاشیه ص ۴ تا ص ۳۵۸ و از متن ص ۳۵۹ تا

ص ۳۸۳

ه- گلشن راز شیخ شبستری . از ص ۳۸۴ متن تا ص ۳۹۸

و- حکایت شیخ صنعان نقل از منطق الطیر شیخ عطار : از حاشیه ص ۳۸۴ تا حاشیه

ص ۳۹۸

ز- ص ۳۹۹- نیمی در ترجمه حال مؤلف گلشن راز، نیمی اعتذار کاتب این مجموعه

که بیفایده نیست عین آن عبارات نقل گردد

«از محضر عموم مطالعه کنندگان این کتاب معذرت میخواید و تمنای منماید که از معایب آن اغماض فرمایند، بجهت اینکه این گمگشته حین کتابت این مجموعه غریب و مهجور در دارالعلم شیراز صانها الله عن الحدثن والاهتراز اقامت داشت و بنحوی گرفتار علت مزاج وضعف فوق العاده بود که وصف آن نتوان کرد، و علاوه اینها مطبعه حروفی در دست داشت که مرتب و طابع و مباشر کلیه امور آن به تنهایی خود این بيمقدار بود که بجهت مصارف و مخارج و ترغیب و معیشت ناچار بود که بآن پردازد، شروع در کتابت این کتب که در دهه آخر رمضان المبارک از شهر سینه هزار و سیصد و بیست و هشت شده و در دهه اول ماه صفر از سینه هزار و سیصد و بیست و نه اتمام یافته که چهار ماه و اندی میشود، از این اوقات دو ماه بر کتابت این مصروف شده باشد که بعد از اتمام هر جزوی خط کشی دور آنرا مینمود و بعد بمقابله آن میپرداخت و بعد بکارهای دیگر مشغول میشد، مقصود از این تطویل و اطناب این است که بجهت سرعت کتابت و طی قلم، وضع تحریر که معایب بسیار بهم رسانیده از این آوازه در گذرند که مجبور و ناچار و لا بد بود، علی ای حال از صاحبان دل که گم کرده خود را در این

(۱) تفسیر آیات کلام الله از تألیفات شیخ روزبهان بقلی قدس سره که نسخه منحصراً

بفرد آن راپس از زحمات زیاد بدست آورده بودند

کتاب می‌یابند مستندی است که این بیچاره را که در زیر خاک باعظام نخره و اعضای بالیه افتاده باشد بدعائی یاد و بذکر خیر شاد فرمایند .

گر نیم مردان ره را هیچکس
ز کر ایشان کرده ام اینم نه بس ؟
آخرم زان کاروان کردی رسد
قسم من زان رفتگان دردی رسد
گر کسی را ره نماید این کتاب
پس بر اندازد ز پیش او حجاب
چون بآسایش رسد زین یادگار
عاجز بیچاره را گو یاد آر
الاقل احمد بن کریم التبریزی

و در حاشیه چهار شعر زیر با خط درشت (دودانگ) در هر طرف يك شعر نوشته شده است .

خداوندا بحق آنکه میدانی که من چونم
که این شوریده جانم را نجاتی ده ز حیرانی
دل عطار عمری شد که امیدی همی دارد
کجا زبید ز فضل تو اگر نوید گردانی

و در ص ۴۰۰ آخر کتاب : بحول الله العلی و غنیاته صورت اتمام و اختتام یافت در عصر و عهد غیبت ، سلطان الاولیا ، و خاتم الاوصیاء الغوث الاعظم فی الدین والدنیا . والعروة الوثقی فی الاخرة والاولی ، رئیس الاولین والآخرین ، وارث الانبیاء والمرسلین ، حجة الله فی الارضین ، خاتم الائمة الاثنی عشر ، وارث ذوالفقار فخر البشر ، الهادی المهدی ، القائم بالحق والداعی الی الصدق المطلق ، مولینا صاحب الامر والعصر والزمان علیه سلام الله الملك المنان الدیان . فی شهر صفر المظفر سنه ۱۳۲۹ هجری

پس از آن با خط دیگری که معلوم است از طرف مطبع مظفری بمبئی نوشته شده است : حسب الفرمایش جناب مستطاب آقامیرزا احمد صاحب تبریزی - در مطبع مظفری واقع نمبره میرزا علی اسطریط محله عمر کاری بمبئی طبع رسید شایع کننده جناب آقامیرزا احمد صاحب تبریزی در شیراز (ملک ایران)

برنامه عملی شبانه روزی

مطبع احمدی پس از استقرار و شروع بکار از نظر حسن عمل و دقت و صحت انجام سفارشات، توانست باندك مدتی شهرتی بسزا کسب نماید. و همین عامل موجب کثرت مراجعه اشخاص و مؤسسات ملی و دولتی بآن چاپخانه گردید. باتوجه باینکه تصدی و اداره کلیه امور این مطبعه مختصر و منحصر بفرد در شیراز، فقط بعد از یک نفر میبود. شخص بحیرت میافتد که جمع بین امور صوری و معنوی (انجام برنامه سلو کی) بطور منظم و مرتب برای یک نفر چگونه ممکنست؟ ولی باملاحظه برنامه مرتب و مشروح زیر که از دفاتر خودشان اقتباس شده، باید اقرار و اعتراف نمود که تنها مددکار آقای نایب الولاية در انجام کلیه این امور قوه ولایت و نبوغ شخصی و عشق و علاقه باطنی او بوده است و بس.

۱- پس از انجام اشتغالات سلو کی صبح در اول طلوع آفتاب. بمنظور حفظ صحت بدن براه رفتن و قدم زدن در خارج شهر یا در خود خانه بقدر نیم ساعت میپرداخته

۲- همه روزه غیر از ایام تعطیل از چهار ساعت بظهر تا ظهر خود را برای ملاقات و قبول مراجعات حاضر نموده و ضمناً بکار چاپخانه رسیدگی مینمود.

۳- هر روزه مقید بوده که نماز ظهر و عصر را در یکی از مساجد شیراز بجا آورد در مسجد سلطانی و کیل بیش از سایر مساجد حاضر میشده اند.

۴- پس از صرف نهار (اگر صائم نبود) و کمی استراحت، باز بکار چاپخانه مشغول و در اول مغرب برای اداء فریضه، کارها را تعطیل مینموده و مخصوصاً از غروب ببعد هیچکس را در خانه نمی پذیرفته.

۵- در موقع پذیرفتن اشخاص و قبول سفارشات، طوری برنامه عملی خود را تنظیم



آقای نایب‌الولایه در حضور مراد خود آقای مجدالاشراف
این عکس در سال ۱۳۲۵ ه ق در شیراز برداشته شده است

مینمود که هیچگاه خلف‌قولی بعمل نیامده و بوقت مقرر کار انجام شده با نهایت مرغوبی جنس و صرفه‌جویی در دستمزد، تحویل مشتریان میگردد و همه از کار چاپخانه رضایت و خوشدلی داشتند.

۶- از تناول غذاهای پختنی بازار که از نظر عدم نظافت و طهارت مورد تردید بود بکلی احتراز داشت و بنا بر این طبخ غذا همیشه و پختن نان غالباً در منزل و بدست خودشان انجام میگرفته است.

۷- تهیه لوازم چاپخانه. مطلب چاپ، حروف چینی - طبع، برش، شماره کردن فراهم کردن مرکب‌های مختلف جهت چاپ. صحافی. سوزن زنی. ته‌بندی، صفحه‌شماری دوختن - پخش حروف، بایگانی، تعمیرات ضروری دستگاه چاپ. و کلیه امور مربوط بمطبعه و غیر آن که پیش می‌آمد همگی را شخصاً عهده دار بود. (با توجه باینکه چاپخانه برقی و خودکار نبوده است)

۸- علاوه بر چاپ مطبوعات بزبان فارسی و عربی با (حروف معرب) حروف لاتین برای رفع احتیاج تجار و تخانه‌ها و بانک‌هایی که بخارج ارتباط داشتند. در اینجا طبع میشده و نیز صنعت کلیشه که آن زمان در ایران سابقه نداشته باحکاکی روی برنج انجام میگرفته: با این ترتیب ابتکار کلیشه و طبع حروف لاتین در شیراز. برای اولین بار در مطبعه احمدی بوده است.

۹- نمونه تمام کارهای مطبوعاتی اعم از چاپ قبوض. یادداشت. چک و اسناد دولتی و ملی را با نظم مخصوصی با تعداد برگ و تاریخ طبع و تحویل و نوع کاغذ همه را بطور منظم. بمنظور بایگانی در دفتری مدون و مجلد ساخته که از آثار برجسته مطبعه احمدی در آن زمان است.

۱۰- نظافت شخصی. شستشوی لباس. غرس اشجار. گلکاری. نظافت منزل و اطاقها. پاسخ نامه‌ها و مکاتبات. خرید خواربار و آذوقه همگی نیز بعهده ایشان بوده است

۱۱- در بعضی روزها از نظر تعطیل عمومی چنانچه فراغت داشتند، باتفاق کربلائی داداش به بیرون شهر مثلاً بابا کوهی یا تکیه هفت تنان میرفته اند آنجا نیز بکاری

از قبیل کتابت یا مقابله اشتغال میورزیدند ،

۱۲- علاوه بر انجام کلیه امور مذکور شبانه روزی هفتصدالی هزار سطر کتابت میفرموده است .

۱۳- آنچه از دسترنج خود مییافت در آخر هر ماه حساب کرده خمس آنرا باهل استحقاق میپرداخت .

۱۴- دفاتر و یادداشت‌هایی که در این اوان بخط ایشان نوشته شده و موجود است . علاوه بر اینکه دقایق و ساعات زندگی یکمرد وارسته و سالک‌الیه را نشان میدهد . حاوی نکات دقیق تاریخی از لحاظ وطن دوستی و حفظ قومیت و ملیت و دینداری نیز میباشد و برای پی بردن باوضاع و احوال عمومی کشور و تاریخچه آن روز فارس بسیار جالب توجه است -

* * *

- در اواخر عمر آقای مجدالاشراف . که بواسطه کسالت و ضعف ظاهری بدن . کسی حتی محارم و بستگان نزدیک را بحضور نمی‌پذیرفت و از نظر کثرت توجه بیاطن ، از صحبت و خوردن غذا امتناع مینمود ، بنا به اصرار و خواهش نزدیکانشان . آقای نایب‌الولایه حاضر و بایشان بادست خویش غذا میخورانید و ساعتها باهم میگذرانیدند و مذاکراتی بین آندو در جریان بود که از مطلب کسی مطلع نمیشد .

- تا شب جمعه ۲۶ ربیع الثانی سال ۱۳۳۱ هـ . ق . - ۱۵ حمل . که ارتحال آقای مجدالاشراف اتفاق میافتد . آقای نایب‌الولایه تحت تربیت و نظر مستقیم قدس سره . مراحل کمال نفس را پیموده و نیز با انجام ریاضات مشروعه و اربعنیات معموله طریقت . کامل زمان خود شناخته گردید .

آثار مطبوع ایشان

جذبه و شور و سوز و گداز آقای نایب‌الولایه در راه حق و حقیقت پس از رحلت مراد خود چنان شدید گردید که شب و روز را در گریه عاشقانه و مناجات بسر برد و توجه او از مبدأئی قطع نمیشد . با این کیفیت دست از کار خود برنداشته . همچنان بطبع و انتشار کتب عرفانی اقدام میفرمود .

کتاب مشروحه زیر از آثار اینزمان است که بدست خود ایشان تهیه و منتشر گردیده است

۱- رساله قدسی: در شرح حال و آثار آقای مجدالاشراف - شیراز- مطبعه احمدی
غره شوال ۱۳۳۲ ق - با حروف سربی ۱۰۰ صفحه قطع ربعی کوچک

۲- رساله روحیه القدسیه : جناب سید قطب الدین محمدنیری (قصیده عربی)
و شرح آن از جناب آقای حاج عماد الفقراء حالی بفارسی - ۱۳۳۴ ق .

۳- نور الهدایه - جناب شیخ نجیب الدین رضا تبریزی . ۱۳۳۶ هـ ق

که مقدمه آن با حروف سربی شامل ۱۲ صفحه منطبع چاپخانه احمدی - واصل
کتاب بخط آقای نایب الولاية در ۳۲۰ صفحه بقطع وزیري- منطبع در چاپخانه سنگی محمدی
شیراز و در حاشیه منتخبی از مکتوبات عبدالله قطب .

۴- مکتوبات عبدالله قطب : مشتمل بر ۳۵۰ مکتوب در ۳۵۸ صفحه بقطع نیم برگی
با حروف سربی در ۱۳۳۷ ق

۵- کفاية المؤمنین (اوصاف المقرین) مشتمل بر يك كتاب و دو رساله در يك مجلد
در سال ۱۳۳۸ ق

الف- كتاب کفاية المؤمنین در ۹۵ صفحه بقطع نیم برگی شامل احوال و آثار
آقای مجدالاشراف

(ب) - رساله خلاصة الحقایق منظوم از شیخ نجیب الدین رضا تبریزی در
۸۳- صفحه

(ج)- رساله درویشیه از میر سید علی همدانی، نشر در ۷ صفحه

۶- کتاب سبع المثانی : بقطع وزیري منظوم، اثر جناب شیخ نجیب الدین رضا
تبریزی (جلد هفتم مثنوی)

الف- دو صفحه اول مهر نبوت

ب- دیباچه منظوم، اثر جناب حاج عماد حالی چاپ سربی در ۷ صفحه

ج- مقدمه در شرح حال مؤلف « در ۳ »

د - سبع المثانی در ۳۸۵ صفحه متن چاپ سنگی

و در حاشیه چند کتاب بشرح زیر مرقوم و چاپ شده است

۱- تحفه عباسی - تالیف جناب شیخ محمد علی مؤذن خراسانی از حاشیه راست

ص ۴ تا ص ۲۹۰

۲- دیوان شیخ عطار از حاشیه فوقانی ص ۲۲ تا ص ۱۱۸

۳- رساله سید محمد نور بخش » » » ص ۱۲۰ تا ص ۱۴۰

۴- رساله نور بخشیه » » » ص ۱۵۲ تا ص ۲۲۰

۵- رساله معرفت شیخ نجم الدین کبری ص ۲۹۴ تا ص ۳۴۳

۶- رساله القدس شیخ روزبهان ص ۳۴۴ تا ص ۳۹۲

۷- مقامات خواجه عبدالله انصاری در متن ص ۳۸۸ تا ص ۳۹۲

۸- شرح حال و وصایای خواجه عبدالله انصاری در ۶ صفحه چاپ سربی

۹- زبدة الحقایق (معروف به تمهیدات عین القضاة همدانی) در ۵۲ صفحه متن و

حاشیه ، - کتابت و چاپ همگی این مجلد در ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ ق ه انجام گرفته است.

۷- مجموعه انهار جاریه در ۱۳۴۳ ه ق شروع و بشرح زیر :

الف- حالات چهارده معصوم علیهم السلام هر کدام در یک یا دو صفحه با خط نسخ و

نستعلیق

ب - زیارت هفتم حضرت مولا (۱)

ج- سور قرآن . فتح . جمعه . الرحمن . نباء . با ترجمه آنها بخط نسخ و ترجمه

نستعلیق

د - دعای صباح . حضرت مولا علی علیه السلام با ترجمه و دیباچه نسخ ترجمه

نستعلیق

نسخ

ه - قصیده عرفانی حکیم سنائی

(۱) این زیارتنامه از روی خط مرحوم میرزا احمد خوشنویس تبریزی که از

خطاطان معروف ایران و قبل از آقای نایب‌الولایه در تبریز میزیسته عکس برداری و گراور شده است

- و - جدول معرفی کلیه حالات چهارده معصوم در يك صفحه نسخ و نستعلیق
- ز - دعای کمیل از حضرت مولا علیه السلام با ترجمه فارسی آن « ترجمه »
- ح - مناجات خمسة عشر امام سجاد علیه السلام «
- ط - قصیده حضرت مولا علیه السلام در شرح لوحه جنة الاسماء، باشکل لوحه « نستعلیق
- ی - حدیث کساء يك صفحه نسخ
- ك - طریقه نماز چهارده معصوم علیهم السلام « و نستعلیق
- ل - دعای ایام هفته دو صفحه «
- م - زیارت عاشورای حضرت سیدالشهداء ودعای علقمه دو صفحه «
- ن - زیارت جامعه کبیره «
- س - زیارت شهداء کربلا منسوب بحضرت حجة علیه السلام « و نستعلیق
- ع - آداب زیارت حضرت رضا علیه السلام «
- ف - مناجات باباری تعالی بزبان فارسی از اشعار عرفاء بزرگ « نستعلیق
- ص - دو بیت های باباطاهر ۳ صفحه نستعلیق
- ق - درر الکلم و غرر الحکم ۳۰ صفحه نسخ و نستعلیق
- ر - شرح خطبة البیان حضرت مولا علیه السلام از جناب راز، ۸۴ صفحه «
- ش - اسرار النقطه . میر سید علی همدانی ۶ صفحه نسخ
- کتابت مجموعه آنها را جاریه در ۱۳۴۶ هـ ق پایان مییابد و چون در آن زمان صنعت کلیشه و گراور در ایران معمول نبوده است تمام صفحات این کتاب . یکی از شهرهای فرانسه یا غیره جهت گراور ارسال و سپس در مطبعه احمدی بچاپ رنگین یا مشکی روی کاغذ گلاسه چاپ میشده است .
- طرز چاپ و ابداع جداول و بعضی از صفحات آن، نموداری از ذوق عالی هنری و صنعتی است که در چنان مطبعه مختصر دستی در آن زمان بعمل آمده است
- ۸- شش رساله در يك مجلد بشرح زیر است
- الف - شرح حال خواجه عبدالله انصاری در ۸ صفحه

۷۲ صفحه

ب - انوار التحقیق

» ۲۴

ج - مقالات و ملحقات

» ۱۰

د - رباعیات

» ۱۶

ه - مقالات (مخاطبات)

و - رساله گمنام (شرح احوال و آثار آقای میرزا حسینخان سر رشته دار متخلص

به گمنام)

کلیه این مجموعه بقطع ربعی چاپ سری در ۱۳۵۱ ه ق در مطبعه احمدی شیراز طبع

و نشر گردیده

۹ - کتاب مناهج انوار المعرفه در شرح و کشف و بیان اسرار کتاب مصباح الشریعه

[حضرت امام جعفر صادق (ع)] درسه منهج . شارح . جناب آقای راز

الف - شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام در ۲۰ صفحه بقطع وزیری کلیشه

ب - سفینه علوی و مهر نبوت در ۲ کلیشه

ج - شرح احوال جناب آقای راز شارح کتاب و فهرست مطالب در ۱۰ صفحه

د - منهج اول و دوم با ترجمه و شرح تفصیلی از ص ۱۱ تا ص ۱۵۹ متن

ه - منهج سوم فقط با ترجمه بفارسی بدون شرح تفصیلی در ۱۵ صفحه

حواشی کتاب اغلب مربوط بمطالب متن است

همگی چاپ سنگی و در یک مجلد و در سال ۱۳۵۳ ق طبع و نشر گردیده

۱۰ - رساله کمالیه - بقطع کوچک بغلی طبع سال ۱۳۵۰ ه ق در مطبعه احمدی

شیراز، مشتمل بر رساله کمالیه و غزلیات از امیر سید عبدالله برزنج آبادی . و چندین غزل

از علاء الدوله سمنانی و شیخ رشیدالدین محمد بیدآوازی ، قدس سرهم .

۱۱ - رساله نان و حلوا و شیر و شکر و دو غزل متعلق به شیخ بهائی و پنج صفحه

دو بیتی های باباطاهر عریان رویهم ۸۴ صفحه بقطع ربعی سال ۱۳۲۲ ه ق در اردبیل با

خط نسخ نوشته و سپس با چاپ ژلاتین که تا آن زمان سابقه نداشته است چاپ فرموده است .

کلیه هزینه لازم جهت کلیشه و کاغذ و چاپ و تجلید کتب نامبرده بالا از وجوه شخصی ایشان که محصول دسترنج چاپخانه بوده است تأمین و پرداخت میشده و کتب مزبور برایگان در دسترس طالبین و فقرای سلسله مبار که قرار میگرفته است .

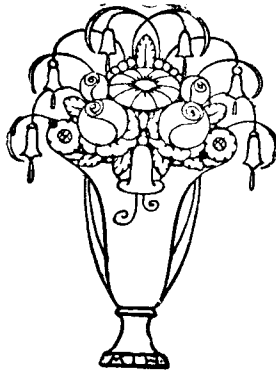
تسکین خاطر

آنچه ازدفاتر و یادداشت‌های آقای نایب‌الولایه مستفاد میگردد در این اوان . گرمی و حرارت عشق و التهاب آتش درونی رو بفرونی و شدت نهاد . شبانه روز متوجه و ملتجی بعنایات حضرت امام عصر عجل‌اله فرجه بوده و هر چند باطبع و انتشار کتب ظاهرأ خود را مشغول میساخته لکن آتش عشق لقای دوست‌اورا مشتاق تر میساخت، تا آنکه با اشاره و اجازه باطن مأمور زیارت و عتبه بوسی آستان حضرت ثامن الائمه علیه السلام میگردد



این مسافرت بدون اطلاع بدوستان و نزدیکان و در سال ۱۳۴۷ هـ ق . صورت گرفت و تنها ملازم ایشان آقا میرزا ابوالحسن حافظ‌الکتاب بوده است از شکفتی این مسافرت آنکه نه تنها ایشان کسی را در تمام مدت از ورود خود آگاه

نساخت بلکه نزدیکترین افراد نیز تاهنگام مراجعت ایشان بشیر از اطلاعی حاصل ننمودند و همچنان که نیت معظم له صرفاً زیارت امام خود بوده است عیناً عملی و بنا بر این، کیفیات این مسافرت همچنان مکتم ماند پس از این زیارت. آسایش خاطر فراهم و التهاب درونی را نسبتاً فرو نشانید و از باطن بنام «عبدالحی» که یکی از عناوین معظم و مهم فقریست مقتخر میشوند. که از این بعد کلیه امضاء نامه‌ها را با این عنوان موشح میفرماید.



ولایت کلیه و جزئیه

سلسله ولایت الهیه در هر زمان دو شعبه دارد . کلی و جزئی (۱)

ولایت کلیه الهیه که آنرا شمسیه الهیه نیز گویند . ظهورش از سلطنت ذاتیه الهیه غیبیه ازلیه است و عبارت از مقام حقیقت نور الانوار ازلی محمدی است که مثل بطونش حکم وحدت دارد . لکن درهیا کل توحید سبع المثانی در هر عصر وزمانی بنحوی مخصوص و رای عصر وزمانی دیگر ظهور دارد - پس این مقام ولایت کلیه . خاصه حضرات موالیان اهل عصمت و بعد از آن انبیاء اولوالعزم است - و بهیچوجه دخلی به انبیاء عظام و اولیاء کرام دیگر ندارد کمال ظهور این ولایت مطلقه کلیه شمسیه الهیه در هیکل بشری حضرت محمد ﷺ صورت بسته و منتهی میگردد بحضرت محمد بن الحسن عسکری که از بطن نرجس خاتون پای بر زمین استوار فرموده است تا ظهور و قیام آنحضرت علیه السلام

ولایت جزئیه که آنرا قمریه نیز گویند . اقتباسی است از مشکوٰۃ حضرت صاحب ولایت کلیه مثل اقتباس قمر از شمس که در تمام دوران باجزاء وجود نور بخشی دارد و در هر عصر وزمانی بوسیله ولایت کلیه شمسیه الهیه ظهور و بروز نموده که چهار سلسله آن ثبت دفاتر سلوک است - پس اولیاء جزعه هر کدام در زمان خود از طریقی مقتبس از صاحب ولایت کلیه و از طرف دیگر فیض بخشند . مانند تصرف و نور بخشی قمر که با امکانات و در حدود خود از تصرف و استضاء شمس صورت میگیرد . شأن و مقام تربیت اولیاء جزء که مر بیان مقامات

(۱) - نقل بمعنی از کتاب تحفة الوجود آقای مجد الاشراف که در زمستان ۱۳۲۲

ق در تبریز چاپ شده .

آدمیت اند . عبارت از اینست که انسان را بوسیله ریاضات مشروعه بحصول سه کمال نائل سازند

۱- تجلیات انوار الهیه در قلوب

۲- الهامات الهیه در باطن

۳- وصول بجمال معصومین علیهم السلام که مقدمه حصول جمال اکرم الوجود است و از آنجا که ولایت جزئیة همواره تابع شأن ولایت کایه بوده چون امام عصر عجل الله تعالی فرجه در این زمان ظاهر آدر پرده غیبت است موقعیت اولیاء جزء هم در استتار و اختفاء میباشد و بحکم (اولیائی تحت قبایب لایعرفهم غیری) برای یافتن چنین مرییان . بایستی متوسل بذیل عنایت و توجه امام عصر عجل الله فرجه که مقام ولایت کلیه الهیه است بود تا طالب را باطناً اشارت بسوی ولایت جزئیة بفرماید و نیز کامل مکمل زمان با ارتباطی که خود شخصاً با انوار امام عصر خود دارد . این هدایت را باطناً دریافته . طالب را برای طی مراتب کمال ارشاد بنماید و از همین نظر قرائت و توسل بدعای فرج منقول از (اکمال الدین (۱)) در زمان غیبت برای فقرای سلسله مبارکه زهویه معمول است که بدینوسیله میتوانند بسوی کامل مکمل زمان خود راهنمایی شوند، و شناسائی کامل هر زمان باین نحو و بانشانیهای مذکوره بالا از خصوصیات این سلسله مبارکه است و همین معنی شامل نص صریح و اثر صحیح میباشد - و یافتن ارکان و اقطاب سلسله مبارکه از زمان غیبت کبرای امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام تا زمانهاذا بهمین سیره و کیفیت صورت گرفته است (۲)

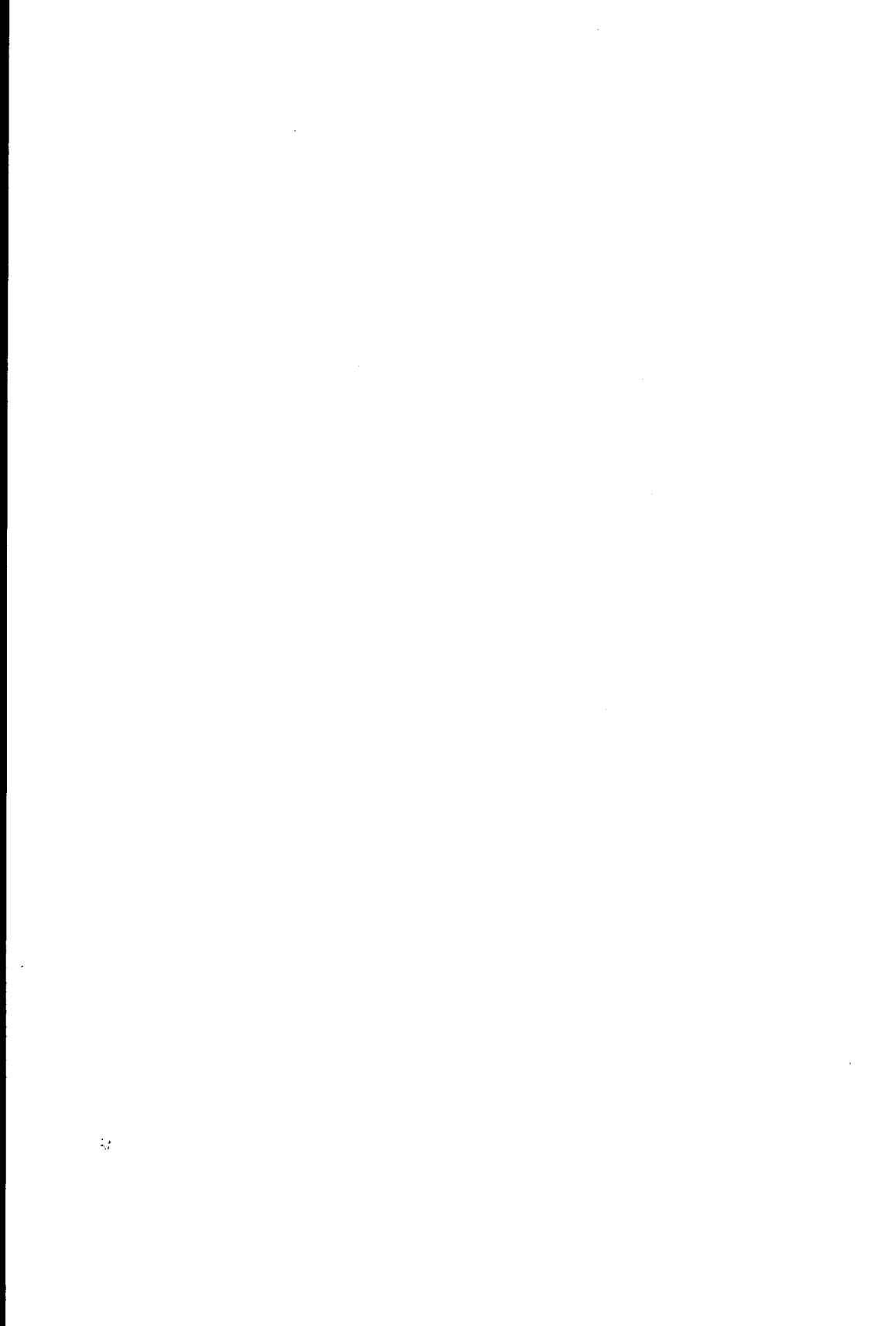
مسافرت بعثات و قم

آقای نایب الولاية در سال ۱۳۵۶ ق. با اجازه و اشاره باطن آماده مسافرت و عتبه بوسی حضرت مولی الموالی میگردد. و چون میباید آقای میرزا محمد علی خان حب حیدر معین الفقراء در معیت معظم له باشد از مشهد بشیر از آمده باتفاق یکدیگر و آقای کر بلائی

(۱) برای یافتن سلسله سند این دعا، رجوع شود بکتاب: کافی باب غیبت

(۲) دعای فرج منقول از اکمال الدین شیخ صدوق در سال ۱۳۶۵ ق - در شیراز چاپ

مصطفوی تجدید طبع شده است



وَهَذَا اِيَّاعَا عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَدْعُو فِي كُلِّ صَبَاحٍ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ای اسم تو حادث شده از ذات قدیم / مذکور در ابتدای قرآن کریم / خود را به نشان تو نمایم نشان / ای انکه تو الهی و رحمن و رحیم

يَا مَنْ لَعَلَّ لِسَانَ الصَّبَاحِ يُنْفِقُ تَبْلِجَهُ وَسَحَّ قَطَعَ اللَّيْلُ لِمُظْمِغِهَا هَبْ تَجْلِجَهُ وَاتَّقِنِ

ای آن کسی که پیران آلود زبان صبح را بکفار رو شستنی آن / و در ستاوردن ای / شبت را / تا یکبار حرکت و زوال آن / و ستاوردن

اَيُّ فَصْلٍ كَانَ جُودُهُ مِنْ خُورِ شَمْسٍ / مَهْرُ تَوْضِئِ بَحْثِ دَلِ اَهْلِ اَمِيْدٍ / نَارِ لَيْلٍ نَشِيْطَانِ شَبِّ حُرْمَانِ / اَلْفَتْ زَبَانَ جَمِّ دُرْدَادَةِ تَوْبِيْدِ

ای فصلی که جودش از خورشید / مهر توضحی بخت دل اهل امید / ناریک نشینان شب حرمان / الفت زبان جم درداده توبید

صَنَعَ الْفَلَكَ الدَّوَارِيَّ مَقَادِيرَ تَبَرُّجِهِ وَشَعَّعَ ضِيَاءَ الشَّمْسِ نُبُورًا تَجَجُّجُهُ

افزین آسمان / گردن را / در اندازای تبرج آن / و بید افروزانید / روشنائی / آفتاب / بروشنی افروزش در زمانه کشیدن آن

اَيُّ انْكَزَرُ مِنْ خَاطِرِ اَهْلِ نَظَرٍ / اَوْ وَخَرَّ مِنْ كِبَرٍ اَعْلَى مَنَظَرٍ / اَيُّ بَحْرَةٍ مِنْ شُعَاعِ اَفْرِشِهَا هَانَ / اَوْ وَخَرَّ زَبَانُهُ شَمْعُ سَهْوٍ

ای آنکه زده از خاطر اهل نظر / او خیزد از کبر اعلی منظر / ای بحر از شعاع افروشها ن / او خیزد زبانه شمع سبزه

يَا مَنْ بَدَأَ عَلَى ذَاتِهِ بَدَائَتَهُ وَتَبَرُّجَهُ عَنْ خَاسَةِ مَخْلُوقَانِهِ وَجَلَّ عَنْ مَلَأْمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ

ای آن کسی که راه نمود بر ذاتش بدایتش / و در واکانت از هم منی / آفرید بائش / و بزرگوار است از او ابرودون / بگو یکبارش

اَيُّ انْكَرُ خُودِش دَاهُ بَرِيْدِهِ شَدَّ / ذَا قَدْ مَجُودِش دَاهُ نَائِدِهِ شَدَّ / خُورِ شِيدِ جُودِش دَاهُ بَرِيْدِهِ شَدَّ / اَيُّ انْكَرُ خُودِش دَاهُ بَرِيْدِهِ شَدَّ

ای آنکه خودش داه برینده شده / ذاتش مجودش داه نایده شده / خورشید جودش داه برینده شده / ای آنکه خودش داه برینده شده

يَا مَنْ قَرَّبَ مِنْ خَوَاطِرِ الظُّوْنِ وَبَعْدَ عَنْ مَلَاخِظَةِ الْعِيُونِ وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ

ای آن کسی که نزدیک است از اندکندگی / و در است از کوششش بزرگان شدن / و دانست آنچه را پیش از آنکه

اَيُّ جَلِيْلٍ وَعَلِيٍّ وَعَظِيْمٍ / بَعْدَ مِنْ جُودِ قَوَى دَبِّ كَرِيْمٍ / اَيُّ دَلِ بَعْدَ عَشْقٍ تَوَدُّدِ بَدَنِ شَدَّ / چُونِ كُوَى بِحُجَانِ تَوِيْدِ شَدَّ

ای جلیل و علی و عظیم / بعد از جود قوی دبت کریم / ای دل بعد عشق تو دود بدنت شد / چون کوی بحجان تو دید شد

اَيُّ عِلْمٍ تَوَازَلِ هُوْدَا بُوْدَ / بَرُوْجِهَا مَحِيْطُ اشْبَاءِ بُوْدَ / دَرِ عِلْمِ تَوَازَلِ هُوْدَا بُوْدَ / دَرِ عِلْمِ تَوَازَلِ هُوْدَا بُوْدَ

ای علم تو از ازل هویدا بود / برجها محیط اشباء بود / در علم تو از ازل هویدا بود / در علم تو از ازل هویدا بود

وَكَفَّ اَكْفَ السُّوءِ عَنِّيْ بِيْدِهِ وَسُلْطَانِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ لَدَيْكَ لَيْلِيْ الْبَيْتِ الْاَلِيْلِ

و از داشت و ستای بدرا / از من بدت توانیش و بادش / رحمت تو ستاوردن را بر کسی که راه نماندت بری تو / در شب

اَيُّ انْكَرُ خُودِ اَعْفَانِ اَكْهَامِ كَرْدَ / نُوْرِيْ زَبَانَ خُوبِش مِهْرَاهُ كَرْدَ / اَيُّ انْكَرُ خُودِ اَعْفَانِ اَكْهَامِ كَرْدَ / نُوْرِيْ زَبَانَ خُوبِش مِهْرَاهُ كَرْدَ

ای آنکه خود افعان اکاهم کرد / نور زبانش خوبش مهرام کرد / ای آنکه خود افعان اکاهم کرد / نور زبانش خوبش مهرام کرد

وَالْمَا سِكَ مِنْ اَسْبَابِكِ تَجْمَلُ الشَّرَفِ الْاَطْوَلُ وَالنَّاصِعُ الْحَسْبُ ذِرْوَةُ الْكَاهِلِ

و آن کسی که بکند زنده است از سببایت / بر همان بلند مرتبی / و آنکس که خاصه پاک است شرفش در لعلی ماند / در شانه

اَيُّ كَرَمٍ خُودِ اَعْفَانِ اَكْهَامِ كَرْدَ / نُوْرِيْ زَبَانَ خُوبِش مِهْرَاهُ كَرْدَ / اَيُّ كَرَمٍ خُودِ اَعْفَانِ اَكْهَامِ كَرْدَ / نُوْرِيْ زَبَانَ خُوبِش مِهْرَاهُ كَرْدَ

ای کرم خود افعان اکاهم کرد / نور زبانش خوبش مهرام کرد / ای کرم خود افعان اکاهم کرد / نور زبانش خوبش مهرام کرد

الاعْبَلِ وَالتَّائِبِ لَقَدْ مِ عَلَى خَالِفِهَا فِي لَزْمِنِ الْاَوَّلِ وَعَلَى الْاٰخِ الْاَصْطَفَيْنِ

بزرگوارتر و پاکیزه تر است	بزرگوارتر و پاکیزه تر است	بزرگوارتر و پاکیزه تر است	بزرگوارتر و پاکیزه تر است
چون با اصل است سزاوارتر است	چون با اصل است سزاوارتر است	چون با اصل است سزاوارتر است	چون با اصل است سزاوارتر است
او قامت عظمی است که از رفعت فلاح	او قامت عظمی است که از رفعت فلاح	او قامت عظمی است که از رفعت فلاح	او قامت عظمی است که از رفعت فلاح

الابْرَارِ وَافْتَحِ اللَّهُ لَنَا مَصَارِيعَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ وَالْفَلَاحِ وَالْبِسْنَا اللَّهُمَّ

نیکوکننده و گشای	نیکوکننده و گشای	نیکوکننده و گشای	نیکوکننده و گشای
صلوات الهی بر آل و رسول	صلوات الهی بر آل و رسول	صلوات الهی بر آل و رسول	صلوات الهی بر آل و رسول
از ما باد بمصطفایان عقیول	از ما باد بمصطفایان عقیول	از ما باد بمصطفایان عقیول	از ما باد بمصطفایان عقیول

مِنْ أَفْضَلِ خَلْقِ الْهَدَايَةِ وَالصَّلَاحِ وَاغْرِسِ اللَّهُمَّ لِعَظَمَتِكَ شَرِبَ جَنَانِي يَنَابِيعِ

از آلودن زمین غلغلهای	از آلودن زمین غلغلهای	از آلودن زمین غلغلهای	از آلودن زمین غلغلهای
ای خالق انبساط و دیدم از فلاح	ای خالق انبساط و دیدم از فلاح	ای خالق انبساط و دیدم از فلاح	ای خالق انبساط و دیدم از فلاح
آنکه از درخت بیوشان می آید	آنکه از درخت بیوشان می آید	آنکه از درخت بیوشان می آید	آنکه از درخت بیوشان می آید

الْخُشُوعِ وَاجْرِ اللَّهُمَّ لِهَيْبَتِكَ مِنْ أَمَانِي زَفَرَاتِ الدُّمُوعِ وَأَذِيبِ اللَّهُمَّ تَزَقُّ

زاری را	زاری را	زاری را	زاری را
یاد ب نشان دادم از بیم جلال	یاد ب نشان دادم از بیم جلال	یاد ب نشان دادم از بیم جلال	یاد ب نشان دادم از بیم جلال
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال

الْمُخْرِقِ مِنْ بَازِمَةِ الْفُتُوعِ اَللّٰهُمَّ اِنْ لَمْ تَتَبَدَّ عَنِّي لِرَحْمَتِكَ بِحَسَنِ التَّوْفِيقِ فَمِنْ

به خونی که از من است	به خونی که از من است	به خونی که از من است	به خونی که از من است
ای واحد قهار و عزیز غفار	ای واحد قهار و عزیز غفار	ای واحد قهار و عزیز غفار	ای واحد قهار و عزیز غفار
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال

السَّالِكِ بِالنَّيْكِ فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ وَإِنْ أَسْلَمْتَنِي أَنْتَ لِقَائِهِ لَا مِلَّ وَالْمُنَى مَنِ

راه بر	راه بر	راه بر	راه بر
ای صاحب دیند رحمت اثرم	ای صاحب دیند رحمت اثرم	ای صاحب دیند رحمت اثرم	ای صاحب دیند رحمت اثرم
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال

الْمُقِيلِ عَشْرًا مِنْ كِبَوةِ الْهَوَىٰ وَإِنْ خَذَلَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ

غش کننده	غش کننده	غش کننده	غش کننده
کو علم تو و گذاردم در هوسم	کو علم تو و گذاردم در هوسم	کو علم تو و گذاردم در هوسم	کو علم تو و گذاردم در هوسم
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال

وَكَلَّنِي خَذْلَ لَانِكَ اِلَى حَيْثُ لَنْصِبَ الْحَرَمَ اِلٰهِي اَتَرَانِي اَتَيْنَكَ اِلَامِنْ حَيْثُ لَا مَالِ اَمْ

کو گذاردم را	کو گذاردم را	کو گذاردم را	کو گذاردم را
علقت با طرف جبالک لاجین باعدتني	علقت با طرف جبالک لاجین باعدتني	علقت با طرف جبالک لاجین باعدتني	علقت با طرف جبالک لاجین باعدتني
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال

الْمَنْطِطَةِ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا فَوَاهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُهُورُهَا وَمَنَاهَا وَتَبَاهَا لِحُجَّتِهَا عَلَى

رب ماغفر	رب ماغفر	رب ماغفر	رب ماغفر
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال
آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال	آنکه از خوف هیبت دردم خال

بَدْرًا حَلَّابَتْ نَفْسٍ مِّنْ رَّاهُو ۖ وَاحْتِ اِذَا بِنِ نَفْسٍ مِّنْ وَوَا حَمَّ ۖ اَزْدَسَتْ ذِيَابَ نَفْسٍ خُذُوا السِّفَا ۖ اَنَ اَن دَو كِدْرٍ بِلَوْ كَشْتَه دَرَا مَهْنَدَا

سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا اَلْهِمَّ عَثَبًا بِرَحْمَتِكَ سَيِّدِ رَجَائِي وَهَرَبْتُ اِلَيْكَ لَا جِأَمَ فِرَظْ

بر خواجراتی و قافیش ای انکه دجیبی و کربیی و حیدر برود که رحمت زددم دست امید سوی تو که بران شدم از نفس هوال دوست من و دارمان تو ای درت محمد

اَهْوَايَ وَعَلَيْكَ يَا طَرْفَ جَالِكَ اَنَا مِلَّ وَلَا تَنِي فَضِّحِ اَللّٰهُمَّ عَا اَجْرُمْنَهٗ مِّنْ اِلٰى

هوسا و او که ای بطرفی رسا بنایت سرانگیزان دستم را برین کز برخوا یا از آنجا بر کرده ام از آن از نفس ای انکه نموده بسی لطف و عطا از روی کرم در کرد از جرم و خطا افتاده ام از هوای نغم بهلا لث از غفو و کرم مرا بپوشان تو عطا

خَطَائِي اَقْلِنِي اَللّٰهُمَّ مِّنْ صَرَعَةٍ رَّدَايَ فَاِنَّكَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ مُعْتَكِدٌ وَرَجَايَ

خطایم و غفرت برخوا یا از افادن پلاک شد من پس بر من تو خوا منی و قافیم و کیکاه منی و ابرم مولا ی کرمی و حیدی و محمد افای منی و نیکه های و امید ای غایت از روی من در دوسرا اودام تو تو امید بهت جاوید

وَاغَايَةُ مَنَآيَ فِي مُنْقَلَبِي مَثْوَايَ اِلٰى كَيْفٍ تَطَرُّدُ مَسْكِنًا اِلَيْكَ مِنَ الذَّنْبِ

و شمای از روی منی و شکان باز گشتم و با کام ای که منی و در منی را کرنا و آور روی تو در مان که از آن آن یاد ب چنان دور کنی عملی کا بد بر بنا لطف از مسکنی و زیم کا هان ب کرد سو ست جو خدمت تو نباشدش ای منی

هَارِبًا اَمْ كَيْفَ يَحْتَبِ مُسْتَرِشِدًا قَصْدًا اِلٰى جَنَابِكَ سَالِحًا اَمْ كَيْفَ تَطَرُّدُ ظَنَانًا وَرَدَّ

کرنا ناست با مکنه بی بهره سازی طلب کنده راه من را که ای که کرد روی غایت در مان که کس کنده با مکنه در منی زنده را که آورده است با لکن تو بی بهره جان خواهی ساخت اودا که تو اوصاف ارشاد و شناخت اهنک جاب تو نموده از سر سعی نا انکه در کاه تو خود را انداخت

اِلٰى جَبَابِكَ شَارِبًا كَلًّا وَحِاضًا مَّرَّةً فِي ضَنْكِ الْحَوْلِ وَبَابِكَ مَقْشُوعٌ لِلطَّلَبِ

سوی حوضایت در مان که کشنده نهجانت و حال که حوضایت بر کرده شده است در منی حاکم سالما دروازه تو کشنده است از برای جوابی کردن ای بحر نوات همدار داده و کلال نه جوی جانی است از آن بحر کال ما شا که کنی در دم از آن فیض کال با انکه راست حوضها ما لا مال

وَالْوُغُولُ اَنْتَ غَايَةُ السُّؤْلِ وَنَهَايَةُ الْمَأْمُولِ اَلْهِمَّ هِدْ اَرْمَةً نَفْسِي عَقْلَهَا بِعَقَالِ

درمان و تو شای مطلب و نهایت ابردا شده ای که ای من این هدایای من بر است بشن بر بندای در مان که طلب کشاده در هر حال بر اهل طلب برای حصول امانال دروازه لطف تو بود دارم با تو از بهر دل خسته از آزار بناد

مِشِيَّتِكَ وَهَذِهِ اَعْمَاءُ ذُنُوبِي دَرَانَهَا بِرَحْمَتِكَ وَهَذِهِ اَهْوَايَ الْمُضْلَهُ وَكَلْنَهَا

خویش تو و این ارا می سکن کن این بر است و من کرم برعت تو وین اوسهای کرده کنده بر است از کذا غش این است مهران نفس من ای جبار برخواستن تو بپشته امش در هر کار این بار کا هان که بدوشم دادم ادا ختم بر رحمت ای شناد

اِلٰى جَنَابِ لُطْفِكَ فَاجْعَلِ لِلَّهِ صَبَاحِي هَذَا نَارًا لَا عَلَى بَضِيئًا اَلْحَدَّ وَالسَّلَامَةَ

سوی غایت لطف تو پس کردن برخوا یا صبح مرا این صبح خود آورنده برین روشنایی بر است و سلاست ایست هوسهای من ای درت کرم لکزه کن مقصد این نفس کشیم بکذا شش سوی جناب لطف ای انکه غفوری و درود دوی و دیم

فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا وَمَسَائِي جَنَّةً مِّنْ كِبْدِ الْعِدَى وَوَقَايَةً مِّنْ مُّذْيَاتِ الْهَوَى

در دین دنیا و مسای منی جنة من کبد العدى و وقایه من مذبذبات الهوى دنیا و شام مرا پسری کن از دفع کرد دشمنان و کلاه دشمن از ملکات برود بوس بارب کرم صبح مرا نازل دادم از روشنی هدایت وار فشرار بجشای بیلا منی مرا هم در دین هم در دنیا لطف ای عفار

اِنَّكَ قَادِرٌ عَلٰى مَا تَشَاءُ تُوْنِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءٍ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءٍ وَتَعِزُّ مِنْ تَشَاءٍ

بجفتی تو نازانی بر آنچه خواهی می کنی پادشای کسی را که خواهی می سزانی پادشای را از کسی که خواهی و از من کسی که پادشای

اَنْكَزَكُم شَامًا مِّنْ سَبِيٍّ اَوْ مِّنْ زَعْدٍ مَّكَدٍ شَمْنٍ اَشْرَى اِدْمِهْلِكْ هَوَايَ نَفْسِي مَسْكَدًا بَكْدَارِ مَرَاتِنِ خُودِ يَادْ كَرِي

در من و دعا و طلب حاجت من تا به که در مان که بدوشم دادم ای انکه غفوری و درود دوی و دیم ای انکه غفوری و درود دوی و دیم

وَتَذَلُّ اَنْكَزَكُم شَامًا مِّنْ سَبِيٍّ اَوْ مِّنْ زَعْدٍ مَّكَدٍ شَمْنٍ اَشْرَى اِدْمِهْلِكْ هَوَايَ نَفْسِي مَسْكَدًا بَكْدَارِ مَرَاتِنِ خُودِ يَادْ كَرِي

در من و دعا و طلب حاجت من تا به که در مان که بدوشم دادم ای انکه غفوری و درود دوی و دیم ای انکه غفوری و درود دوی و دیم

وَتَذَلُّ اَنْكَزَكُم شَامًا مِّنْ سَبِيٍّ اَوْ مِّنْ زَعْدٍ مَّكَدٍ شَمْنٍ اَشْرَى اِدْمِهْلِكْ هَوَايَ نَفْسِي مَسْكَدًا بَكْدَارِ مَرَاتِنِ خُودِ يَادْ كَرِي

در من و دعا و طلب حاجت من تا به که در مان که بدوشم دادم ای انکه غفوری و درود دوی و دیم ای انکه غفوری و درود دوی و دیم

وَتَذَلُّ اَنْكَزَكُم شَامًا مِّنْ سَبِيٍّ اَوْ مِّنْ زَعْدٍ مَّكَدٍ شَمْنٍ اَشْرَى اِدْمِهْلِكْ هَوَايَ نَفْسِي مَسْكَدًا بَكْدَارِ مَرَاتِنِ خُودِ يَادْ كَرِي

وَتَذَلُّ مِنْ شَأْنٍ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تَوَجَّهِ لِلَّهِ فِي النَّهَارِ وَتَوَجَّهِ

وخواهی کنی کسی را که خواهی	پرست است بر بخت تو کنی	هر چیز توانایی می آوری	شمارا در شمار می آوری
این که تو بر کل مالک شاه	قدرت داری بر آنچه او خواهد	این که تو بی بر هر شاهان شاه	در دامن توست خیر ما یا الله
شاهان می بختی و ستانی	و هر چیز تو قادر می باشی	و هر چیز تو بی توانا میدوست	از چشم گرد نمایان بنده نگاه

النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتَخْرُجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمِنْ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

روز را	شب	درون می آوری زنده از مرده	درون می آوری مرده از زنده	از زنده	دروزی بر می گم را که خواهی بی شمار
کاهی شب را در آوری اندر روز	که در شب نادر و کمی افروز	که زنده زمرده گاه آری بر عکس	ای بوده ز نیروی تو عالم جبرود		

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحَدُّكَ جَلَّ شَأْنُكَ مَنْ لَا يَعْلَمُ قُدْرَتَكَ فَلَا يَخَافُكَ

بست خدا کنی	تو	نزد وای بیداد	با خودت بکشد شایسته	کست	ای که بداند	توانا نیست را پس ترسد از تو
ای که بجز تو نیست معبود گریه	بسیع و ستایش کنی از غفلت	یاد دل من لای بسیع افراشت	همت بسوی جناب حمد تو گماشت			
ان کست که دادند قدرت تو	انگاه نشد ز تو اثر عظیم	ان کست که ارجلال را چون دانست	از بهجت قهاری تو ترس نداشت			

وَمِنْ ذَا الْعِلْمِ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ أَفَلَا يَفْقِدُ قُدْرَتِكَ الْفِرْقَ وَفَلَقْتَ بِرَحْمَتِكَ الْفَلَقَ

و کست	ای که بداند	بسیع تو	پس خوف کند از تو	بهر خورگی	توانا نیست	کرد بهار	و کما فی	رحمت	بسیع میجو را
ای بر همه خلق لطف و احسان از تو	ای الفت خرقه بر پیشان از تو	ای خالق اصباح شکافنده صبح	ای نسیب	صبح و دستان از تو					

وَأَنْزَلْتَ بِكُرْمِكَ دِيَابِجَ الْغَيْقِ وَأَنْهَضْتَ إِلْيَاهُ مِنَ الصِّمِّ الصِّبَاخِ عِدْبًا وَأَجَاجًا

دورتر	کرد آید	بکرم	نار بکهای ظن	شمارا	دوران کرد آید	ایها را	از صلیبا	استکباری	سخت	اب	بهرین	و نام
و فرود آوردی از آرمای افشارده	آب بسیار ریزنده	و گرد آید آفتاب	و آه را از برای آفرین	جراغ	بی آنکه روشن غالی							
ای که زده و شکست سخت جاری نهاد	و از برای گرم نشاندن باران	بسیار	افروخته بر چرخ جوارح از مرده مهر	بی آنکه متعنی کنی	در کردار							

فِيمَا ابْتَدَأَتْ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَقَهَرَّ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ

در آنچه	آغاز کردی	بیان	درمانگی	و در برای را	پس ای آنکه	که بگذرود	از جندی	و بایستی	و غلبه	را بر شکست را	بهر کرم	و
ای آنکه یکبار تو در عزت و بقاء	و در هر تو کل خلق در شک و فنا	بهرست	بفضل خویش صلوات و علم	بر حضرت	بمعبر	و الش	و عطا					

الْفَنَاءِ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَإِلَيْهِ الْأَقْبَاءُ وَاسْتَمِعْ نِدَائِي وَاسْتَجِبْ عَائِي وَحَقِّقْ تَقْضَاكَ

بسیع	رحمت پرست	و رحمت	ال	او که	و بهر کارانه	دشن	نای مرا	و پدید	دعای مرا	و حق کردان	بافزون	کرت
ان که ز کرم شنو	نواهای مرا	بیدر	ملطف	خود دعا های مرا	امیدم	دارو کن	از فضل و کرم	در دجست	خود و دوس	تا جای	مرا	

أَمَلِي وَرَجَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ لِكَشْفِ الضَّرِّ وَالْمَأْمُولِ لِكُلِّ عَسِيرٍ بِسِرِّكَ أَنْزَلْتَ حَاجَتِي

آرزوی مرا	و امید مرا	ای بهترین	کسی که خوانده شد	از برای دفع مضر	و کسی که امید داشتند	از برای بر دشواری	و آسانی	و بری	و فرود آوردم	بنازم		
ای خوبتر کسی که آن خوانده شد	دروغ بلا زهر که در مانده شده	ای آنکه بهر سختی	و آسانی	از امید	عطای او	دلم	زنده شده					

فَلَا تَرُدَّنِي مِنْ سِنِّي مُوَاهِبِكَ خَائِبًا يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

پس باز	گردانم	از بند	رسته	بخشایش	بست	و امید	مکن	مرا	و بخشش	بهاست	ای آنکه	دوبی	تو	کرم	کرم		
در دجست	و امید	دارم	بسیار	و زحمت	خود	بارگرم	ان	بر خوار	ای راح	و احسان	ازان	رحمت	خاص	بهرست	تو سبب	سادات	خواص
رحمت	تا بخت	و رحمت	بهاست	ای راح	و احسان	دو گشتی	غفار	هزدم	با دانه	ازان	صلوات	و سلام	را	احد	والا	و صدق	و اخلاص

كَتَبْتُ عَلَى نَزْلِ طَالِبٍ فِي الْخَرْقَةِ الْخَبْشِ حَادٍ بَعِثَ شَهْرَ ذِي الْحِجَّةِ سَنَدَ عَشْرِينَ مِنْ هِجْرَةٍ

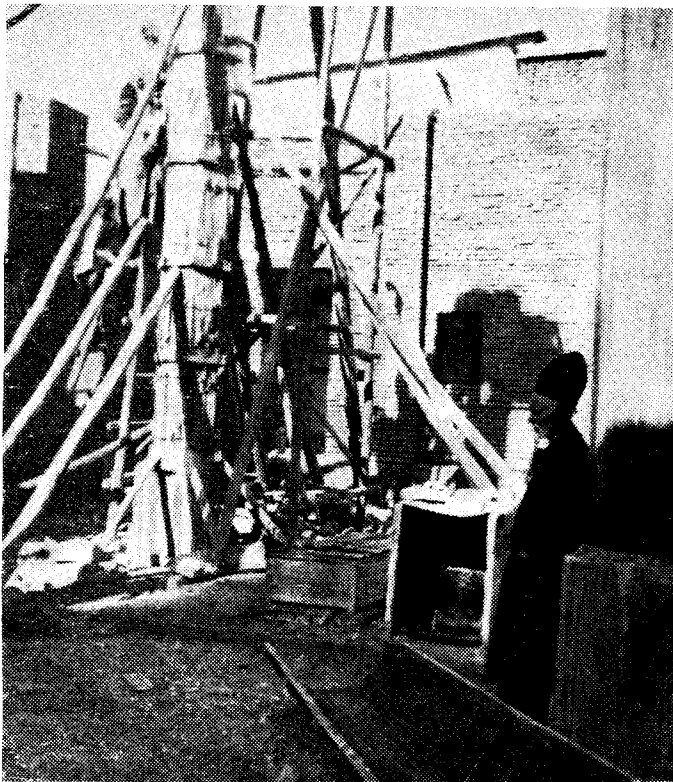


از چپ براست : آقای حاج حب حیدر - آقای نایب الولاية - آقا میرزا ابوالحسن حافظ الکتب -
آقای کر بلانی داداش احمدی

داداش و آقای میرزا ابوالحسن حافظ الکتب در ماه رمضان از شیراز حرکت مینمایند آقای
حب حیدر ابتدا بعتبات و سپس بمکه معظمه مشرف میگردد، آقای نایب الولاية و دو نفر دیگر

بسببی در خرمشهر متوقف و بعداً عزیمت بعتبات عالیات مینمایند .
 محرم سال ۱۳۵۷ هـ ق آقای حاج حب حیدر از سفر حج بیت الله مراجعت و در نجف
 اشرف آقای نایب الولاية و دیگران را ملاقات مینماید و پس از انجام زیارت در ماه ربیع الاول
 همین سال همگی باتفاق یکدیگر عازم ایران میشوند .

از خصوصیات این مسافرت هیچگونه اطلاعی در دست نیست
 و بعداً در سال ۱۳۵۹ هـ ق بطور خصوصی و بدون اطلاع هیچکس مسافرتی بقم نموده و
 پس از يك اربعین زیارت و توقف در قم . مراجعت بشیراز مینماید و این آخرین مسافرت آقای
 نایب الولاية بوده است - در همین اوان وصیت نامه رسمی بتاریخ چهارم فروردین سال ۱۳۶۰
 خورشیدی تنظیم و برای آقای حاج حب حیدر بمشهد ارسال میدارند .



جناب آقای حاج حب حیدر (ابوالفتح) مدظله العالی ساختمان خانقاه احمدی شیراز را
 شخصاً نظارت میفرمایند

وحید الاولیاء

در سیر تکاملی انسانی از بدو سلوک، تا این زمان پیشرفت حالات سَری جناب آقای میرزا احمد نایب الولاية بقسمی سریع و عجیب و در عین حال همراه با جذب و اشتیاق و سوز و گداز عاشقانه بود که در عالم عرفان و سلوک کمتر نظیر و سابقه‌ای داشته است و این مطلب از خلال مرقومات جناب آقای مجد الاشراف مراد بزرگوارش و مقالات و اطلاعات سایر همقدمان بخوبی مشهود می‌گردد - چنانچه تحمل ریاضات شاقه، جذبات، حرارت درونی، گریه‌های مشتاقانه، مناجات و اشتغالات سحر گاهی، ترك تمام لذائذ و تمتعات دنیوی. رها کردن همگی قیود زندگی، تجلی و مشاهده انوار گوناگون ولایت درمر احل مختلف سلوک، حکایت از فردا کملی مینماید که در طی عوالم طریقت و معارف الهیه قدم بقدم بدنبال نشانیهای غیبی پیش رفته و بانیروی خلافتی مقتبس از انوار ائمه اطهار علیهم السلام در همه ملکات انسانی به مرتبه کمال رسیده و در عرفان باری تعالی وحید و فرید گشته بود

قدرت عوالم سَری و معنوی آنچنان توانائی روحی با نمرد بخشیده بود که نفوذ کلام و تصرف او را در نفوس انسانی تا بحد اعجاز میرسانید. زیرا با کرات دیده میشد کسانی که با همه آلودگی و پریشانی خاطر و ندامت از گذشته خود. بحضورش روی می‌آوردند. بایک نظر آنها را چنان منقلب ساخته و بر راه حق و حقیقت سوق میداد که انصراف شخص مورد نظر از دستور آن نمرد کامل غیر میسر بود

و چون شرط پذیرفتن چنین اشخاص، التجاء و توجه بساحت مقدس ائمه اطهار علیهم السلام و ارائه نشانی صحیح و صریح از طرف قرین الشرف ایشان میبود. لزوماً درماندگان و طالبین را امر بتوبه و انابه از گذشته خودشان میفرمود که با تضرع و زاری بائمه هدی علیهم السلام ملتجی

گشته و نشانی قبولی توبه خود را صریحاً ارائه نمایند تا باخذ دستورسلو کی نائل آیند
 خدمات شایسته آنمرد کامل مکمل بعالم اسلام و متوجه ساختن نفوس بسوی
 ائمه علیهم السلام موجب و سبب عنایت خاص ایشان به آقای نایب الولاية شده و در رمضان سال
 ۱۳۶۵ ق. او را باطناً بقلب و حید الاولیاء ملقب و مفتخر فرمودند

تذکره کججی

هنگام مراجعت از قم بشیراز. در اصفهان پپای آقای نایب الولاية آسیبی میرسد که
 در اثر ضربه شدید تقریباً راه رفتن ایشانرا دشوار میسازد و از همین نظر کمتر از منزل خارج
 میشدند و همین امر موجب میشود که مراجعات مربوط بمطبعه را بندرت قبول فرمایند
 از طرف دیگر کثرت مراجعه کنندگان و طالبین راه حق که از سال ۱۳۶۰ هـ ق
 رو بفرونی مینهاد. مجال و فرصت کار مطبعه دست نمیدهد و بیشتر اوقات ایشان صرف تربیت و
 ارشاد سلاک و طالبین میگردد.

و چون کتاب تذکره شیخ محمد صدیق کججی مورد نظر بوده که طبع و در دسترس
 مطالعه اقامندگان قرار گیرد لذا مبلغی از وجوه شخصی خود حواله میدهند تا در طهران طبع
 آن و دیگر رسائل مربوطه اقدام شود.

اینک عین مقدمه ای که جناب آقای حاج میرزا محمد علی حب حیدر در صفحات
 ۲ و ۳ کتاب مزبور درج فرموده اند برای مزید اطلاع نقل بعبارت میگردد

« بسمه تعالی شأنه (۱) »

« چون بعد از قرآن که کلام آلهی است و احادیث حضرات چهارده معصوم علیهم
 السلام که تالی تلو کلام حق است. برای دستور العمل راهروان طریقت و سالکان مسالک
 حقیقت سخنی بهتر و مؤثرتر از فرمایشات اولیاء و بزرگان اهل معرفت که پیروان طریقه
 خاصه ائمه هدی سلام الله علیهم و منسلکین مسلك کردار و رفتار ایشان هستند نمیباشد
 « که فرموده اند: کلمات الاولیاء جنود الله فی الارض »

(۱) کتاب مزبور در سال ۱۳۶۷ ق. در چاپخانه پاکت چی طهران طبع و نشر

گردیده است

« بنا بر این همه اوقات نظر مبارک بندگان حضرت مستطاب و حیدر الاولیاء الکاملین »
 « برهان السالکین منجی الیهالکین و قطب العرفاء الواصلین ملجاء الفقراء العالمین ولی تراش »
 « وقت آقای آقامیرزا احمد عبدالحی مرتضوی ادام الله ایام افاضاته العلیه (که انتساب و »
 « افتخار فقرای سلسله مبارک که علیه، ذهبیه، رضویه، مرتضویه، مهدویه، کبرویه، احمدیه، علی »
 « صاحبها آلاف الثناء والتحمیه بوجود مقدس ایشان است) بر نشر مناقب و فضایل و فرمایشات »
 « ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و کتب و تذکره احوال اولیاء و بزرگان دین مبین »
 « و اکابر طریقت خاصه علویه مصر و ف بوده و میباشد چنانکه اکثر کتب را با خط مبارک »
 « خودشان استنساخ و بیشتر آنهارا در مطبعه شخصی خود معروف بمطبع احمدی در شیراز »
 « با تحمل مخارج و زحمات زیاد طبع و نشر و مجاناً بطالبین و فقراء حقه توزیع فرموده اند »
 « که از کثرت اشتها حاجتی بذکر اسامی آنها نمیشد .

« نظر باینکه طبع برخی از کتب اولیا که بنظر مبارکشان انتشار آنها برای »
 « سلاک و اهل بصیرت لازم مینمود بملاحظاتی در مطبعه شخصی خودشان میسر نبوده بنا بر »
 « این اخیراً با امر ایشان در چاپخانه های شیراز و طهران مطبوع گردید »

« در این اوقات نیز چند فقره از رساله ها و کلمات بزرگان در اصول معرفت و »
 « مطالب سلوک راه طریقت که تا کنون نسخ آنها منحصر بنسخه خطی بوده (۱) و بحسب »
 « استفاده طالبان نیامده بود. میل خاطر شریفشان بر این شده که رساله های مزبور طبع و »
 « نشر شود تا همه طالبان از فیوضات آنها منتفع و بهره مند گردند . کلیه مخارج آنرا حواله »
 « فرموده و محض افضال و مکرمت مباشرت طبع و تصحیح چاپی آنرا یکی از کمینه چاکران »
 « خود در طهران رجوع فرمودند که پس از طبع مابین فقراء که شیعیان خالص الولای آن »
 « بزرگوارانند تقسیم گردد .

« رساله های مزبور عبارتند از؛

« (۱) نسخه های مزبور را جناب مستطاب عالم و عارف یگانه آقای حاج میرزا »

« محسن اردبیلی حالی تخلص ملقب بمعاد الفقراء دامت فیوضاته از روی نسخه خطی قدیمی »

« تنسیخ و چندی پیش بشیراز فرستاده بودند »

- « ۱- تذکره شیخ العارف محمد بن خواجه صدیق الکججانی قدس سره (۱) »
- « ۲- رساله ذکریه از حضرت امیر سید علی بن شهاب الدین محمد همدانی قده »
- « ۳- » « چهل مقام » « » « »
- « ۴- » « عقبات » « » « »
- « ۵- رساله آداب سفره که مؤلف آن یکی از بزرگان است و اسمش « معلوم نیست »
- « ۶- هشت مسئله شیخ شقیق بلخی قدس سره »
- « ۷- رساله شیخ سلمان قده »
- « ۸- سؤال از شیخ احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قده »
- « ۹- » « » « » « »
- « ۱۰- » « » « » « »
- « ۱۱- رساله مشتمل بر دوازده سؤال جناب میرزا عبدالکریم رایض الدین »
- « زنجانی قده از شیخ خود حضرت قطب المارفین فی عصره و سید الاولیاء الکاملین آقای آقا »
- « میرزا ابوالقاسم بن میرزا عبدالنبی الشیرازی الشریفی الحسینی الذهبی قدس سره العزیز »
- « المتوفی فی سنه ۱۲۸۶ و المدفون فی السدة العلیة الرضویه وجواب ایشان »
- « به آمرزش رسد آن آشنائی که چون اینجارسد گوید دعائی »

« (۱) کجج یا کججان قریه ایست از بلوک مهران و از توابع تبریز که بفاصله دو فرسخ از آن واقع شده است »

« حضرت خواجه محمد انتساب سلسله وی بحضرت سید محمد جد خود بوده و او »

« مرید خواجه محمد خوشنام تبریزی و او مرید شیخ اخي فرج زنجانی قدس سره و او مرید »

« شیخ ابوالعباس نهاوندی قدس سره است ، نسبش بادوازده واسطه بامام چهارم حضرت »

« امام زین العابدین سید سجاد علیه السلام می پیوندد و در عصر آباقا آن در سنه ۶۷۷ هجری »

« در گذشته است تذکره مزبور اصلاً بر بی و تالیف حسن بن حمزة بن محمد الپلاسی الشیرازی بوده »

« که بعداً مولانا نجم الدین طارمی در سنه ۸۱۱ هجری آنرا از عربی بفارسی ترجمه »

« نموده است »

شمائل و خصائل



شناسائی و معرفت بحال معنوی و سری اولیاء و کاملین زمان، مستلزم احاطه باطنی باحوال آنهاست. و این فقط درخورشان برگزیدگان حق، و شایسته دیگر مردم نمیباشد. (علی رافدر پیغمبر شناسد)

بنابر این کسانی که بخواهند و یاد در صدد باشند که کما هو حقّه . معرفت اولیاء حق شوند . علاوه بر اینکه سعی بیجا و بیهوده نموده و بمقصود نخواهند رسید . دیگران را نیز بگمراهی میکشانند

ولی: آب در یار اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی بتوان چشید
پی بردن باحوال صوری و ظاهری بزرگان. آنقدر که در حوصله و استعداد شخص طالب باشد میتواند تا حدی سبب شناسائی و عظمت مقام و موقعیت معنوی مرد کامل قرار گیرد.

شنیدن سخنان، درك محضر، طرز سلوك و معاشرت با مردم، و سایر جهات اخلاقی و زندگانی یکمرد . معرف روحیه و اخلاق اوست و شخصیت بارز معنوی وی را بر حسب استعداد و درك بیننده و یا شنونده نشان میدهد .

آقای وحید الاولیاء که در اثر مجاهدات مداوم بمرتبه عالی ترین حد کمال انسانیت نائل و بتمام جهات در حق فانی و بعشق او باقی گردیده بود. تمام امور صورت و معنای خود را از ضمیر روشن و وجه غیبی خویش الهام میگرفت. هر عمل و کاری که انجام میداد مطابق اصول آدمیت و وجدان پاک انسانیت بود . و نه تنها تربیت یافتگان محض وی همواره شاهد مظاهر صفات انسانیت او بودند بلکه هر کس که در سنین عمر و حالات مختلفه ایشان را ملاقات کرده



و طرف مصاحبت یا معاشرت او بود آنچنان مسحور صفات پسندیده و بر گزیده اوشده که در مقام ستودن محاسن وی نتوانسته است خودداری کند - حتی مردمان خرده گیر و معترض هم که گاهی با ایشان روابطی پیدا کرده اند، از مدح صفات حمیده بارز ایشان که همگی مولود صفای ضمیر بوده است دریغ ننموده اند .

وقت شناسی، حسن سلوک، احترام بموقعیت اشخاص، ادب حضور و دیگر صفات ممدوحه ایشان در تمام مواقع، نمودار عظمت اخلاقی یکمرد آزادمش و بلند نظر بوده که شخصیت مهم اجتماعی او را نشان میداد و در این مجموعه مختصر چند صفت از آنچه متفق علیه همگی است انتخاب و بمعرض مطالعه طالبین قرار میدهد .

۱- **جذابیت قیافه:** آقای وحید الاولیاء دارای قامتی موزون و اندامی متناسب و هیچگونه نقص خلقتی در وجود او مشاهده نمیشد، ابروان پیوسته و پر پشت و چشمان نافذ و گونه‌های برجسته و پیشانی بلند او حکایت از درونی متفکر و ضمیری تابناک مینمود.

در دوران کهولت که قاعدتاً بایستی شکستگی و آثار پیری چهره او را در گون سازد، آنچنان جذابیت و گیرائی از قیافه‌اش هویدا بود که بیننده را در نظر اول مسحور خود میساخت.

این چهره بازو قیافه روشن، نمودار بارزی از پرتوانوار ملکوتی غیبی باطنی وی بود که از دیدارش آدمی سیر نمیگردید. چشمان حق بین او چنان اثر منطاطیسی داشت که قلوب بینندگان را جذب و بایک گردش، دل‌طالب را بسوی حقایق و معانی متوجه میساخت گوئی نگاهش بادل آدمی سخن میگفت.

نگاههای او هر کدام در مواقع مختلف برای هر فرد اثر مخصوص بخود داشت که بیننده، معانی مختلف از آن استنباط میکرد. پریشان حال را امیدوار و امیدوار، را متوجه حق میساخت. بانگاهی مسئول یکی را با جابت قرین و دیگری را پاسخ مقتضی میداد - شخص غیر متوجه را بانگاهی متنبه. و نشیط را برقت میآورد و بالاخره یکی را بشیر و دیگری را اندیز میبود.

شخصی میگفت: روزی از در یکی از دهات اطراف شهر بسر برده و بعد از ظهر که موقع شرفیابی عمومی بود، نماز خوانده با عجله بطرف منزل ایشان حرکت کردم - و قصد داشتم چون بشهر رسم در مسجدی فریضه بجا آرم. لکن بیم آن بود که وقت منقضی و بشرف زیارت او نائل نگردم. و در حیرت بودم که از ملاقات و فریضه کدام را مقدم دارم. بالاخره عشق دیدار فزونی یافت و مرا بدرون خانه کشانید - حین مصافحه چنان نگاهی بمن کرد که حالی شدم میگوید. نماز خوانده چرا آمدی؟ فوراً برخاسته وقت منقضی نشده نماز را بجا آورده سپس در خدمت ایشان نشستم - در این بار نگاهی همراه باتبسم فرمود که حالی شدم منظور مبارکش انجام گرفته است.

دیگری میگفت: برای انجام کاری خارج از شهر بودم. پس از فریضه قدری استراحت

کردم که زود بر خاسته بشرف ملاقات ایشان نائل آیم - اتفاقاً خوابم در ر بود و چون برخاستم خود را محتلم یافتم - بواسطه سرما و کمی وقت نبودن حمام در آن محل با خود گفتم چون یشررسم غسل نموده و شرفیاب گردم - اتفاقاً مقارن غروب بشهر رسیدم و متحیر بودم که بحمام روم یا بملاقات ! ولی شوق زیارت مرا بالاخره بمنزل ایشان کشانید - چون سلام کرده آماده مصافحه شدم بانگاه تندیته آمیزی مرا بخود آورده متوجه خطایم ساخت ، خواستم کمی توقف کنم همراه نگاه دیگری فرمود . « شست و شوئی کن و آنکه بخرابات خرام . » فهمیدم که نشستن با اینحال در چنین مکان مقدس صلاح نیست بر خاسته خود را بحمام رسانیدم

* * *

۲- ضروریات بدن: آقای وحید الاولیاء شخصا در کلیه امور زندگی بسیار معتدل و مقصد بوده است جز در خورد و خواب (زیرا مردی که در مقام مجاهده بانفس و طی مراتب کمال آدمیت است چندان توجهی بضروریات حیوانی این عالم ندارد) چنانچه زمانی مشغول صومهای بدون صرف لحوم و دسوم بوده و گاهی افطارش تنها يك مغز بادام یا فنجانی آب گرم یا سرد بوده است .

وقتی غلبات شوق و جذبه بحدی میرسیده که بعد از چند روز فقط يك قاشق ماست میل میفرمود و در تمام این احوال نیروی بدنی در کمال استقامت و روزانه هم بکاره طبعه اشتغال، و هم بمراجعات رسیدگی میفرموده است .

اصولاً این مرد حق، برای رفع اعتیاد نفس بغذا، بر نامه هائی خاص اجرا میفرموده از آن جمله که مقداری خوراکی (کره . پنیر . نان) را وزن کرده و مصرف مینمود . پس از آن در هر روز مقداری از آنرا کسرو در غیر موقع مصرف شده روز قبل میل میکرد . تا بجائی که بصفر میرسیده بدون آنکه در ضروریات بدن نقصانی حاصل آید - (همین عملی که پزشکان امروزه برای رفع اعتیاد معتادین معمول میدارند)

یکی از پزشکان عالیمقام در موقع معاینه بدن ایشان گفته بود : هیچ دلیلی برای زنده بودن این مرد از نظر پزشکی و طبی درست نیست جز اینکه اعتراف کنیم نیروی دیگری سوای قوای طبیعی حکمفرمای این وجود است و بس .

خوراك ايشان غالباً میوه و سبزیجات بود ولی در اواخر، جز به آبگوشت و ماست و مایعات بچیز دیگری رغبت نمی نمود و همین خوراك هم از یکی دو قاشق تجاوز نمی کرد



با این قلت در غذا، سرخی گونه ها و سفیدی پوست بدن و نشاط قیافه کاملاً بارز و

آشکارا بود.

قوت جبریل از مطبخ نبود بود از دیدار خلاق ودود

در خواب هم مانند خوراك، باستراحت مختصر بدنی اکتفا مینمود، و این استراحت بعضی اوقات کمی بعد از طلوع آفتاب و بعد از ظهرها و چند ساعت از شب گذشته بود که مجموعاً بیش از پنج ساعت نمیشد. در سایر اوقات هیچگونه کسالت بدخواهی از او مشاهده نمیگردید با اینکه تمام مدت عمر را بخصوص در اواخر از سه ساعت قبل از فجر صادق تا طلوع آفتاب بیدار و باز کار مشغول و متوجه حق بوده است.

لباس ایشان همگی از منسوجات وطنی از قبیل برک خراسانی، پارچه های نخ یزد و اصفهان و با کمال اقتصاد مصرف میشده است و طبق مرسوم آن زمان از سرداری یقه بسته و عباء کلاه پوست بخارائی که لباس نجباء آن زمان بوده می پوشیده اند ولی در اواخر با يك عبا و تاج فقر قناعت میفرموده و در عین حال همیشه به پاکیزگی و نظافت بدن و لباس مقید بوده است.

مسکن ایشان - در سال ۱۳۳۹ هـ. ق. شش دانگ دوطرف خانه دره حله سر باغرا اتباع و محل سکنی و مطبعه قرار میدهد و تا آخر عمر در همین منزل بسر میبرد و از شش باب اطاقهای آن خانه، کوچکترین را برای نشیمن و بالاخانه را برای عبادت اختصاص داده و بقیه را بمطبعه و کارروانه بر گزار کرده بود.

اطاق نشیمن ایشان رو بقبله و دودری تقریباً 3×4 و در همین اطاق کلیه وسائل ضروری زندگی بطرز منظمی ترتیب داده شده بود، بطوریکه در همانجا طبخ غذا، استراحت، پذیرائی اشخاص مطالعه کتاب بعمل میآمد ولی با همه گرفتاریهای شبانه روزی، از غرس اشجار و گلکاری، حیاط منزل را چنان باصفا و طراوت ساخته که موجب نزهت خاطر واردین میکردید.

۳ - وقت شناسی در وقت شناسی و رعایت اوقات اشخاص کمال اهتمام و دقت را میفرمود بطوریکه ۲۴ ساعت شبانه روزی خود را طوری تقسیم فرموده که چیزی از آن بیهوده و ضایع نمیشد.

عبادات، پذیرائی اشخاص، پاسخ نامه ها، مراجعات و رسیدگی بامور خانه،

غذا، نظافت شخصی، استراحت و غیره همگی در وقت مقرر و معینی انجام میگرفت بدون آنکه یکی مانع انجام دیگری باشد. در جلسات عمومی و یا اوقاتیکه بکسی قبلاً وقت داده بود. همیشه پیش از وقت مقرر خود را آماده پذیرائی میساخت، همواره ارادتمندان را در وقت شناسی دستورا کید میداد و این شعر را غالباً متذکر میگردد.

ای که دستت میرسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچکار

یا

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی

حاصل از جهان ایدل یکدم است تا دانی

۴- رعایت امور شرع : در امور مربوط بشرع مقدس بقدری اهتمام داشت که ذره‌ای از حدود قوانین مقرر و فروگذار نمیفرمود، علاوه بر اداء واجبات، انجام مستحبات و پرهیز از مکروهات نصب العین، و ارادتمندان را نیز بهمین اصول تربیت و وادار میساخت.

اداء فرائض در اول وقت مقرر شرعی، بیداری سحرها تا طلوع آفتاب، روزه‌های واجب و مستحب، زیارت بقاع متبرکه که وفاتحه قبور، اعانت بزیر دستان، صله ارحام، احترام والدین مخصوصاً مادر، تلاوت روزانه کلام الله مجید، مطالعه حالات بزرگان هر قدر میسر شود در هر روز، احیاء لیالی متبرکه که، انعقاد مجالس در روزهای جشن مذهبی، تشکیل مجالس سوگواری در ایام عزاداری، اتحاد و یگانگی و مواسات و تشریک مساعی بین یکدیگر، مشاوره در امور دنیوی با هم، عدم تکلف در همه امور، بخصوص مجالس مهمانی، آداب سفره طبق موازین شرعی، حفظ احترام یکدیگر مخصوصاً سادات، رعایت آسایش حال عیال و اطفال، دستور پرداخت وجوه شرعی بوسیله خود اشخاص بارباب استحقاق. از دستوره‌ای موکداً ایشان بارادتمندان سلوک میبود.

کسانی که با اشتیاق فراوان بمحضرایشان وارد شده و تقاضای دستور میکردند نخستین سؤالی که میفرمود: نام و شغل او بود، و اگر اشتغال روزانه‌ای نداشت، تا قبول کار و حرفه‌ای نمیکرد، موفق باخذ دستور نمیشد.

همیشه میفرمود: نفس اشتغال میخواهد، کسی که حرفه‌ای نداشته باشد، از ارتکاب بهیچ نوع منهیات ابا ندارد و مثالهای گوناگون برای ترغیب و تشویق بکار ضمن بیانات مکرر میفرمود.

۵- تشکیل و ترتیب مجالس فقر: اشتیاق فراوان ارادتمندان بملاقات و کسب فیوضات محضر ایشان بمقداری بود که اگر هر روز اجازه شرفیابی میداد. جمعیت بسیاری حاضر میشدند، لکن چون ایشان اشخاص را بدستور باطن میپذیرفت و یا رد می نمود، از این رو در هفته‌ای يك مجلس همگانی و يك مجمع مخصوص چند نفر تشکیل می گردید که تابستان در حیات و زمستان در همان اطاق مخصوص خود پذیرائی میفرمود و اشخاصی که با اشاره باطن میبایستی حضور یابند در یکی از این دو جلسه احضار میشدند. برنامه مجالس حضور ایشان بدین ترتیب اجرا میگردد.

الف- مجالس همگانی:

۱- در تمام فصول سال، سه ساعت بغروب مانده روز پنجشنبه همگی سر ساعت مقرر که درب باز میشد حاضر بودند.

۲- چون همیشه يك عبا دربر و تاج نمدی فقر بر سر داشتند، احتراماً ارادتمندان نیز برای شرفیابی تاج و عبا همراه داشته و در مجلس ایشان میپوشیدند تا همه بایك لباس و یکسان و مساوات کلی کاملاً رعایت شده باشد.

۳- هر يك از واردین (سادات مقدم بر دیگران) پس از ورود بارعایت ادب و احترام و عرض سلام، با ایشان مصافحه فقیرانه نموده و در هر جائی که مییافت بدون رعایت تعیین و تشخیص و تقدّم بر دیگری نمی نشست، تنها کسانی که از نظر باطن وقوت روحی، مقامی ارجمند داشتند با اشاره دست در جای مخصوص که نزدیک ایشان بود قرار میگرفتند. (گاه میشد که از نظر کثرت جمعیت قریب يك ساعت مدت مصافحه طول میکشید و مصافحه عبارت از این است که طرفین دست راست یکدیگر را گرفته و باهم در يك لحظه میپوسند).

۴- چون همگی می نشستند در آن سکوت مطلقى که از هیبت و سطوت آنمرد بزرگ، بر مجلسیان حکمفرما بود هر کس منحصرأ بتفکر و اندیشه در حقیقت، مستغرق و

متوجه حق، و بکلی خود را از افکار دنیوی خالی مییافت.

دیدار او همه را بیاد خدا میانداخت، سپس با اشاره ایشان سوره های مبارک که :

فرقان (۱۴ آیه) والنجم، هل اتی قرائت میشد آنگاه قصاید زیر بترتیب :

تاصورت پیوند جهان بود علی بود. (مولوی)

ایشاه جسم و جان علی مستان سلامت میکنند (۱۴ شعر در هر نوبت)

(آقا محمد هاشم درویش)

اهل معنی محو اسرار رضا

اهل صورت مست گفتار رضا

(حضرت راز)

طاعت حق خدمت صاحبزمان

طلعت حق صورت صاحبزمان

(حضرت راز)

دل بدتیا در نبندد هوشیار (سعدی)

بس بگردید و بگرد روزگار

واخیه اسدالله المسمى بعلى (الخ)

الهی بنبتی عربی و رسول مدنی

مناجات عربی منسوب بشیخ نهائی

فاتحه مقررہ ، و زیارتنامه خوانده میشد و ختم مجلس پس از صرف چای

اعلام میگردد.

۵- علاوه بر مواد برنامه مذکور، گاه میشد که سوره های دیگر از کلام الله مجید

از قبیل: والتین، والعصر، نباء. و یا اشعار و غزلیات و قصاید مشعر بر بند و اندرز و تنبه و یا

مدیحه ائمه اطهار را میخواندند. و اگر روزهای مذکور مصادف با جشنهای مذهبی یا

سو کواری بود، بتناسب اشعار و قصاید مربوطه خوانده میشد.

۶- بعضی از اوقات مکتوباتی که از طرف سلاک شهرهای دیگر شامل مطالب

حقایق عرفانی و سلو کی میرسید که دیگران نیز باید استفاده کنند، پس از قرائت قرآن

خوانده میگردد.

۷- اغلب اشخاصی که دارای مشاهدات یا واردات باطنی بودند، با کسب

اجازه در پایان مجلس بعرض رسانده و تعبیر و تفسیر دید خود را دریافت میکردند.

۸- و اگر کسی مطلب خصوصی داشت باز در پایان مجلس معروض و پاسخ مقتضی را می شنید .

و بطور کلی این برنامه طوری شروع و پایان می یافت که اول غروب. همگی از آنجا خارج و بسوی مجالس شبانه می رفتند .

ب- مجمع خصوصی : افراد این مجمع قبلاً معین و مشخص و در روزهای چهارشنبه هر هفته سه ساعت بغروب مانده طبق آداب مجالس عمومی شریفاب، و پس از قرائت قرآن، فرد فرد گزارش حالات هفتگی خود را بعرض رسانده و تعبیر و تأویل مشاهدات و دستور حالات خود را دریافت داشته و پس از صرف چای مرخص می شدند .

این مجمع بمنزله کلاس درس سلوک و تربیت عرفانی و طی مراتب روحانی بود و از سال ۱۳۶۵ هـ ق . دستور فرموده بودند دفتر بزرگی تهیه و مشاهدات و واردات قلبی سلاک . آنکه مورد تأیید ایشان قرار می گرفت با تعبیر و تأویل ثبت و ضبط گردد که برای آیندگان بزرگترین دستور طریقت باشد و علاوه بر آن هر کس دفتر جداگانه ای مخصوص داشت که حالات و مشاهدات خود را در آن یادداشت می کرد

و چون توجه خاص بمنظور تربیت این عده مبذول می گردید . این مجمع سرایا روحانی و پر از فیوضات معنوی باطنی بود .

ج- مجالس شبانه : بمنظور ایجاد حس یکرنگی و برادری. هفته ای سه شب در منازل اشخاص داوطلب. عموم اخوان طریق قبل از مغرب حضور یافته و پس از اداء فرائض هر کس باذکاری که اختصاص بخود داشت مشغول می گردید و پس از فراغت همگی، برنامه مجلس عمومی اجراء میشد بطوریکه دو ساعت از شب گذشته مجلس پایان می یافت .

از لحاظ توافقی اخلاقی و روحی اشخاص و تماس نزدیک باهم ، عده کثیر اخوان را بگروه های مختلف چند نفری تقسیم فرموده بود تا بهتر بتوانند در معاشرت با بنقائص اخلاقی پی برده و یکدیگر را آگاه سازند. جلساتی هم برای هر گروه ، جداگانه مقرر بود که بطور سیار در منازل یکدیگر تشکیل می یافت - و در این مجالس علاوه بر برنامه فوق. اگر کسی شخصاً داوطلب اطعام میشد. بدون تکلف، مختصر پذیرائی بعمل می آورد .

ترتیب و تشکیل این مجامع تاثرات بارز و بسزائی در روحیات اشخاص مختلف داشت که ایجاد حس برادری و یکرنگی بمعنای واقعی را میرسانید و همه از یکدیگر درس اخلاق و سلوک می گرفتند و در انجام حوائج یکدیگر برهم سبقت می جستند .
و کم کم بواسطه تعداد اخوان و شدت اشتیاق آنان . دستور فرمودند که همگی مجالس بیک مجلس همگانی که هر شب تشکیل میگردید تبدیل شود و در این اوان همان مجالس بطور ثابت تمام شبهای هفته در خانقاه شیراز و هفته ای سه شب در خانقاههای نقاط دیگر دائر است .

د- چهار ساعت قبل از ظهر جمعه بطور سیار جلساتی در منازل اخوان تشکیل و برنامه زیر اجراء میگردد .

۱- قرائت سوره والنجم

۲- مناجات

۳- زیارت جامعه کبیره

۴- فاتحه

۵- خواندن واقعات و واردات اشخاص که ثبت دفتر شده بود از لحاظ تشویق و درس عرفانی

اکنون این مجلس از یک ساعت بغروب در خانقاههای سلسله مبار که تشکیل و منحصر آ زیارت جامعه کبیره قرائت و سپس شروع بنماز مغرب عشاء میشود .

بطور کلی تمام این جلسات که مورد عنایت و توجه مخصوص آن مرد بزرگ بود ، روحانیت و صفای خاصی داشت که عموم اخوان طریق با اشتیاق و علاقه زائدا الوصفی اول مغرب همگی بدون استثناء حضور یافته و غیبت از این جلسات راغبنی عظیم میدانستند - چه بسیار افراد که در ابتدای راه سلوک مشاهدات و واردات بسیار بلند بر ایشان پیش میآمد و حقایق و معارف الهی در همین مجالس برای آنها مکشوف میشد - و چون برنامه منظم و کاملی اجراء میگردید هر کس بدون مزاحمت دیگری بکار خود مشغول و کاملاً تحت نظم و تأثیر این مجالس قرار گرفته طبعاً منظم و منضبط میشد .

۶- ادب و مهمان نوازی- چون رعایت ادب و احترام نسبت بهمه کس فطری و ذاتی ایشان بود.

اصولاً همه کس از ادب حضورش برخوردار میگردیدند. اکثر آمشاهده میشد و اردین را ابتدائاً بسلام
تهنیت میگفت بطوریکه مخاطب از ابراز شرمندگی نمیتوانست خودداری کند. و یا با بیان جمله
یا شعری او را مورد محبت و علاقه خود قرار میداد که بیخودانه بگریه خجلت میافتاد.

در مواقع اشتغال بکار مطبوعه. چنانچه اشخاص محترمی باتعین وقت قبلی، شرفیاب
میشدند. ایشان باتغییر لباس کار. و ادب مخصوص شخصاً در برابر او کرده و وارد را بر خود مقدم
داشته پذیرائی میفرمود و پس از رفتن او تا در منزل بدرقه نموده و دوباره لباس کار را پوشیده
مشغول میگردید.

و در این اواخر. هیچگاه دیده و شنیده نشد و اردی بیاید و ایشان را مہیای پذیرائی
از هر لحاظ نه بیند.

صفت مهمان نوازی ایشان خارج از وصف و بقدری با دقت و رعایت حال باطنی و ظاهر اشخاص
همراه بود که نظیر آن کمتر دیده شده است. اگر خوردنی در مجلس حاضر میگردید. همه
حاضرین بمقدار مساوی از آن بهره داشتند و چنانچه کسی بی میلی نشان میداد. با اشاره او
را ترغیب بخوردن میفرمود. و اگر صائمی در مجلس حضور داشت سهم و حصه او را جدا کرده
و باو میدادند.

در مجالس اطعام که با اجازه ایشان در بعضی منازل منعقد میگردید، غالباً مبلغ
نقدی قبلاً مرحت کرده و میفرمود: بنده را هم در این مهمانی شریک فرمائید و یاد آوری ایشان
از دوستان چنان بود که هر گز آشنا یا همسایه ای را فراموش نمیکرد. و هر چه داشت و یا تهیه
میدید سهم هر کس بفرخور حالش آماده و فرستاده میشد. حتی در موقع چیدن میوهجات
اشجار منزل که شخصاً غرس کرده بود. بهره همسایگان و اخوان و آشنایان و لو بمقدار کم
از خاطر نمیبزد.

۷- وفای بعهده: مطلبی را که بعهده می گرفت یا وعده میفرمود. طول زمان آنرا از
خاطرش محو نمیکرد و در موقع خود وفای عهد میفرمود. و بارادتمندان توصیه اکید در
این قسمت مینمود و غالباً باین شعر دستور میداد.

آنرا منگر که زوفنون آید مرد در عهد و وفا نگر که چون آید مرد؟

۸- ادب سلوک: در رعایت احترام نسبت بخود. که از طرف ارادتمندان ابراز میشد

از آنچه خارج از حدود احترامات عادی معموله بود بیزار و دستور ترك آنرا فوراً میداد . مثلاً اگر کسی از شدت شوق یا غلبه حال . پای ایشانرا بر حسب تصادف ولو بآبی میبوسید . یا در موقع ورود همراه باسلام تعظیم مینمود چنان متغیر و بر آشفته میگردد که مرتکب را برای همیشه متنبه و نادم میساخت و مکرر میفرمود: «آدابی که در سلسله مبار که معمول نیست . نبایستی بجا آورد !» «تشریفات سلو کی در اول مختص بود . هر کس آمد چیزی بر آن افزود تا بدان «پایه رسید که از حدود مقررات شریعتی و طریقتی در بعض از سلاسل فقر . تجاوز نموده است» «پیش اهل دل ادب بر باطن است» و یا اگر از طرف ارادتمندان امری خلاف شریعت یا طریقت ظاهراً یا باطناً سر میزد . چنان متغیر و ناراحت میگردد که بمجرّد ملاقات شخص مزبور . ضمن تذکر موضوع آثار تغییر حال در قیافه اش مشهود و آشکارا بود - و طرف از این پیش آمد و تذکر ، باندامت و خجلت مواجه و باستغفار میبرداخت -

اگر کسی نسبت به یکی از بزرگان دین مطلبی خارج از حدود ادب و احترام بمیان میآورد . غیرت ایشان چنان تحریک میشد که گوینده پشیمان شده خود را میباخت شخصی میگفت . در حضور ایشان یکی از دانشمندان مورخ نشسته و از سلسله سلاطین صفوی و اینکه آنها سادات نبوده اند بحث مینمود - از این بیانات . آثار غیرت و بر آشفتگی حال چنان ظاهر گردید که بی درنگ فرمودند «دیگر از گنجینه تاریخ این کشور مطلبی نمانده که باین گونه ایرادات میپردازد؟ جناب شیخ صفی الدین فرمود: اگر کسی نسبت بما بیحرمتی کند از او میگذریم لکن اگر نسبت بمشایخ و بزرگان ما اسائه ادب نماید شکمش را بادندان پاره میکنیم» آنمرد از این سخن بر آشفت و اعتراض کرد .

ایشان در جواب فرمودند : بیحوصلگی نفرمائید . بربا زود میرسد . شخص مزبور معترضانه بر خاست و رفت و پس از چندی در یکی از دادگاههای رسمی در روز و میان جمعیت . رهگذری با و حمله کرد و با کار دشکمش را پاره نمود و بطور کلی غیرت ولایت آنمرد . بی نهایت شدید و غیر قابل توصیف بود .

۹- ترجمه - در تمام سنین عمر . حس ترجمه و ابر از همدردی باز بردستان جزء غرائز فطری و ذاتی ایشان بوده است . بطوریکه از مر قوما نشان مشاهده میشود و از موثقین استماع

گرددیده. همیشه در جستجوی مردمان از پادرافتاده و بینوائی بوده اند که در دستگیری و اعانت آنان کوشش نموده مرهمی بر جراحتشان بگذارند.

کمکهای مادی و دلجوئیهای معنوی. پرستاری و تهیه و ترتیب دوا و غذا برای بیماران، شفقت به پیرمردان و از کار افتادگان. همانطور که سبیه همه بزرگان و اولیاء بوده در ایشان بحد کمال بروز داشته است.

شنیده شده: اوقات اقامت در تبریز و اردبیل از شهر خارج گردیده با غذا و دوا بسراغ بیماران ناتوان میرفته و شخصاً متصدی پرستاری آنان شده و بدون اطلاع غیری مراجعت نمیکردند. در اوقات توقف در شیراز زیاد دیده و شنیده شده که با کمک مادی و لباس و دوا. بیماران نادار را دلجوئی میفرمود. حس ترحم آن مرد بزرگ و برادر نامدارش (مرحوم آقا مشهدی محمد آقا عتیقه چی) بحدی بود که در این مختصر بوصف نیاید و اگر بخواهند تمام عملیات آن دو برادر را بنویسند رساله ای جداگانه لازم است. و برای مؤنه پیرمردان از کار افتاده و یتیمان که متکفل امور معاش نداشتند مقرری ماهانه تعیین و توسط اشخاص معین پرداخت میشده است

حس شفقت ایشان طوری بود که خانه اودارالشفای بیماران و همه نوع مردم در مواقع گرفتاریها روی بدانجا نهاده از وی استشفامینمودند - نباتی که از طرف ایشان بمرضا و بیماران داده میشد معروف و مشهور و همه کس بخاصیت معجزه آسای آن آگاه بودند

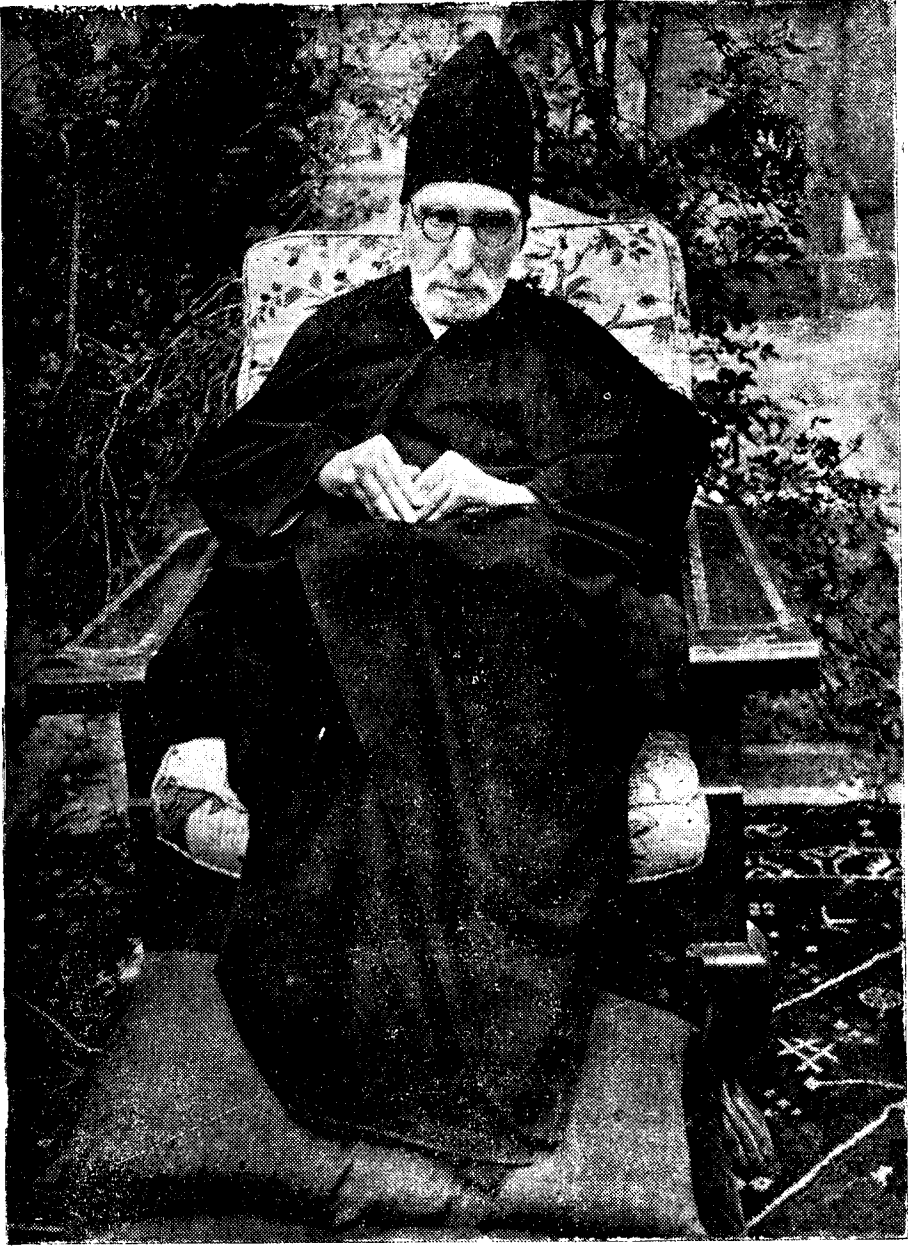
مادری که دخترش در اثر مسمومیت مشرف بموت بود و از همه اطباء معروف شهر مأیوس شده با کمال اضطراب در بخت خانه ایشان آمده و تقاضای شفای بیمار را مینماید. که با دادن قدری نبات و پرا امیدوار بجات دخترش ساخته روانه اش میفرماید - چون بخانه میرسد و باز حمت زیاد نبات را باو میخوراند. بلافاصله با کمال تعجب مشاهده میکند که بیمار در حال نزع از جای برخاسته و آب میطلبد و بکلی آثار مسمومیت بر طرف میگردد بطوریکه پزشکان معالج از اثر سریع آن حیران مانده و در صدد تحقیق مواد خورانده شده برمیآیند و اکنون پس از چندین سال باسلامتی ادامه حیات میدهد

کسی چنین بیان نمیکرد؛ در سال ۱۳۲۱ شمسی که مرض حصبه در شیراز شیوع کامل

یافته و در خانه‌ای نبود که بیمار حصه‌ای يك یا چند نفر نباشد - بهدري تلفات اين مرض زياد بود که تمام خانواده‌ها عزادار و گرفتار بودند - آقای وحید الاولیاء در این مواقع با توجهات معنوی و کمکهای مادی و تهیه‌دوا و غذا برای بیماران نادر آنچنان همدردی و مساعدت ابراز میفرمود که از حوصله تحریر خارج است . و نبات ایشان در آن مواقع حساس تریاق مجرب بود

از جمله : یکی از معارف شیراز که دارای شغل حساس و بهمین مرض مبتلا گشته . بنده را احضار کرد - چون بمنزل او رفتم اطباء چندی در اطاق بیمار جمع و منتظر مرگ وی بودند - چون باطاق وارد شدم با اشاره چشم مرا بنزد يك خود خواند و آهسته با اشاره‌ای که فیما بین ما بود یادآوری کرد که قدری نبات بمن برسان - بلافاصله بحضور آقای وحید - الاولیاء شتافته و باعرض حال بیمار، توجه ایشانرا جلب و نبات گرفته با امیدواری به خانه بیمار برگشتم - در این هنگام مریض در حال نزع و اطباء مهیای صدور جواز دفن بودند و بستگان او با گریه و زاری قرآن بدست گرفته شقای او را از خداوند التماس میکردند - چون چشمشان به بنده افتاد حالت امیدواری در آنها پدیدار و مرا بنزد بیمار بردند (در صورتیکه اطباء اجازه ملاقات را ممنوع کرده بودند) نبات را در استکانی حل نموده قاشق قاشق بحلق بیمار ریختم - پس از چند دقیقه . بیمار چشمش را گشوده و چند نفس عمیق کشیده تقاضای يك فنجان چای و قدری خوردنی نمود (در صورتیکه سه شبانه روز از غذا پیر هیز داشت) - و بیالش دستور داد که اطباء را بایرداخت حق الزحمه مرخص نماید و کاملاً همه را امیدوار بحیات خود ساخت .

سه روز بعد دوباره مرا طلبیده و برای عرض تشکر تقاضای شرفیابی حضور ایشانرا نمود و در وقت مقرر ملاقات بعمل آمد - پس از سپاسگذاری استدعا نمود اجازه فرمائید ندیری که بقصد شفای خود برای تعمیر این خانه نموده وفا کنم - ایشان در جواب فرمودند : اگر ندیری راجع بخود بنده است میبخشم و تعمیر خانه هم اکنون ضرور نیست (در حالیکه کاملاً احتیاج بمرمت بنائی داشت) - و چون نامبرده اصرار برای وفای بنذر خود داشت در پاسخ فرمودند : « آنچه نذر کرده‌اید از طرف بنده لباس و غذا و میوه برای زندانیان غریب این شهر تهیه و بآنها برسانید و حتی المقدور در خلاصی بیگناهان کوشش نمائید . که همین مرضی موالیان عظام است » و البته همین عمل صورت گرفت .



حضرت وحید الاولیاء قدس سره العزیز

موثقی میگفت : یکی از زنان مسیحی که درهمسایگی منزل من بود و هیچگونه آشنائی با او نداشتم. نیمه شب درب منزل مرا کوبیده اظهار داشت : شنیده‌ام در نزد تو از طرف مرد بزرگی نباتی موجود است که بیماران را عاجلاً شفای بخشد. چون دخترم درمريضخانه در جریان وضع حمل بحال سختی افتاده و خونریزی شدت دارد و اطباء هم از معالجه درمانده‌اند تقاضا دارم قدری نبات بمن بدهید - تا به مریضه بخورانم - این مطلب را چنان با اشتیگی و پریشانی خاطر میگفت که نتوانستم در مقابل او کوچکترین سخنی بر زبان آورم و بلافاصله قدری نبات باوردم - صبح قبل از طلوع آفتاب باز همان زن درب منزل آمده مرا احضار و چنین گفت: پس از خوراندن نبات ، وضع حمل باسانی صورت گرفت و پسری بدنیا آمد و دخترم اکنون در کمال سلامتی است و برای اظهار تشکر قدری شکلات هم با خود آورده بود و میگفت میل دارم نام این پسر را صاحب نبات تعیین نماید چون زندگی او بوسیله آن مرد بزرگ تأمین شده است. عصر همان روز که شرفیاب حضور آقای وحید الاولیاء شدم - ایشان با حال تبسم بمن نظر ملاحظت آمیز نموده فرمودند «خوب کردی دیشب با آن زن مسیحی نبات دادی ، نام فرزندش را بگو . عبدالله بگذارد »

بانوئی میگفت : بیش از شش سال مریض و چنان مبتلا به امراض روحی بودم که از کارهای خانه و زندگی و اطفالم بکلی بیزار و دائماً آرزوی مرگ مینمودم - نزد تمام اطباء معروف و مشهور آن روز کشور همه جا رفته بمعالجه پرداختم ولی کوچکترین نتیجه و اثری بحالم نبخشید کاملاً مایوس و همه نیز از من متنفر بودند - روزی بر حسب تصادف یکی از ارادتمندان ایشان برای عیادت بمنزلم آمد و صحبت از همه جا میشد تا گفت « ممکنست با تهیه قدری نبات از این مرد بزرگ بهبودی شما تأمین گردد » نورامیدی از این بیان در قلبم تابش یافت که بی اختیار از مشارالیه تقاضا نمودم - او نیز پس از دو روز مقداری نبات آورد. و چند روز مرتباً آنرا مصرف نمودم گوئی شفای عاجل من در قطرات آب آن تعیین و تضمین شده بود زیرا هر روز در مییافتم که از روز قبل بهتر و حواسم بحال طبیعی برگشته و بانجام کار زندگی میل و رغبت دارم ، بالاخره پس از ۱۴ روز با توجهات آن بزرگوار. مرض مزمن چندین ساله بکلی برطرف ، خود و منسوبین آسوده خاطر شدیم .

۱۰- تربیت و تکامل : آقای وحید الاولیاء اهتمام وافری بتربیت و تکمیل ارادتمندان داشت و با آنکه قدرت روحانی او بر همه افراد محیط و مشاهدات و واقعاتی که بعرض ایشان میرسید دلیل بارزی بوضع حال سلوکی آنها بود معیناً از استفسار و پرسش احوال ظاهر و باطن خودداری نکرده همه را یکسان مورد تربیت قرار داده و هر کس را بفرآورد استعداد ترقی میداد . بطوریکه سالک او را پدر مهربان خود دانسته در کلیه شئون زندگی بدون مشورت و اصلاح دیدش بهیچ عملی اقدام نمینمودند و همین رشته محبت ناگسستگی بود که مشکلات راه سلوک با عشق و گرمی و اسایش و رضایت خاطر انجام گرفته و در برابرشان آسان مینمود و بادر نظر گرفتن جمعیت اخوان که بایستی آنمرد کامل با هر يك از آنان روابط معنوی جداگانه‌ای داشته و در تمام امور آنها بمقتضای صلاح دید دستور دهد . آدمی را معترف میسازد که فقط قدرت روحی لازم است تا بتواند بجزئیات کارهای فرد فرد رسیدگی و همگی را مورد توجه قرار داده راهسیر طریق کمال بنماید

چون کسی به امر باطن مورد پذیرش ایشان واقع میشد . کلیه شئون و جزئیات زندگی آن شخص رازیر نظر دقیق خود گرفته و برای بهبود حال صورت و معنایش همه نوع مساعی مبذول میفرمود ، و در تمام مواقع درب خانه اش بروی چنین اشخاص بازو ملاقاتش بلامانع بود . - غالباً با تلافی که بوصف نیاید از مشکلات هر کس پرسش میفرمود ، بقسمی که طرف حس میکرد که جز این مرد بزرگ . غمخواری نداشته و تنها مددکارش اوست .

اغلب از بستگان و فرزندان ارادتمندان مخصوصاً مادر استفسار تلافی آمیز میفرمود و این تفقدها که اختصاص با اشخاص معینی نداشت . چنان روح یگانگی را تقویت و تحکیم مینمود که مرید خویش را وابسته باو دانسته و دائماً خود را در حضورش میدید و همین امر مانع بود که دقیقه‌ای از زندگی را بیطالت و غفلت بگذراند یا با اشخاص نابکار معاشر و یا در مجالسی که بر خلاف شرع تشکیل مییافت حضور یابد .

اگر کسی صفت رذیله‌ای داشت . در مواقع اشتغالات باطنی ، از راه معنی ، و در هنگام ملاقات از راه صورت تلویحاً یا تصریحاً آنقدر او را تذکر داده داروی ترك آنرا تلقین میفرمود ، تا کم کم آن خوی زشت بر طرف ، و صفت پسندیده‌ای جانشین آن گردد .

چه بسیار کسان ظاهر مسلمان که اوقاتشان در منہیات صرف و از انجام فرائض دست کشیده و بکلی از راه شرع منحرف گردیده و تصادف، آنها را بخانه آنمرد کامل میکشانید، بمجرد دیدن آن قیافه ملکوتی و روحانی چنان مفتون و منقلب گردیده و بر ایام بغفلت گذشته نادم و پشیمان میشدند که بی اختیار و بلا اراده انحراف خود را درک کرده و محبت زائد الوصفی از آن مجمع روحانی در دلشان جای میگرفت تا حدی که نمیتوانستند بهیچ قوهای از این اندیشه باز گردند و همین کشش و محبت باعث رستگاری دنیا و آخرت آنها میگردد.

شخصی که اکنون در حیات و از ارادتمندان است چنین میگفت: قریب سی و پنجسال بیش میگذشت که عمر را بهوی و هوس و غفلت گذرانده و شبی صبح نمیکردم مگر بالهو و لعبی همراه نباشد، و صبحی بشام نمیرسید جز اینکه منہیاتی مرتکب نگشته باشم و هیچ بخاطرم نمیرسید که در چه منجلاب کثافتی، عمر را میگذرانم، تا بر حسب اتفاق یکی از ارادتمندان ایشان که از رفقای قدیمی و همکار و رفیق گرمابه و گلستانم بود برخورد کردم از احوالش جويا شدم و از بیمهریش شکایت کردم که مدتہاست ملاقاتی دست نداده، چنان او را نسبت بخود بیگانه یافتم که گویا هرگز آشنائی در میان نبوده تشخیص دادم خط سیر دیگری برای خود پیش گرفته و روبراه صلاح و صواب میروود و آنچنان متوجه امور دین است که گوئی مرا اصلا از خاطر فراموش کرده و چون از حالم جويا گردید، پریشانحالی و گرفتاریهای گوناگون خود را برایش شرح داده گفتم: در هیچ حال آسایش خاطر نداشته و بهیچ کیفیت راحتی خیال ندارم با قیافه ترحم آمیزی رو بمن کرده گفت: رفیق عزیز خسته نشدی؟ و ارتکاب در منہیات هنوز ترا سیر نکرده؟ سر چشمه تمام این بدبختیها که بیان کردی در اثر عدم توجه بحق و مبادی عالی آدمیت است. تصدیق کن عوالمی که من و تو در آن سیر میکردیم جز عالم حیوانی بیش نبود. آخر ما را انسان آفریده اند، چه نشان از انسانیت در ما است؟ از این سخن قدری بخود آمده، درونم نیز تصدیق این گفتار را میکرد. لکن هنوز افکار شیطانی نمیگذشت کاملاً درک سخنان او را نموده و راهی که او یافته است جويا شوم بالاخره رفیقم برفت. لکن

طوفانی از احساسات متضاد، از اثر کلام اودر درونم بر پا و چنان منقلبم ساخت که درک کردم در گرداب خطرناکی غوطه‌ورم و ملاقات او را تنها درمان خود یافتم. بیخودانه بسراغش رفته از او التماس خلاصی نمودم. در کمال دلجوئی مرا گفت: نجات تو از این غرقاب هلاکت منحصرأ در راهی است که مرا نیز رهائی بخشیده و میتواند موجب رستگاری تو هم بشود. ملتسمانه از او تقاضا و استدعا کردم که هر چه زوتر تا وقت عزیز نگذشته مرا راهنما باشد. پس از دو روز دیگر که در کمال قلق و اضطراب میگذراندم بمنزل آمده و با سرور و نشاطی فوق العاده مژده داد که بر خیز تا ترا بملاقات مردی رسانم که میتواند تمام گرفتاریهای تو و امثال ترا بطرفه العینی مرتفع سازد، چون دیدارش دست داد بدون اراده همه حواس و احساسات بیرون و درون متوجه قیافه نورانی آنمرد روحانی گردید که گوئی قوه کهربائی او، همه اجزاء وجود مرا بطرف خود کشیده و بزبان حال مرا متوجه حق و عمر بغفلت گذشته نمود و بی اختیار اشک ندامت و حسرت مانند سیل از چشمانم جاری گردید. و با نگاهی مخصوص آنچنان شراش وجودم را متصرف شد که خود را بتمام معنی در اختیار و اراده او میدیدم. پس از سخنانی که رفیقم از طرف من بعرض رسانید: غسل توبه و انجام فرائض و قرائت کلام الله مجید (روزی یکجوزو) را تا کیداً مقرر فرمودند. بلافاصله پس از مرخصی از حضور ایشان غسل توبه نموده از همانشب خود را مهبای پیمودن راه حق دیدم و پس از دو ختم قرآن و آوردن نشانه سلوکی باخذ دستور نایل و نه تنها واجبات و قرائت قرآن از آن بیعده بجا آورده میشد، بلکه با تنفر و انزجار شدیدی که از عملیات سابق دست میداد با حالت توبه و انابه همیشگی عمل بدستورهای فقری نیز تا کنون ادامه دارد..

دیگری میگفت: یکی از اخوان طریق رحمه الله علیه در اوانی که او را میشناختم، عشق و شور فراوانی بترقیات و تکمیل نفس داشته، همیشه در جستجوی راه حق و مرد کاملی بود که تحت تربیت او مراتب کمال را به پیماید و بیشتر اوقات خود را در تکیا و اجتماعات فقرای سلاسل مختلفه میگذرانید. بالاخره یکی از رشته های فقر دست ارادت داده و بدستور العمل رفتار میکرد. از همان ابتداء با حالت قبض و گریه های شدید

همراه بود، ضمناً ریاضات شاقه را هم متحمل میگردید و این عوامل خود بر انقباض حالت و افسردگی خاطر او میافزود، بطوریکه از کسب و کار و همه مردم گریزان و چندین بار قصد انتحار داشت زیرا نه تنها هیچگونه فتوحی برای او دست نداده بلکه انزجار و تنفر او از مردم و بالعکس ویرا به تنگ آورده بود.

چندین سال گذشت و با او ملاقات نشد. چون اغلب در گورستانها بتنهائی بسر میبرد. بالاخره روزی بر حسب تصادف، او را در حضور حضرت وحید الاولیاء دیدم که بسیار زار و نزار و از طرف معظم له ذکر دوم باو تلقین میگردید در پایان مجلس از وی استفسار حالش کردم، گفت: ای برادر. قصه کوتاه، ریاضات شاقه بقدری موجب عجب و خود بینی گردید که مجال تفکر بحال بدبختی خود نداشتم، ولی تا این زمان هیچ فتح بایی نشد تا شبی با حال یاس و اضطراب گریه بسیاری کرده و بدرگاه خداوند تضرع نمودم یا راهنمایی برسان و یا مرگ عاجلی بفرست با همین حالت بخواب رفتم و زیارت

تاج الفقراء



کر بلائی داداش احمدی

امام عصر عجل الله فرجه دست داده مرا باین منزل راهنمایی کرد و حتی امام علیه السلام زکری را که امروز تلقین نمودند. نشانی صریح داد با آنکه از کار متعدده سلسله قبلی را داشتیم همه را امر به ترك فرموده، باین سبب بآخرین نقطه توسل با اجازه باطن آمده‌ام در عالم برادری توفیق مرا از خداوند بخواهید.

روز پنجشنبه همان هفته که باز ملاقاتش دست داد، بعکس چندین سال متمازی او را با نشاط و خندان دیدم و حالی شدم بحمدالله فتح باب صورت گرفته است، و قبل از آنکه من سخنی باو بگویم دست بشانه‌ام نهاده گفت: برادر قدر این مرد عظیم الشان و این سلسله مبارکه را بدانید، همه ما بدولت عظیمی نائل شده‌ایم که مانند ماهی غرق در دریا، مستغرق نعمت‌های بی پایان بوده و درك نمی‌کنیم پنجاه سال ریاضات شاقه متوالی مرا بجائی نرسانید لکن اثر نفس این مرد یکشب کار مرا ساخت و با نمایش انوار سلوکی مخصوص، بآنجائی رسیدم که هیچ امید نداشتیم و بهمان اندازه که سابق آرزوی مرگ می‌کردم، اکنون تقاضای طول عمر و درك فیض از محضر این مرد را دارم که مراتب تکمیل نفس را طی نموده بحقیقت آدمیت برسم

و پس از یکی دوماه دیگر بمراتب خلع بدن نیز نائل آمد که از مدارج عالی ترقی روحانی است.

شخصی دیگر بیان می‌کرد: قریب هیجده سال سرمایه عمر و جوانی خود را در یکی از طرق فقر مصروف و آنجا سرسپرده بودم، لیکن از فتوحات باطنی و تصفیه اخلاقی کمترین اثری ظاهر نمیشد، اما ندای درونی مرا سرزنش می‌کرد که آدمی در همه مراحل احتیاج بمرئی کامل مکملی دارد، تا پیاپی مردی او طی طریق آدمیت را بنماید. چیزی نمیگذرد که بقیه عمر بی پایان رسیده و همی‌طور خام و اعمی از دنیا می‌روی!

اینگونه افکار فوق العاده ناراحت‌کننده در جستجوی کاملی بودم. تا بر حسب تصادف بواسطه مرض درمان ناپذیر نزدیکترین کسانی که در زندگیم بسیار مؤثر بود، پریشانی رو بفزونی نهاده عنان اختیار از کفم خارج و بهمه کس برای نجات از این مهلکه ملتجی می‌گشتم، بالاخره یکی از دوستان مرا با دادن قدری نجات که از طرف آقای میرزا

احمد وحید الاولیا گرفته و آورده بود مرا امیدوار ساخت که شفای عاجل با خوردن این نبات توام است. همان شد که گفته بود این اثر عجیب و سریع موجب تغییر روحی و فکری بنده گردید که برای عرض تشکر مہیای شرفیابی حضور آن بزرگوار شوم، و این ملاقات بوسیله همان دوست انجام گرفت، دیدن قیافه روحانی و وضع زندگی و بیاناتی که در بدو ورود بمن فرمود، ناگہانی مرا متوجه ساخت حقیقتی را که سالها بدنہال آن میگذشتم باید نزد همین مرد باشد و بس.

زیرا آنچنان قوه متصرفه او مرا از خود بیخود نمود که بوصف نیاید و ضمناً برای اطمینان خاطر بمطلبی (۱) متذکرم فرمود که دوازده سال پیش در محضرش بہ بنده گفته شده بود و آنموقع بہیچوجہ بخاطر نداشتم، وبا اصرار و تصرفی یادآورم نمود، این امر موجب انقلاب عظیم درونی گردیده ملتسمانہ تقاضای دستوری نمودم کہ البتہ بقرائت دعای اکمال الدین مفتخرم فرمود.

پس از چہل روز و آوردن نشانہ طریقتی، بدستور سلوکی نائل آمدم، و چنان فتح بابی حاصل شد کہ واردات و مشاہدات ہر ہفتہ بیش از یکی دو جلد دفتر، یادداشت و بعرض رسیدہ و مورد تفسیر و تبیین قرار می گرفت و خوشبختانہ موفق شدم ہمہ آن بیانات شریف را کہ در پاسخ میفرمودند - جمع آوری نمایم، کہ اکنون حاضر است.

شب و روزی نبود کہ حالی از جذبہ شور، سوز، گریہ، استغراق دست نہد و افعات، واردات، الہام، مشاہدات، مکاشفات، متوالیاً در ۲۴ ساعت میرسید. بطوریکہ مجال یادداشت تمام آنچه وارد می گشت نداشتم، گاہ میشد کہ در حین نماز، یا هنگام اشتغال بازکار، انوار گوناگون و رنگارنگ اطوار قلبی، بازیارت معصومین، علیہم السلام نصیب شدہ و لطائف و دقایق معارف الہی در حال بیخوری درک میگردید کہ اگر فرصت نوشتن میبود مطمئناً کتابی فطور

۱- در دوازده سال قبل بہمراہی چند نفر از آشنایان برای تبریک عید غدیر بمنزل ایشان رقتیم پس از مصافحہ فقیرانہ باہمگی فرمود: دامن دولت جاوید و گریبان امید - حیف باشد بکف آری و دگر بگذاری - و در این مجلس نیز ہمین شعر را دو مرتبہ تکرار و فرمود یک بار دیگر این شعر برای شما خواندہ شدہ است کہ بہیچوجہ در خاطر من نمیآمد.

تشکیل میداد ، سحر هادر موقع قرائت قرآن برای هر آیه صدها اشارات از لطائف و لویه میرسید که با وجود عاری بودن از علوم عربیت از نظر لغت با متن قرآن، و با اخبار و احادیث ماثوره از ائمه اطهار علیهم السلام از نظر معنی منطبق بود و بای از معرفت بر من میگشود- حرارت و جذبه ای که از اثر انفاس قدسی آنمرد بمن عنایت شده بود . چنان ظاهر و باطن مرا گرم کرد که با وجود ضعف بدن و سرمای زمستان شب هنگام ناچار بودم دوسه بار در آب سرد بروم. شاید کمی از حرارت و گرمی بدن بکاهد ، و همین شور و التهاب قوه ناطقه را با شعار عارفانه گویا کرده از درون مطالبی بر زبان جاری میگردید که همگی در نهایت سلاست عبارت و علوم معنی بوده اسرار مکتومی را مکتشف میساخت در صورتیکه تا آن زمان هر گز قادر بگفتن شعری نبودم و این معانی در کتب متقدمین نیز دریده نشده است و مجموعه ای که از این اشعار گردآوری شده به هیجده هزار بیت میرسد بطور کلی برکت توجهات و افاضه معنوی و تصرف ولایت آن ولی مقتدر چنان تغییر ماهیتی در روح و جسم داد که هر چه در خاطر م میآمد حقایق و اسراری از آن در ذهن مجسم میگردید که پس از تحقیق ، تحقق یافته قابل قبول نیز میبود

این مطالب و هزاران امثال و نظایر آن که ناگفته مانده است من بآب شکر گذاری از نعم باری تعالی است که در زمان دولت وحید الاولیاء عنایت شده و جمعی زامشمول مراحم خود ساخته بود . -

دیگری میگفت: جوانی و بهترین ایام عمر را بهر جاسراغی از مردان حق مییافتم روی بدانجا مینهادم و بتصور این که راهنمای حقیقت است خود را تسلیم او مینمودم ، با این کیفیت سالها گذشت و کوچکترین اثر تسکین عطش در درون خود احساس نکردم و بهمین ترتیب در هر شهر سراغ از گمگشته خویش میگردفتم تا به ماموریتی بشیر از آمده و همچنان برای یافتن منظور خود از هر کس جریا و در هر محفلی که بوئی از حقیقت شنیده میشد وارد میگردیدم ، ولی پس از مدتی با سردی از آنجا رو بر تافته بسمت دیگری متمایل می شدم و کم کم از این تکاپو بستوه آمده با عجز و لابه بدر گاه خداوند ملتمسانه و متضرعانه مرد کاملی را خواستار بودم. بالاخره رفقا و آشنایان شیرازی مرا آگاهی از شخص بزرگواری دادند که در کمال اختفا و با روش مخصوصی در گوشه ای از این شهر بهدایت جمعی از

طالبان راه حق مشغول است و راه یافتن بخانه اومستلزم داشتن نشانیهای باطنی است که از طرف امام زمان (ع) ارائه شود و چون فاقد چنین آثار معنوی بودم، شب و روز با افسردگی خاطر و توجه بیماندی متوسل بامام زمان (ع) بودم که پس از دیدن خوابی، آقای میرزا احمد وحیدالاولیاء به بنده معرفی گردیدند، سراسیمه از خواب برخاسته، بلا اراده رو به راه نهادم و خود نمیدانستم بکجا میروم، ناگهان خویش را درب منزل ایشان یافته چون درب باز بود بی اختیار بدون دق الباب بخانه وارد شدم.

مجلسی نغز دیدم و روشن میرآن بزم ۰ پیر باده فروش
بمجردیکه سلام کردم، یکی از مجلسیان خطاب بآن بزرگوار و عرض کرد:
«خودش آمد» از اینجمله دریافتم که صحبت مجلس قبلا از بنده بوده است و بلافاصله ایشان با تبسمی ملاطفت آمیز جواب سلام داده فرمود:

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود

با تداعی خواب و جاذبه‌ای که مرا باینجا کشانید و جریان این مجلس مبہوت و متحیر در گوشه‌ای نشسته و سر بجیب تحیر فرو بردم. از نام و شغل پرسش فرمودند که بعرض رسانده و به بیان خوابی که ظهر امروز دیده شده بود پرداختم. بکاء شدید بمعظم له دست داد که مجلسیان نیز تحت تاثیر قرار گرفتند.

پس از صرف چای، رو به بنده نموده بیانات تفقد آمیزی فرمود که آن حیات بهت زدگی را تبدیل بیک نوع اضطراب درونی ساخت و سیل اشک بدون توجه و انتظار از چشم سرازیر گشت، دل بازبان حال مرا مژده میداد که کم کرده خود را یافتی، بیخودانه برخاسته و مرخص شدم چیزی نگذشت یکی از رفقای شیرازی حاضر در آن مجلس بمنزل آمده و دستور سلو کی از طرف ایشان همراه داشت که بمن ارائه و تلقین نمود. و از آنروز ببعد بدون وقفه و تعطیل، مراحل سلوك یکی بعد از دیگری طی شد و آثاری که فقط از نظر سپاسگذاری و حدیث نعمت است. باطلاع خوانندگان میرساند.

از ابتدای شروع به اجراء دستور، اثر بارز آن از تصرف ولایت و توجه آنمرد کامل مکمل در روح خود بصورت انوار گوناگون و واقعات و مکاشفات هویداشد، که همگی

یا بصورت درس سلوکی و یا مربوط به احوال و اعمال اشخاص میبود که پس از چندی در خارج تحقق مییافت.

زیارت انوار معصومین علیهم السلام، نکات دقیق عرفانی، معارف حقّه الهی، اطلاع از افکار و احوال درونی اشخاص، معاشرت با خوراکیها، عملیات روزانه و هزاران امثال از این قبیل همگی در نظر همانند آفتاب، روشن و پیشگوئیهای کاملاً صورت وقوع پیدا میکرد. و در اثر توجهات آنمرد بزرگ، طی مراتب سلوکی با اطمینان و سکونت خاطر برایم روز افزون میبود و بایقین درك میکردم که طی طریقم در راه حق و حقیقت است و بس.

این چند نمونه برای تذکار و از نظر شکرانه نعمت و مواهب الهی است که بطور مختصر در اینجا نگاشته آمد و گرنه چنانچه احوال یکایک ارادتمندان برشته تحریر و تفصیل آید خود کتابها باید نوشته گردد.

جمع صورت با چنین معنی ژرف می نیاید جز ز سلطانی شکر

۱۱- مناعت طبع آقای وحید الاولیاء وجهه همت را صرفاً حق و حقیقت و امور اخروی قرار داده زندگی و عمر را برای حصول مراتب تکمیل آدمیت میدانست. از همین نظر خود در مرحله اول از تمام ضروریات حیات، بمقدار رفع حاجت قناعت میکرد. و در مرحله ثانی ارادتمندانرا نیز بهمین طریق توصیه و سفارش مینمود.

تکلف در هیچ امری راجائز ندانسته و همواره میفرمود: «اوقات عمر آنقدر عزیز است که نباید صرف قیود و امور زود گذر دنیوی شود بلکه مقصدی عظیم و بزرگتر در پیش است که همانا معرفت آلهی باشد» اگر کسی در خوراك. لباس. پذیرائیها یا در سایر امور معاش مرتکب تبذیر یا اسراف میشد یا از حدود قناعت تجاوز مینمود. با عتاب او را متذکر و متنبه میفرمود - در ایامی که همه صائم بودند و باید هنگام مغرب برای اداء فرائض در منزل یکی از اخوان حاضر شوند. مقرر میداشت که هر کسی افطار و خوراك خود را در نهایت سادگی همراه ببرد تا تکلفی برای صاحبخانه نباشد.

و افطار از این سفره متنوع که سادگی و صمیمیت از آن هویدا بود. با کوارائی

خاصی صرف میشد و اثر روحی آن در حفظ مساوات و یگانگی مشهود و آشکارا میگردید .

مناعت طبع ایشان در تمام امور جزئی و کلی ظاهر . واستغنائش از کلیه مردم و اسباب ولذایذ دنیوی همیشه پدیدار بود . بطوریکه اطاق کوچک مسکونی ایشان که طاقش شکسته و محتاج تعمیر بود . مدت‌ها اعتنائی بآن نفرموده و همچنان در آن ساکن و پذیرائی ارادتمندان عمانجا بعمل می‌آمد . و چون خادم ایشان بعرض میرساند که اجتماع جمعیت در این اطاق بیم خطر و فروریختن طاق دارد . اجازه دهید تعمیر شود . میفرمود: آقایان سه نفر چهار نفر بیایند تا خطری روی ندهد . اگر شیشه اطاق شکسته و زمستان سرد بود . با چسباندن کاغذ رفع احتیاج میشد و مقید نبود که حتماً شیشه نصب شود .

تمام احتیاجات خوراکی شبانه روزی را بوسیله یک عدد چراغ خوراک پزی نفتی و چند ظرف روئین مرتفع میساخت و هر گز مقید نبود که تعداد آنها زیاد شده و یا آنها را تبدیل نماید .

وسیله روشنائی حیاط و اطاق تاهمین اواخر هم چراغ نفتی بود ، باینکه از نظر قدرت مالی ، خرید و تهیه هر گونه وسایل برایش امکان داشت مع هذا در امور زندگی کاملاً بی اعتنا و حداکثر قناعت و مناعت را داشت . مثلاً فرش اطاق ایشان را سه طاقه قالیچه کوچک رنگ و رورفته تشکیل میداد که در همان اوائل تهیه گردیده بود و اعتنائی بتعویض آنها نداشت

از پذیرفتن اشخاص دنیادار و متعین . مادام که اشاره‌ای از باطن نمیرسید کاملاً ابا و امتناع میفرمود و با قدرت بی نظیری تقاضایشان را رد مینمود . و این شجاعت اخلاقی و مناعت را چنان صریحاً ابراز میداشت که طرف بشگفتی می‌افتاد .

چه بسا وزراء ، و کلاء ، استانداران وقت ، دانشمندان صورت که فقط نظرشان تماشای مجلس و یا ابراز شخصیت خود بود . باتقاضاهای متعدد ، پذیرفته نشده صریحاً جواب رد میفرمود .

و همچنین صراحت لهجه و بیان که از شجاعت ادبی اوسر چشمه داشت خطاها و عیوب و لغزشهای ارادتمندان را بدون مجامله ، تذکر میداد .

خادم ایشان میگفت: یکی از شخصیت‌های مبرز اهل منبر و موعظه که خود نیز داعیه‌ای داشت، مکرر تقاضای ملاقات از ایشان میکرد که به اجابت نمیرسید - روزی بر حسب تصادف سر مقبره آقای مجد الاشراف مراسم و گندداد که بشرافت و آبروی صاحب این قبر، تعیین وقتی برای ملاقات من از ایشان بنما، - چنان تحت تأثیر قسم غلیظ او قرار گرفتم که بدون اجازه قبلی ایشان باو گفتم. دو ساعت بغروب مانده امروز که درب خانه باز و اشخاص جمعند. شما هم حضور بهم رسانیده، منتظر مرده من باش، چون وقت مقرر فرا رسید ایشان اجازه گشودن درب خانه را اصلاً نداده و هیچکس را نپذیرفت. ولی شخص مزبور پشت درب حاضر بود - بعرض ایشان رسانده و بسیار التماس نمودم که شخص محترمی است و مراسم و گندداد. اجازه فرمائید بملاقات مشرف شود. معظم‌اله متغیرانه و باشجاعت اخلاقی فرمودند، تو میخواهی بیاید، ولی دیگری از باطن میگوید نیاید، در این میانه من چکنم؟ و شروع بگریه شدید نمود از این حالت چنان منقلب شدم که ندانستم چه باید کرد! ناچار بدرب خانه رفته عین جریان را بمشاریه اعلام داشتم.

متفق، علیه جمیع علمای علم اخلاق و روانشناسی است که قوه ضبط نفس برای آدمی از قویترین و عالیترین صفات کمال است. به نسبت قدرت و ضعف این قوه شخصیت بارز افراد مشخص و معلوم میگردد. و بالاتر از این مقام. آنکه کسی که دارای قوای روحانی ملکوتی بوده و مأمور ارشاد نیز باشد. ولی قدرت ضابطه چنان قوی باشد که جز باهلش اظهار ندارد، و مردمانی را که گم شده خود را در نزد او میجویند با امارات و قرائن مثبت بشناسد و ارشاد کند و این قوه در حد کمال در آقای وحید الاولیاء بروز و ظهور داشت

۱۲- نفوذ کلام - طرز تکلم آن مرد بزرگ بزبان فارسی فصیح و صریح و شمرده. آهنگ او گیرا و دلنشین و در عین حال ساده و روان و رسا و اغلب با تمثیل عرفانی و آیات قرآن و احادیث ائمه علیهم السلام و اشعار همراه بود که مطلب را کاملاً روشن و حالی میفرمود اگر کسی بواسطه حالت بیخودی یا کندی ذهن از درک مقصود عاجز بود. آنقدر اصرار میفرمود و با تغییر عبارت آنرا تکرار می نمود تا مخاطب کاملاً متوجه شود - جملات و بیانات ایشان غالباً کوتاه

ولی بر معنی وبامغز بود و از اطالۀ کلام با داشت. چه بسا که مطالب را بقوه باطنی و تصرف. با اشاره و ایما میفهمانید که احتیاجی به بیان نباشد -

درسرخ گفتن با هیچ فردی مجامله نداشت و از مدح و ذم کسی ابدأً تغییر حالی در او مشاهده نمیگشت - کلام و بیانش بقدری باصمیمیت توأم بود که مخاطب را جرأت میداد تا مانند طفلی که پیدر خود درد دل میکند، مطالب و اسرار درونی خویش را بی پرده گفته و درمان جوید.

چه بسا اشخاص بمجردیکه چشمشان بقیافه نورانی او میافتاد بطوری خود را میباختند که قدرت تکلم از آنها سلب میگردد - و چه بسا اندیشه‌هایی که شخص در نزد خود میپرورانید که در موقع حضور بگوید. ولی سطوت و هیبت آن مرد. چنان اجزاء وجود او را بحیطه تصرف میآورد که آن اندیشه‌ها از خاطر رفته و جز آنچه او میپرسید مطلب دیگری برای گفتن بذهنش نمیآمد -

اگر از ایشان شروع بسخن نمیگردید. کسی قادر بعرض مطلب نبود اصولاً مجالسی که در حضور ایشان تشکیل میشد اعم از خصوصی یا عمومی. چنان با ابهت و هیبت توأم بود که همه راتحت تاثیر قرار میداد

یکی از افسران ارشد می‌گفت: مدت‌ها مبتلا پیادرد شدیدی بودم که بامعالجۀ مداوم نزد اطبائنتیجه‌ای حاصل نمیشد، روزی با کمال افسردگی بخاطرم گذشت از آن مرد بزرگ برای رفع این بیماری که مرا اسیر بستر کرده است استمداد همت نمایم، بهمین قصد بکمک دو نفر خدمتکار از خانه خارج و بادرشکه تادربند مشیر آمده و بکمک آن دو نفر خود را بمنزل رسانده با هر زحمتی بود باطاق جلسه عمومی وارد شده سلام و مصافحه نموده و در میان جمعیت بدون توجه پیادرد که همواره بایستی روی صندلی باشم بزمن نشستم

مجلس قریب دو ساعت طول کشید و چیزیکه اصلاً بذهن من نمی‌رسید در پیاو احساس ناراحتی بود در پایان جلسه همراه جماعت بر خاسته خدا حافظی کرده و سالمأ بدون کمک غیر بدرشکه خود رسیده سوار شده بمنزل رفتم.

دو نفر خدمتکار که مرا بآن کیفیت بدانجا برده بودند و اینک میدیدند که با

پای خود می‌آیم غرق حیرت بودند ولی من هنوز از درد پا بی اطلاع و در بی خبری رهسپار منزل شدم.

اهل منزل از کیفیت ورودم بخانه متعجب شده مرا یادآور شدند، آنوقت دانستم که عنایت باطنی آنمرد بزرگ، اظهار نداشته و دوا نگرفته، مرا شفا بخشیده است. کلامش چنان نافذ بود که مانند نقش بر حجر، بدلهامی نشست، و چون سخنان ایشان از مبدء غیبی و از منبع حق و حقیقت الهام میگرفت بقدری اثر عمیق در قلوب مینمود که برای همیشه در لوح سینه محفوظ بود و مخاطب ناچار باجاء آن میگشت بطوریکه اگر بکسی مثلاً در بیست سال قبل بمناسبتی جمله ای فرموده و یا دستوری داده است اکنون بدون کم و زیاد عین آنرا حاضر الذهن دارد.

سحر خیزی، صومهای مستحب، پرهیز از لقمه شبهه ناک، احتراز از معاشرین نا جنس، دائم الوضو بودن، و بطور کلی هر دستوری ولو هر قدر انجامش صعب مینمود، مخاطب را اگر سابقه لایبالی گری و مسامحه کاری هم داشت، چنان مقید بانجام میساخت که از روی کمال سهولت و باخسندی خاطر صورت میداد.

یکی از بزرگ زادگان میگفت: در مجلس پدر عالیقدرم نشسته و با حضور یکی از معارف شیراز از هر مقوله صحبت در میان بود، من جمله از سلسله مبارکه زهبیه، و مفاداً این که عوام الناس با ایراد مطالب حسادت آمیز، جمعی پاك دامن را بتهمت‌های ناروا آزرده میسازند پدرم در پاسخ فرمود: آنقدر که بمن اطلاع رسیده، اگر بدیده انصاف بنگریم در شان و علو مقام آقای وحید الاولیاء همین بس جوانان منحرف و لاقید شهر ما را چنان مقید و مراقب امور شرع و دین ساخته که سحرها بیدار و علاوه بر انجام فرائض در اول اوقات مقرر، روزه سه ماهه رجب و شعبان و رمضان را متوالیاً با نشاط و خرسندی معمول داشته و از زرق و ریاکاری برکنارند، در حالیکه هر دو می‌شناسیم کسانی را که مقید و عامل بامور شرع بوده و خود را قائمیدانند، در صورتیکه آنقدر قدرت و نفوذ کلام ندارند که فرزند بی‌اعتنای خود را، حتی بانجام فرائض اصلی که خدا امر کرده است موظف سازند.

۱۳- بُكاء و تبسم - مواقعی که آیات شریفه قرآنی یا مدائجی از ائمه اطهار علیهم السلام در حضورش قرائت میشد، حال بُكاء شدیدی بایشان دست میداد گاه میشد بلند بلند گریه میفرمود بطوریکه حاضرین همگی تحت تاثیر قرار می گرفتند. اگر در مشاهدات کسی آثاری بود که دلالت بر عظمت مقام ایشان میکرد، باز حالت گریه دست میداد. آنقدر که گوینده نیز متأثر میشد.

بطور کلی اجتماعاتی که در حضور مبارک ایشان تشکیل میگردید، مجموعه ای از حال و توجه بود و حاضرین جز بحق، بهیچ امر دیگری التفات پیدا نمیکردند. گاه گریه شوق چنان دست میداد که اشکها از چشم عموداً بخارج پرتاب می گردید و حاضرین از طول و شدت بُكاء ایشان سرشکشان جاری میشد - و گاه بحال درماندگان، در مقام ترحم، اشک میریخت که از صاحب درد متأثر تر بنظر میرسید - و از فراق دوستان گریه های مشتاقانه میفرمود - و گاه بر معاصی خطاکاران چنان میگریست که برای خاطی طبعاً توبه و انابه پیش میآمد.

در برابر این گریستنها، تبسم های شیرین پر معنی نیز داشت، از جمله در مواقع انبساط خاطر، از ترقی و تعالی سلاک که بوسیله عرض مشاهداتشان معلوم میگردید - و گاه برای تنبیه اشخاص، در برابر اشتباه آنان که صلاح نبود در میان جمع باز گو گردد. خنده های صدا دار و بلند، هیچگاه، چه در اوایل یا اواخر عمر از او شنیده یا دیده نشده است.

۱۴- قوت حافظه - قاعده کلی برای همه مردم است که در سنین کهولت، بواسطه رخوت اعصاب، میل و افری بخواب و چرت زدن پیدا میشود مخصوصاً در مجالسیکه سکوت کامل حکمفرما و معذات خواب فراهم باشد - برای فرار از اینحالت تنها قوت روحی و نیروی ملکوئی لازم است که بر اعصاب مسلط شده اینحالت را بر طرف سازد، در مجالس عمومی یا خصوصی که همگی ساکت و خواننده ای بقرائت قرآن یا قصاید مشغول بود و چند ساعت طول میکشید، مشاهده میشد ابداً حالت سته و نوم در آن سن کهولت بر ایشان مستولی نشده و بتمام جزئیات مجلس احاطه و توجه داشت.

طول زمان نتوانسته بود، هیچ چیز را از حافظه ایشان محو نموده و یا از خاطر بزداید. اگر شخصی را دیده و پس از چهل سال باز ملاقات صورت میگرفت، در خاطر داشته محتاج معرفی نبود و با بردن نام و نشانیهای مخصوص او را یاد آور میشد. حافظه ایشان بقدری قوت ضبط داشت که کلمات بزرگان را که در چندین سال قبل بر خورد فرموده یا در کتابی دیده، و یا اگر خود چیزی نوشته است. همچنان عیناً بخاطر داشت و در مواقع لازم تذکر میفرمود. و نیز نسبت بمکتوبات اشخاص و یا دستورهای خود، همین قوت باقی بود. و توسط همین حافظه قوی دوستی و محبت اشخاص را در طول زمان فراموش نکرده همواره محترم میشمرد و پاس حرمت دوستی را از سایر حقوق بالاتر میدانست.

۱۴- مکتب تربیتی - اینمرد بزرگ، حقایق معنوی، دستور اخلاقی؛ تعلیم شرایع دینی، تصفیه و تجلیه باطن، تخلیه نفس از هوای و هوس، و دیگر مراتب تکامل را شامل بود، بطوریکه افراد تحت تربیت او، همگی از این مواهب برخوردار و در مراحل مختلف این مکتب جاهد و کوشا بودند.

شخصی که برای نیل بمقام آدمیت آرزومند بود، چون تحت نظر و تعلیم وی قرار میگرفت، باندک زمانی تغییر حال خود را درک کرده و میفهمید که حقائق از سر چشمه باطن او بمنصه ظهور رسیده و بروی مکتشف میگردد، و همین ادراک او را بذخائر بیحد و حصر معنوی که خداوند در نهاد آدمی بودیعه نهاده است آشنا میساخت و متوجه قدرت آنمرد کامل مکمل میشد که بایجادار ساختن احساسات معنوی باب گنجینه حکمت و دانش لدنی را بروی گشوده است.

چون حال و استعداد اشخاص بالفطره با هم متفاوت است، در این مکتب تربیت هم، این تفاوت بطور بارز، محسوس و آشکار بود، و حس برادری و یکرنگی تقویت میشد که معایب اخلاقی همدیگر را بوسیله یکدیگر رفع مینمودند.

مشاهدات و واردات هر کس، برای دیگری اندرز و درس بود که با اخذ نتایج معنوی، نقائص اخلاقی درون را به بیرون میآورد. و البته این نوع تربیت فقط در سایه قدرت و تصرف روحی مربی کامل مکملی صورت پذیر است که بدقائق عوالم معنی آشنا و مرتبط باشد.

کسی که خود شخصاً در طریق سلوک و عرفان قدمی بسوی کمال برنداشته باشد، حقایق عرفانی را که سرچشمه‌اش در باطن آدمی است، غیر قابل قبول دانسته در مقام انکار برمی‌آید، ولی با توجه بسخنان بزرگان شریعت و راهنمایان طریقت، معلوم گشته است که از قوه بفعل آوردن دانشهای معنوی انسانی، لازمه‌اش توجه و نظر دقیق تربیت‌مرد کاملی است تا لطائف غیبی او را بعرضه ظهور و بروز آورد، اینک در این مجموعه مختصر چند نمونه از واقعات و مشاهدات چند تن از ارادتمندان آنمرد بزرگ برای مزید اطلاع خوانندگان درج میگردد تا بروش تربیتی آن مکتب عالی عرفان مختصر آشنائی حاصل گردد.

۱- در خواب دیده میشد مانند اینکه دستوری از طرف آقای وحید الاولیاء رسیده که باید جلسه اخوان، سالی یکمرتبه تشکیل شده و در فصل معینی همگی بمیرند، مقصود این بود که این عده مرده وعده دیگری بجای آنان بیایند، در همین حال دیده شد که مقارن با روزی که باید این عده بمیرند، جلسه در بالای تلی تشکیل گردید و این مطلب را بنده تا آن موقع نمیدانستم - پس از آنکه یکی از اخوان بنده را متذکر ساخت بفکر ما درو امانتی که در نزد من بود افتادم - گفته شد: اگر معطل شوی وقت میگذرد - چون خود را مهیای مرگ و داخل جماعت دیدم، همان برادر طریق گفت: بایستی اینجا باشیم تا اسبی که باید ما را ببرد حاضر شود در همین اثنای انتظار از خواب بیدار شدم.

- در تاویل فرمودند: عمل سالک خالص نمیشود مگر بچهار موت، و سپس این حدیث را بیان کردند: «یا بن آدم. لا یخلص عملک حتی تذوق اربع موتات: الموت الاحمر

و الموت الاصفر و الموت الاسود و الموت الابیض. - الموت الاحمر احتمال الجفا و کف

الازی - و الموت الاصفر. الجوع و الاعسار - و الموت الاسود. مخالفة النفس و الهوی

و لا تتبع الهوی و یضلك عن سبیل الله. و الموت الابیض. العزلة» مقصود این موت است.

۲- در خواب دیده میشد. باتفاق برادران طریق از کوهی بالا میرفتم. چیزی نگذشت دیدم اخوان رفته در کمر کوه استراحت کرده‌اند و بنده عقب مانده‌ام، بنا بکله

رو بآنها نموده گفتم: چه شد مرا تنها گذاشته اید؟ و چون برای رسیدن بآنها فقط يك راه صعب وجود داشت، متحیر بودم که چگونه خود را بآنان برسانم - ناگهان دوبال بینده عنایت شد که بوسیله آن پرواز کرده بقله کوه رسیده و منظره ای دلکش و سبزه زاری خوش دیدم.

در تاویل فرمودند:- دوبال جذبه بشما میرسد.

چوپای می نماید پر دهند که بی پردر هوائی مصلحت نیست
۳- هنگام سحر در واقعه صحرای کربلا دیده شد. که حضرت سیدالشهداء علیه السلام براسبی سوار و همانطور که در کتب مقاتل نوشته اند بحالت غربت نصرت میطلبید و آهنگ تأثر آور: هل من ناصر ینصرنی، هل من معین یعیننی، دایما بگوش میرسید - اخوان هر کدام بصورت وقیافه و نام یکی از شهداء جلوه گر میشدند و در حالیکه سلاح جنگ پوشیده بودند، از دور فریاد کنان میگفتند. بای انت وامی بعضی قبل از اینکه خود را با سب حضرت علیه السلام برسانند - شربت شهادت نوشیده و جان نثاری را ثابت میکردند - بعضی خود را نزد آنحضرت رسانده و با اجازه ایشان بمیدان رفته شهید میشدند و بهمین ترتیب اکثر اخوان بدرجه رفیع شهادت نائل آمدند و اکنون در نظر است که کدام يك از اخوان در صورت کدام يك از شهداء بودند.

در تاویل فرمودند. من عشق و کتم و مات، مات شهیداً - کسیکه عاشق باشد و مکتوم دارد و در همان حال بمیرد، شهید مرده، و مقصود همین است.

۴- در موقع اشتغال با زکارسر شب مشاهده گردید. ابتدا صدائی بگوش دل رسید. (کشته میشوی) توجه کاملی پیدا کرده نوشته ای در برابر چشم آمد. (کشته میشوی) در همین حال خون از اطراف بدن میچکید اثر عمیق و شدیدی در روح نموده و حشمتی نیز دست داد عیال و اطفال بنظر آمدند، که از همگی بکلی ترك علاقه نموده و خود را آماده شهادت مینمایم حالت تسلیم و رضا بتمام معنی دست داده بود - و در آنحال استدعا میشد آنطوریکه رضایت جق جل و علا است پیش آمد نماید - محسوساً دانستم که روح تاسینه آمده و از سینه ببالا سنگینی عجیبی داشت، ولی دستها با وجود سنگینی مختصر حرکتی

دارد و از سینه ببالا اصلاً بی‌روح و جامد گردیده است - ضمن این حال که میفهمیدم بحمدالله تسلیم کلی شده و هیچگونه اختیاری از خود ندارم ، از عنایت پیر بزرگوار سپاسگذاری می‌کردم . در این اثنا سر سلسله عشاق حضرت سید الشهداء علیه السلام را با کمال نورانیت زیارت کردم که جامی در دست مبارکشان بود و بجان نثار مر حمت و فرمودند . تو هم جزء شهدا می‌باشی ، چون مفتخر باین عنایت عظیم شدم جام را گرفته نوشیدم ، حالی عجیب و غریب که قابل وصف نیست بمن دست داده بود .

در تاویل فرمودند . شهادت ظاهری نیست - اقتلونی اقتلونی یا ثقات - ان فی قتلی حیاتاً فی الحیات . نصیب حضرت تعالی شده است ، خیلی بشارت است .

۵ - ضمن اشتغال زکریا مشاهده گردیده . آقای وحید الاولیاء را با نورانیت

زیارت کردم که خطاب به بنده فرمودند . تماشا کن ، متوجه شده دیدم . نوری قوی و شدید چشم را خیره می‌ساخت بشکل کروی ظاهر و با شدت بحرکت وضعی می‌چرخید ، در اینحال صدائی بگوش رسید . (اول ما خلق الله نوری) ، این کره نورانی نیز سریعاً بحرکت انتقالی درآمد و از این حرکت خطی نورانی تشکیل داد - و چند ثانیه باز بدور خود حرکت وضعی داشت ، همان صدا گفت . نور مبارک حضرت (محمد) صلی الله علیه و آله است - باز این خط نورانی یکسرش ساکن و سردیگرش حرکت انتقالی نموده و خط نورانی دیگری با زاویه‌ای در طرف دیگر درست کرد - همان صدای اولی گفت : نور شریف حضرت (علی) علیه السلام است و خط صادر اولی در ضمن حرکت برای تشکیل خط دومی ، سرمتحرکش خطی منحنی در پائین ایجاد کرد که گفته شد : نور مطهره (فاطمه زهرا) علیها السلام است ، و باین شکل مشاهده گردیده و این مثلث که بطرز بالا مشاهده شد بنا کرد بسرعت چرخیدن و دورزدن ، بطوریکه از شدت حرکت یک دایره نورانی تشکیل میداد - سپس چند لحظه ساکن شده بشکل مخمس درآمد ، صدائی بگوش رسید : (نور پنج تن) . و باز شروع بدوران نمود ، در این دوران دایره کاملاً نورانی خیره کننده‌ای دیده میشد که مرتباً و بسرعت در حرکت بود - باز چند لمحه ساکن شد در این مرتبه وجود (مبارک پنج تن) علیهم السلام کاملاً بشکل مخمس مزبور زیارت شدند که حسنین در دو کنار مثلث واقع شده بودند .

این مخمس بدوران خود حول محوری عمودی که از مرکز اصلی نورانی میگذشت
 با سرعت ادامه داد. در این مرتبه دوم مخروطی بزرگ از پرتو آن تشکیل گردید که در فضای
 ظلمانی یکی بالا و یکی در پایین کشیده و گسترده شده بود و بذهن رسید که تمام عوالم ملکوت در
 مخروط فوقانی و تمام عالم ملک در مخروط تحتانی محتوی است، ملائکه بیشمار در مخروط فوقانی
 مانند ذرات ریزی در پرواز بودند و در مخروط تحتانی، کرات فلکی و مجموعه نظام شمسی
 باز بصورت زره های خرد دیده میشد، بعد نوری لطیف و ملایم مانند نسیمی که درویش
 باشد بر روی این دستگاه نورانی آمده ایستاد بذهن رسید. (ثم استوی علی العرش) ناگهان
 این دستگاه نورانی بحرکت وضعی درآمد و با سرعت شدید بدور خود چرخید، کره ای
 بشکل مخروطی (بشکل قلب صنوبری) تشکیل داد - در تاویل فرمودند. منتهای
 کمال تجلی ذات است، برای هر کس اتفاق نمی افتد - سیر اجمالی و سیر تفصیلیه را
 دیده اید.

۶- ضمن اشتغال بازکار. جنگلی دیده شد که در آن اسبهای زیادی بودند - حقیر
 خود را بر پشت یکی از آنها که بسیار شرور و سرسخت بود انداختم که سر و دست به هوا بلند
 شد که بنده را بزمین بکوبد. ولی بنده یال او را گرفته و پاها را بزیر شکم محکم کردم
 در این حال بنا کرد با سرعت برق دویدن، از بیابانی گذشت و بدریائی رسید، در آب دریا داخل
 شده با همان سرعت میرفت که ملتفت نشدم شناسم میکند یا روی آب میدود، و همینطور از بیابانی
 بدریائی بهمان سرعت میتاخت تا بدریائی سیاه و ظلمانی رسید، چون چشمش جائی را نمی دید
 توقف کرد و ایستاد. ناگه. نوری از دور پرتو افکن شد. مثل آنکه از نور افکنی میتابید
 بمجرد دیدن این خط نورانی اسب بنا کرد با سرعت در همان خط تاختن، تا از دریا گذشته
 و بساحل رسید و معلوم شد که آقای وحید الاولیاء در مکانی ایستاده و مشعلی نورانی در دستشان
 است. چون چنین دیدم با هر زحمت بود. اسب را رام کرده متوقف ساختم و خود فرود آمده
 پس از عرض تشکر، از زحماتی که این اسب داده بود شکایت نمودم - فرمودند: قدر این اسب
 را بدان. اگر چنین سرسخت و سرکش نبود نمیتوانست ترا از این هفت دریا عبور دهد. بالهایی
 هم دارد که ترا تا آسمانها پرواز میدهد و بعد اشاره ای باسب کردند که بلافاصله بالهای

بزرگ خود را از دو طرف گسترده تماشای این بالها چنان مبهوت و متحیر شدم که تامدتی مدهوش بودم .

در تأویل فرمودند : اسب عشق است - از طور هفتم قلب میگذرید -

۷- در واقعه دیده شد . آقای وحیدالاولیاء تشریف فرما و بحقیر نزدیک و دست انداخته قلب بنده را باز کردند . فوراً سه جانور شاخدار که پا و سرشان شبیه انسان بود از آنجا خارج شدند . پیر معظم بهر یک چنان قفائی زدند که سرشان بزمین خورده از ترس بر خاسته و رو بفرار نهاسدند ، سپس معظم له درب قلب را بسته با کلیدی قفل و با انگشت مبارک لا اله الا الله روی آن نقش نموده فرمودند . تا این درب بسته است ، شیاطین نمیتوانند داخل شوند - از عنایت ایشان حال گریه زوق ضمن سپاسگذاری تامدتی ادامه داشت .

در تأویل فرمودند . آنها خناس اند - آسوده شدید - خیلی بشارت است - (بوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا) ای برادرشاد باشید .

۸- در واقعه مشاهده شد . کرمای بسیار عظیم بسرعت بدور خود میچرخد روی آن کرم حضرت پیر بزرگوار ایستاده اند ، بعداً نور ملائمه و لطیف و محسوسی از آسمان برایشان تابیده و دوباره بسوی آسمان برمیگشت در همین ضمن فرمودند . این ستاره جدی ولایت است که قطب زمین محاذی اوست . چون با آسمان نگاه کردم . نور شریف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را در همان نقطه ستاره جدی زیارت کردم - بعداً هر یک از معصومین علیهم السلام را در نقاطی که محل چهارده ستاره بنات النعش بود زیارت نمودم و مجدداً پیر معظم بمن حالی کردند از روز ازل خداوند این ۱۴ ستاره را بهمین ترتیب و تعداد بدینا و جهان معرفی کرده که تمام عوالم از آنها فیض گیرند ، و این ستاره جدی ولایت است که گمراهان دریا و بیابانها را نجات میبخشد و براه حقیقی میرساند -

در تأویل فرمودند . حقیقت دیده اید ، همین است -

ماه مه چشمیم و تو نور ای صنم چشم بد از روی تو دو رای صنم

۹- ظهر یا وسط روز بیستم رمضان . از خواب بیدار شدم . متکاولحاف وزیر پیراهنی را پیر از خون دیدم - آهسته خونهارا پاک نموده و حال بکاء عجیبی دست داده متوجه شدم از

زمانی که دولت تشریف حضور پیر معظم دست داده همه ساله در چنین روز که شب قتل حضرت مولی الموالی علیه السلام است ساعتی بخصوص بدون هیچ مقدمه و علتی ظاهراً خون بیدن و لباسهایم ریخته میشود ولی سالهای قبل خون بزیادی امسال نبود.

در تأویل فرمودند . بشارتی عظیم است - در کیلان چشمه ایست که روز عاشورا خون از آن فوران میکند و همه دیده اند .

۱۰- در موقع اشتغال باز کار سحر . جناب آقای وحید الاولیاء راروی صندلی در منزلشان زیارت کردم ، و چند تن از اخوان در اطراف ایشان ایستاده اند گروهی که از دودیده کور بودند بوسیله اخوان هدایت شده بحضور میر رسیدند ، فوراً پیر معظم داروئی بچشم آنها میریخت که در اثر سوزش آن . بنای داد و فریاد گذاشته و بدیوار تکیه داده پس از کمی تخفیف چشمانشان باز شده و سر حوض رفته و صورت و چشم خود را شسته و برای عرض تشکر بحضور میآمدند ، و کوران دیگر که از ترس سوزش دوا . نزدیک نمیشدند . چون خوشحالی رفقای خود را میدیدند که بآنها میگفتند . ما بینا شده ایم . بر یکدیگر سبقت گرفته و یکی یکی پیش میآمدند . بعداً پیر معظم میفرمود : هر کدام کور ما در زاد است با این دوا شفای یابد و جراحی لازم دارد در تأویل فرمودند :

ندارد باورت اکه زالوان	اگر صد ساله گوئی نقل و برهان
سفید و سرخ و سبز و زرد و کاهی	نه بیند او زالوان جز سیاهی
خرد در دین احوال . عمیا	بود . چون کور ما در زاد دنیا

حالا قدرت اولیاء را به بینید که کور مادر زاد را شفا میدهند ،

۱۱- در موقع اشتغال باز کار سحر دیده شد . از دامنه کوه مرتفعی که سبز زار بود . بالا میرفتم . قله آن مستور از برف . چون بانجا رسیدم خطی مانند جاده مستقیم بنظر رسیده در حالی که از گل و ریاحین پر بود از آنجا گذشته در صحرای وسیع و عجیبی وارد شدم دیدم عده ای باستقبال آمده و ماشین سواری مخصوصی هم برای بنده حاضر کرده اند در تأویل فرمودند . راه سلسله الذهب است

۱۲- درموقع اشتغال بازکار شب . اسب سفید بسیار زیبایی با گردنی بلند و دو بال در طرفین در آسمان ظاهر شد بنده بر آن سوار و مدتی در فضا در جولان و حرکت بودم . تا کره بسیار عظیمی پیداشد و اسب روی آن قرار گرفت . و شیهه ای زد که بنده بخود آمده دیدم جناب پیر معظم ایستاده و نسبت یکی از اخوان مرحمت میفرمایند و بازو بندی بیازوی چپ ایشان بسته و دستور تهیه و سائل سفرش را میدهند ، و روز حرکت را هفتم شوال تعیین فرموده و چند کیسه و شمشیری دودمه هم بایشان دادند - سپس یکایک اخوان بحضور شریف رسیده و مورد عنایت قرار می گرفتند - و بنظر رسید که پیر بزرگوار از آنان رضایت و خرسندی دارند و در همین حال میفرمودند : مزد اگر میطلبی طاعت استاد بپر -

بعد ترازویی بزرگ ظاهر شد که هر یک از اخوان را در آن نهاده می سنجیدند و کسی نبود که در این ماه رمضان ترقی نکرده باشد ، یکی از اخوان که در کفه ترازو قرار گرفت فرمودند : ۸۵ درجه ترقی کرده ای قدر خود را بدان و از این بعد خطرات بیشتر و مواظبت زیاده تر لازم است - و همچنین درجات ترقی هر کسی گفته میشد .

بعداً سفره سبزی گسترده شد و اخوان حاضر همگی در محضر مقدس گرد خوان نشسته . در این حال میفرمودند :

گر تو این انبان زنان خالی کنی پر ز گوهر های اجلالی کنی

منظور از زنان ، محبت ماسوی الله است ، بعداً فرمودند از محبت آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و محبت آل عصمت وجود را پراسازید .

و در موقع قرائت قصاید ، مجلس اخوان را بی نهایت با عظمت و باشکوه دیده . نور وجود مبارک حضرت خاتم النبیین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و انوار شریف معصومین علیهم السلام غرق در انوار ملکوتی بطرز بسیار روشن در تجلی بودند . حالت شکر و خرسندی زائد الوصفی داشتم

در تأویل فرمودند : سالک در این عالم در یک ساعت راهی میرود که در آن عالم پانصد هزار سال طی میشود « و ما ادراك ما العقبة » همین است - این نشر فیوضاتی که در این سلسله مبارک است برای خاطر چند نفری است که صالح الاعمال آند و تمام از برکت عمل آنها مستفیض میشوند .

۱۳- درسحر زیارت کردم حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه را که دور ایشان را نور کبودی احاطه و انوار سفیدی درخشان از صورت مبارك بقطعات کوچک و بزرگ مانند جرقه ، باطراف پرتاب میشد

در تاول فرمودند : تکلم هم دست داد ؟ بعرض رسید . خیر - فرمودند . روشن بود ؟ عرض شد بلی . فرمودند و جبهه قرار دهید .

۱۴- درواقع دیده شد: صحرائی خشک منتهی بدریائی عمیق میشد و این دریا امتداد مییافت تا بزمین سبز و خرم و باغی مصفی و بسیار جانفزرا که آبشارها و جوی و جداول و اشجار و عمارات آن بخوبی هویدا و حتی ساکنین قصر و خادمه ها نیز پیدا بودند. این سرزمین دلکش که از سطح دریامر ترفع تر میبود . تمام اشجار و عمارات و باغات آن در آب این دریا عکس انداخته و بواسطه آرام بودن دریا کسی تمیز نمیداد که این عکس در آب است و حقیقتی ندارد، بر روی این دریای پهناور . پل معلق کشیده شده ولی بشکل نیمدائره ناقصی که اگر میخواستند از این صحرای خشک بآن سرزمین سبز و خرم برسند میتوانستند از این پل عبور نمایند . منتها این طرف پل بصحرای خشک متصل بود بسیار صعب العبور و ناهموار و تخته سنگهای بی ترتیب و حفره ها و مغاره های خطرناک بود ولی سرایشی پل که بباقات مصفی منتهی میشد بسیار صیقلی و صاف و هموار بود .

بعضی از مسافرین که از این صحرای سوزان میرسیدند و نظرشان بپل میافتاد و سختی اینطرف پل را میدیدند و عکس قصور و درختان و آبهای گوارا را در آب دریا میدیدند بخيال آنکه حقیقت دارد . بلافاصله خود را باین راه سرداده ولی در دریا افتاده و مشغول دست و پا زدن میشدند ولی بعضی دیگر به نگاه اول را بپل رایش گرفته و با هر سختی و صدمه ای بود خود را بوسط پل رسانده و از آنجا از سرایشی صیقلی و صاف . بآنی عبور کرده و باغ میرسیدند و خوش و خرم مشغول استراحت و تناول میوه ها میشدند .

اگرچه درموقع بالا رفتن از پل . مورد تمسخر و استهزاء شنا کنندگان دریا بودند لکن اینها مدتی پیش رسیده بودند، در صورتیکه آنان بیم غرق شدن و یا دست و پا زدن های بی نتیجه را داشتند .

در تأویل فرمودند : بعضی از آب داخل میشوند از آتش سر بیرون میکنند و بعضی از آتش داخل میشوند و از آب سر بیرون میآورند . مثل اهل دنیا و آخرت است

۱۵- سحر در حال مراقبه مشاهده گردید : آقای وحید الاولیاء در منزل خود روی صندلی جلوس فرموده و ترازوئی در دست دارد . هر يك از اخوان شرفیاب و در هر يك از دستها ورقه‌ای دارد که روی یکی شریعت و روی دیگری طریقت نوشته شده و این اوراق را تقدیم مینماید ، ایشان هر يك از این دو کاغذ را در یکی از کفه‌های تراز و نهاده وزن مینمایند بعضی را کفه شریعت و برخی را کفه طریقت میچربید ، یکی از اخوان شرفیاب و دو ورقه خود را که تقدیم نمود وزن هر دو مساوی گردید . پیر معظم رو باخوان نموده فرمودند : رفتار همگی باید مانند این شخص باشد .

چون حقیر شرفیاب و دو ورقه خود را ارائه داشتم . روی یکی (خجالت) و دیگری (انفعال) نوشته شده بود- حضرت ایشان هر دو را در دو کفه ترازو نهاده خود شخصاً دو برابر کاغذ اضافه کردند تا دو کفه ترازو مساوی گردید - روی یکی (عنایت) و روی دیگری (لطف) مرقوم بود .

در تأویل فرمودند : قاعده همین است ، بایستی شریعت و طریقت سالک هر دو مساوی باشد . نه شریعت از طریقت بجزر بد و نه طریقت از شریعت ، طریقت بی شریعت مقبول نیست .

تواضع ز گردنکشان بس نکوست

کد اکبر تواضع کند خوی اوست

۱۶- در حین اشتغال بذکر مشاهده گردید : وجود مبارك حضرت مولی‌الموالی علیه السلام بنماز ایستاده و حضرت قائم عجل‌الله تعالی فرجه‌پشت سر ایشان و آقای وحید الاولیاء عقب سر امام عصر ، در حال اقتداء بنماز مشغول بودند ، حالت شکستگی و انفعال از عدم توفیق شرکت در نماز حاصل شد و چون پایان یافت ؛ حضرت مولی علیه السلام حقیر را بحضور طلبیده مقداری دانه گندم از زیر سجاده مبارك در آورده دامن عبای حقیر ریخته فرمودند : این گندم انتخابی و برای بذرخوبست



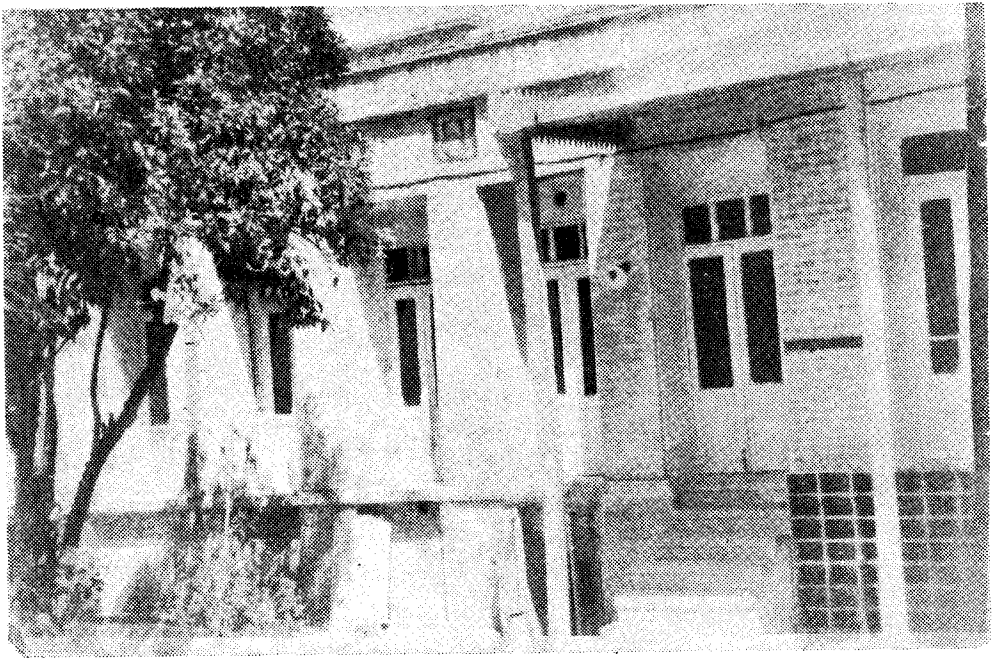
وحید الاولیاء قدس اللہ سرہ

در تأویل فرمودند: «اللَّهُ الدِّينُ الْخَالِصُ»، صورت همین گندمهاست معلوم میشود ایمان حضر تعالی کمال پیدا کرده .

۱۷- در نماز چند فقره بخصوص در تشهد، جمال مبارك حضرت مولی الموالی علیه السلام و حضرت قائم حجة الله ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را با نورانیت زیاد زیارت کردم و بنظر میرسید قیافه و جمال حقیقی ایشان است .

در تأویل فرمودند : حدیث نبوی است : من عرفنی بالنورانية فقد عرف الله
۱۸- در موقع اشتغال سحر ، بدن خود را خیلی گرم یافتیم - خواستم بدانم این حرارت از کجاست؟ دیده شد هیکلی از نور با حرارت شدید در وجود من است که این بدن جسمانی بمنزله جلد و غلافی بروی آن قرار گرفته است
در تأویل فرمودند : پیکر معنوی است .

و سپس اضافه نمود : اغلب چندین مرتبه پیش آمده است که وقتی غرق مشاهده



دولت سرا - منزل شخصی وحید الاولیاء پس از تعمیر

هستم، تکان شدیدی بحسبم وارد می‌آید که از آن حال بخود می‌آیم .
 فرمودند : عجایب ره عشق ای عزیز بسیار است راه عشق همه اش عجایب است
 در اینموقع بعرض رسانید : بنده نه سواد دارم نه معرفت . نه شعور و لایق اینهمه
 الطاف و مراحم از موالیان عظام نیستم .
 فرمودند : همه اش را دارید . اگر نداشتید در راه حق نمی افتادید - از موقع
 استفاده نموده دست بدعا برداشته عرض کرد : خداوند هر کس در اینجا نشسته ظاهر و
 باطنش را یکی ساز
 فرمودند : این ممکن نمیشود - در محضر حضرت خاتم الانبیاء (ص) همه کس بودند
 ولی يك جور و دارای يك عقیده نبودند - هر کدام نوعی تربیت شده بودند - علاوه بر این،
 بودند مردمانی که ظاهر و باطنشان یکی میبود .
 حضرت موسی از خدا استدعا کرد که مردم در باره ام بد گوئی نکنند . ندا رسید .
 ممکن نیست . من که خدا و خالق ایشانم نسبت بمن کفران میکنند و از عبادتم سرپیچی
 مینمایند . با اینحال چگونه ممکنست ظاهر و باطن همه یکی شود ، پس دعا کنید خدا
 ما را از شر حاسدان و بدگویان حفظ فرماید . الفاتحه .



ارتحال



آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش
این چراغیست کزین خانه بآن خانه برند

آقای وحیدالاولیاء با عنایات و توفیقات الهی توانست قریب ۸۰ سال تمام عمر خود را در راه بندگی و عبودیت خالق و خدمت بمخلوق صرف نموده تا بآخرین مقام عالی انسانیت نائل آید ذرات وجودش مجلای تابش انوار توحید شده اتصال و پیوستگی با خاندان عصمت و طهارت چنان عوالم درونی او را با انوار تابناکشان روشن و متجلی ساخت که در حق فانی و ببقای او باقی گردید .

از آثار و عوالم ناسوتی بکلی در گذشته و همه ادراکات وجودیه او مستغرق در ملکوت ، و همگی هستی او پراز دوست گشته بود .

در سنین او آخر عمر ، که جز پوستی براستخوان نحیفش نمانده و از خوردن هر نوع خوراکی بیزار بود ، همچنان ادراکات و حواس بجای خود باقی و قوای ملکوتی کمال قوت و شدت داشت که تا آخرین لحظات زندگی از خدمت بدین و هدایت خلق ، خودداری نمیفرمود . از نظر اینکه دائماً متوجه حق بود و بهیچ چیز دیگر عنایت نداشت ، حالت استغراق دائم او مخصوصاً روزهای آخر عمر کاملاً آشکارا میگردید .

در همین حالت او ائیل شب در ساعت $(۷\frac{۱}{۴})$ بعد از ظهر چهارشنبه ۲۵ صفر ۱۳۷۵ هـ مطابق ۱۹ مهر ۱۳۳۴ شمسی - طایر روح پاکش قفس تن را خالی نموده و بعالم باقی ارتحال فرمود .

تنگنای این جهان میدان پروازش نبود
بال بگشاد و بقاف قرب آن در گاه شد

و پس از انجام مراسم تغسیل و تکفین و نماز در منزل شخصی خود بخاک سپرده

شد و از عصر پنجشنبه ۲۶ صفر
(۳۴/۷/۲۰) مجلس فاتحه در همان
منزل در پنج مجلس تشکیل و
جمعیت کثیر بی سابقه‌ای در این
مجالس با حالت غم و تأثر حضور
می یافتند - و میتوان گفت که در این
سو کواری کسی از اهالی شیراز نبود
که متأثر و غمگین در این مجلس
شرکت نکرده باشد.

قدس الله سره العزیز.



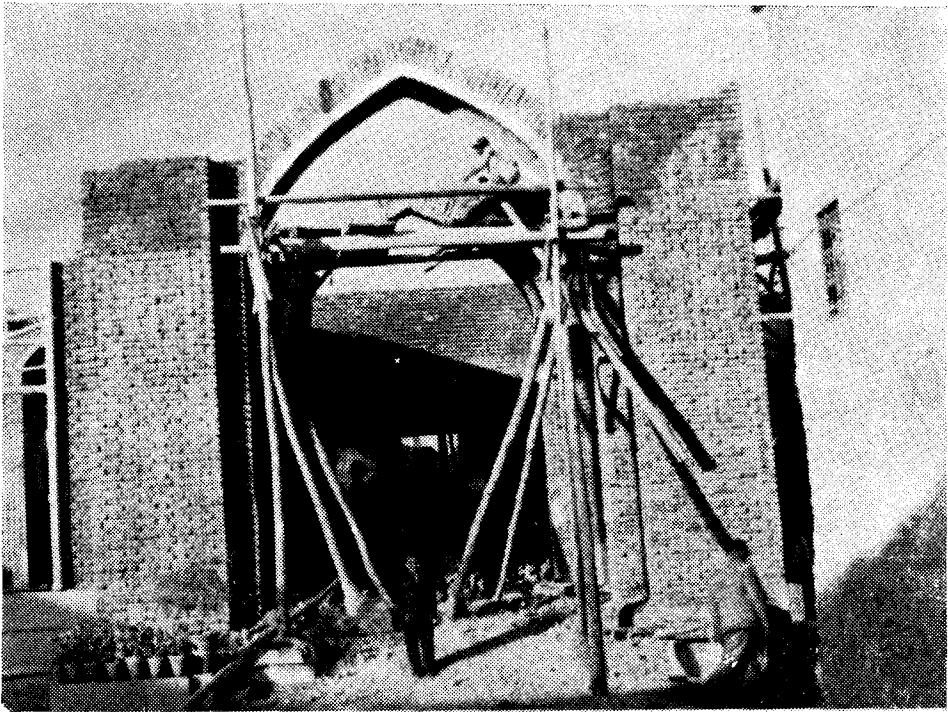
خانقاه احمدی

آقای وحید الاولیاء در روز شنبه ۲۸ محرم مطابق ۳ قوس سال ۱۳۳۵ هـ. ق. - دو باب خانه متصل بیکدیگر واقع در محله سر باغ شیراز متعلق به حاج میرزاهاشم خان مستوفی را در مبلغ - / ۷۵۰۰ ریال بمدت پنج سال رهن نمود و در روز ۱۴ صفر همان سال از منزل اجاره ای سابق بدین مکان منتقل گردیده مسکن و محل کار خود قرار میدهند و پس از انقضاء مدت رهن در محضر شرعی جناب آقای حاج سید محمد جعفر علوی مورد رهن بانضمام خانه طرف خلوت را در مبلغ - / ۳۳۰۰ تومان از مالک خانه خریداری و قبض و اقباض بعمل آمده شش دانگ سه باب خانه متصل بیکدیگر بتصرف مالکانه ایشان درمی آید .

و در تاریخ اول جمادی الثانی - ۱۹ دلو ۱۳۳۹ ق. ه. . یک باب خانه جنوبی طرف خلوت را بمبلغ ۹۱۵ تومان به حاج محمد مهدی بزاز (حاج ممتازی) می فروشند .
دو باب خانه مزبور تا همین اواخر منزل مسکونی و محل مطبعه احمدی بود ،
در سال ۱۳۳۳ ف یک باب خانه کوچک سمت غربی را با آقای میرزا ابوالحسن حافظ الکتب
معاون الفقراء (۱) در برابر خدمات ۴۵ ساله او بوی بر گذار و مصالحه می فرمایند

(۱) - آقای میرزا ابوالحسن حافظ الکتب (معاون الفقراء) فرزند مرحوم شیخ مصطفی موزن آستانه حضرت شاهچراغ ۴ در سال ۱۳۱۴ هـ. ق در شیراز متولد و در محرم ۱۴۳۱ ق. ه. بعنوان معاونت در امور مطبعه و خدمتگذاری انتخاب و تا آخرین لحظه حیات آن مرد بزرگ که در حدود ۴۵ سال متوالی میشود ، شب و روز بخدمات صمیمانه و صادقانه مشغول و همیشه مورد احترام و لطف آن بزرگوار بوده است و پس از رحلت پیر معظم خود، کتب (۱- آنها جاریه) را تجدید طبع و « گلبن محمدی » - آثار الاحمدیه را تالیف (۲- رساله معرفت)

کرده و ضمن کتاب اخیر، رساله کبریت احمر حضرت راز را چاپ و منتشر نموده است ، گاهی اشعاری که میسر آیند معاون تخلص می فرمایند



خانقاه احمدی شیراز

در حال ساختمان

که تا کنون مالک و محل سکونای خود و خانواده اش قرار گرفته .

خانه مسکونی حضرت ایشان در سال ۱۳۳۳ شمسی بدستور جناب آقای حاج میرزا

محمد علی حب حیدر مدظله العالی تعمیر و مرمت یافت . باین ترتیب که اطاقهای کوچک

روقبله با اطاق نشیمن ایشان متصلاً تشکیل دواطاق بزرگ را داده که جلسات شرفیابی اخوان مرتباً در همین جا منعقد میگردید.

پس ازدفن آقای وحیدالاولیاء در همان منزل، تصمیم بساختن مقبره و خانقاه مجللی که در خورشان و مقام رفیع ایشان باشد گرفته و همه اخوان در حدود امکانات خود از کمک‌های مادی و معنوی دریغ ننموده و برای احترام از زهر گونه شائبه مقتضی دیدند که از ذکر نام و مبلغ پرداختی آنان اکنون خودداری شود.

و چون خانه شخصی من بود در حدود ۴۰۰ متر مربع بیشتر مساحت نداشت و تکافوء جمعیت کثیر اخوان را برای انعقاد جلسات عمومی نمی نمود.

بدستور جناب آقای حاج حب حیدر چند باب خانه های مجاور از صاحبان آنها خریداری و بمنزل اصلی اضافه گردید و همگی وقف بر خانقاه احمدی و در حال حاضر مقبره تقریباً در وسط محوطه‌ای بمساحت $۱۱/۵ \times ۲۵$ متر و با ارتفاع ۸ متر ساختمان شده و اکنون محل انعقاد جلسات عمومی اخوان طریق است.

این ساختمان که بهمت بلند جناب آقای حاج حب حیدر مدظله العالی از تاریخ ۳۵/۸/۱۰ شروع و تا حین تحریر این سطور ادامه دارد از لحاظ استحکام بنا و زیبایی و نکات فنی امروزه در شیراز نظیر ندارد.

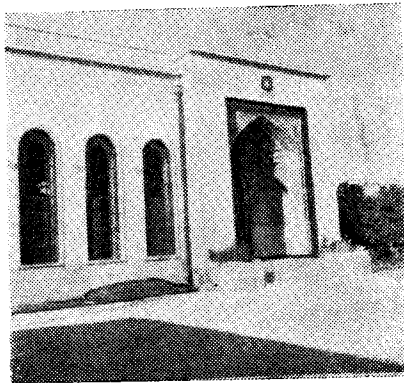
سید جلیل‌القدر آقای مهندس صدرهاشمی که از مهندسين عالی‌مقام کشور و مورد احترام همه مردم اند، با همه گرفتاری و اشتغال باموردولتی قبول زحمت فرموده بدون نظر مادی بتهیه و تنظیم نقشه بنا پرداخته و با سرکشی مداوم کار ساختمان را بنحو شایسته انجام داده با ابراز بزرگواری تشریک مساعی صمیمانه نموده و مینماید.

آقای حاج محمد جعفر فروزان معمار که با خلوص عقیده و حسن نیتی که شایسته مردان با اخلاص و صمیمی است، علاوه بر زحمات گرانبها و قابل تقدیری که شخصاً در این امر متحمل شده کارگرهای برجسته نیز گماشته و با رسیدگی و دلسوزی دائم ذوق و ابتکار خود را در ریزه کاریها و ظرافت این بنا نشان داده اند.

آقای کریم فغفوری و آقای اصغر زرمهر و آقای اکبر کشتکار که هر سه از ارادتمندان

سلسله مبار که اند - کاشی کاری و طراحی و نقاشی و خطوط، شب و روز در کار بوده بطوری که این بنا از لحاظ هنری و ریزه کاریهای صنعتی در ردیف بهترین کاشیکاریهای شیراز بشمار میآید .

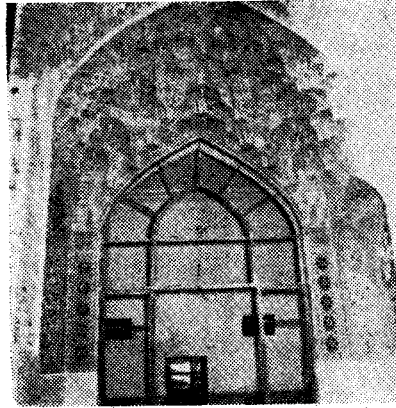
آقای جواد صیرفی زاده که از بازرگانان تهران و مقیم شیراز و از اخوان سلسله مبار که اند ، همیشه در امور مرجوعه اخوان ، حالت از خود گذشتگی و صمیمیت برورزاده و از ابتدای شروع بساختن خانقاه (۳۵/۸/۱۰) تا کنون با جدیت و علاقه مندی فراوان . وسائل تسهیل و حسن انجام کار را از هر لحاظ فراهم آورده و از روی کمال حسن نیت و دلسوزی بدون نظر مادی . صادقانه تشریک مساعی نموده و مینمایند - مسافرتهای مفید و موثری چند بمنظور تهیه وسائل لازمه بنقاط مختلفه نموده و تمام اوقات شبانه روزی خود را صمیمانه وقف بر خانقاه کرده است . کلیه وجوه رسیده بدستور جنات آقای حاج حب حیدر تحویل ایشان و



قسمتی از نمای بیرونی خانقاه احمدی شیراز

بوسیله مشارالیه صرف هزینه های لازمه شده بطوریکه اگر چند نفر بجای ایشان گماشته میشدند این کار بزرگ باین نحو شایسته انجام پذیر نبود . و حقیقتاً اطلاعات فنی و پشتکار ایشان در آماده نمودن وسائل . خیلی موثر و مفید واقع شده است .
و نیز استاد موسی آهن باف و دیگر استادان بناء و آهن کار و کاشی تراش و نازک کار

و غیره و کارگران چنان باصمیمیت کار میکردند که معلوم بود غیر از وظیفه و دستمزد خود . خلوص عقیده هم در این امر دخیل بوده است و اغلب اهمیت و شرف مکان را مورد نظر قرار داده و چنان در این امر کوشش داشتند که بینندگان را غرق حیرت میساختند . چنانکه یکی از محترمین که خود متصدی ساختمان و متولی مسجدی بوده و از چندین سال باینطرف باینکار اشتغال داشته وقتی این بنارادید و کارهاییکه در این مدت قلیل انجام شده ملاحظه کرد با تعجب



سردرب ورودی بمقبره

مخصوص گفت . این بنای زیبا و مجلل که در این مدت کوتاه اتمام یافته نه تنها دستمزد و مصالح بوجود آورده بلکه ارادت اشخاص . اس اساس اینکار را انجام داده است . و از عواملی که کارگران را بیشتر راغب بکار می نمود . آنکه در این مدت پیش آمد سوئی برای آنان نشده حتی کوچکترین آسیبی بهیچیک از آنها نرسیده و این خود یکی از علل عمده شوق و ذوق ایشان بکار کردن در این مقام شریف بوده است

ابوالفتوح

جناب آقای حاج میرزا محمدعلی حب حیدر - در ۶ رجب ۱۲۹۵ ق. ه. در شهر اردبیل متولد - و شرح زیر عین مرقومه ایست که آقای وحید الاولیاء در ص ۴۶ کتاب اوصاف المقربین نسبت بمعظم له نوشته و اکنون نقل بعبارت میگردد .

« السالك الصادق الصافي الذي يسلك في سبيل الحق بلا غرض والارتياب . صاحب »
« الايقان . میرزا (محمدعلی) خان الاردبیلی در صدق و خلوص وصحت عقیدت و رعایت ادب »
« منفرد روزگار و با وجود که از محتشم زادگان اردبیل میباشد . بسیار متواضع و فقیر احوال »
« و افتاده است . و کثیر التشرّف بحضور موالیان علیهم السلام در واقعات . و روزگار مدید »
« است که در اشغال دولتی و دیوانی مشغول و در صحت معامله و درستی کار . مغبوط اقران »
« حتی فرنگیان که با او هم شغلند . تعجب از پیاپی فطرت و صافی طینت ایشان دارند ، و نزد »
« عموم معتمد و ممتحن و در دستگیری ضعیفا و فقرا و کلیه اهل استحقاق و رعایت حال و »
« تسهیل مشقات دیوانی بر آنها حریص و مولع - نقل میکرد که در زمان صبی . شبها که »
« مہیای خواب میشدم بچشم حس میدیدم که از يك سمت جامه خواب ستاره ای درخشید و »
« آفتابی طلوع نمود و ماهی پیدا شد و مدتی مکث میکردند - در ۱۲۹۵ ق. ه. در اردبیل »
« متولد شده و در این زمان تالیف (۱) در مشهد مقدس رضوی علی ساکنها الصلوة والسلام مشغول »
« اشغال مذکور است و فقه الله ببلوغ الی نهاية الامال و از زبان مبارک قدس سره (۲) ملقب به »
« معین الفقراء میباشد »

(۱) تاریخ تالیف ۱۳۳۸ ق ،

(۲) مقصود آقای مجدالاشراف پیرایشان است

آقای حاج حب حیدر مدظلّه العالی. اوقات توقف در مشهد مقدس را با سمت ریاست شرکت قند خراسان. سرپرستی اخوان طریق رانیز بعهدہ داشته اند و بعد از انحلال شرکت مزبور پس از قریب از دو سال تشریف و توقف در عتبات عالیات در سال ۱۳۲۵ خورشیدی بطهران آمده بسرپرستی فقرای آن سامان و شهرهای شمال و مغرب کشور منصوب میگرددند. واکثراً دیده میشود کسانی که تقاضای دستور سلوکی از آقای وحید الاولیاء مینمودند. آنها را احواله وارجاع به ایشان میفرمود - و در تهران باتشکیل شرکت تجارتنی نجات بامور معاملاتی نیز مشغول بودند.

در تاریخ ۱۵ ذیحجه سال ۱۳۷۰ ه. ق. شش دانگ یک بابخانه واقع در خیابان ری تهران را بهمت و دستور ایشان. اخوان طریق خریداری و بنام خانقاه احمدی وقف مینمایند که اکنون محل اجتماع برادران ایمانی است

در سال ۱۳۷۴ ق. ه. - ۱۳۳۳ شمسی با اجازه پیر معظم خود از طهران بشیر از آمده ابتدا بتعمیر منزل مسکونی آن بزرگوار بشرحی که قبلاً متذکر گردید پرداخته بپایان میرسانند.

و پس از رحلت آقای وحید الاولیاء قدس سره همچنان عظمت مقام و شخصیت منحصر بفرد معظم له محرز بوده و میباشد و اخوان سلسله مبارکه زهبیه افتخار متابعت و پیروی در برابر او امر و نواهی آن وجود مبارک داشته همگی سر تعظیم و تسلیم فرود آورده و با هدایت ایشان مراتب سلوکی خویش را ادامه میدهند - و اکنون مرجع و ملجاء همگی اخوان و سرپرست خانقاه های شیراز و دیگر نقاط کشور میباشد و **والسلام علی من اتبع الهدی**

سفینه علوی

نقل بعبارت از جریده شریفه کثیر الانتشار روزنامه پارس شیراز شماره ۹۵۷ -

سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۲۸ سال هشتم صفحه چهارم « واقعه آتش سوزی در منزل آقای سید عبدالحسین صدر (صدر الاسلام) را تقریباً در یکماه پیش در نیمه شب کم و بیش خوانندگان عزیز ما اطلاع دارند و اتفاق مرموز و عجیبی را که در ضمن آن واقعه رخ داده شاید بخاطر سپرده باشند که از نظر اهمیت موضوع در یکی از جزائید محلی در طی خبر واقعه درج و منتشر گردید - برای تذکر و یادآوری آن اتفاق اسرار انگیز در اینجا تجدید میشود که در اطاق پنج دربی پشت بقبله که در معرض لهیب آتش واقع شده بود و سقف و پیکر و فرش اطاق و پرده های دیوار همه طعمه آتش گردید . يك لوحه مقدسه ای که بطرز خاص و شکل بدیعی از یکی از اولیاء حق و پیران طریقت بشعار مخصوص مشحون از آیات و عبارات قدسیه تهیه و تنظیم شده در قاب چوبی در شیشه روپوشی گردیده و در طاقچه اطاق بوده با سوختن چوبهای قاب و خرد شدن شیشه آن لوحه مقدسه با طرز معجز آسائی از خطر آتش مصون و محفوظ مانده و اشخاص موثق که پس از چند شب از وقوع واقعه آن صفحه را زیارت کرده دیده اند که اثر دود آتش تا کناره کاغذ آمده و دیگر از آنجا عبور نکرده و خط دور آن صفحه مثل دیوار آهنینی البته (بفرمان حق) راه شراره آتش را مسدود کرده است .

این واقعه و واقعات دیگر که هر از گاهی از این مبادی فیض بخش سر میزند و آثار نورانی و حیرت انگیزی که از این هیا کل نوریه تراوش مینماید مارا از روی صدق و اخلاص بر آن داشت که عین آن صفحه کریمه را کلیشه کرده تبرکاً و تیمناً در روزنامه پارس منتشر سازیم و در این دوران میدان داری فلسفه مادی که چشم ظاهر بینان را خیره ساخته و پردلهای

غافل و بصیرت دنیا پرستان مغرور پرده کشیده این دعوت حق را بلند سازیم که : سنجیم

ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بر بگانه علی کلشی قدیر

باد را بادی است کوه میراندش آبرای آبی است کوه میخواندش

فلسفی کوه منکر خنانه است از حواس اولیا بیگانه است

فلسفی راز هره نی تادم زند دم زند قهر حقش بر هم زند

امروز یکی از آن مظاهر باهره الهیه در این شهر دارالعلم در این سرزمین اسرار

انگیزی که آنرا (برج الاولیاء) و قبة الاولیاء گفته و نوشته اند و هیچوقت خالی از اقطاب و

اوتاد نبوده است وجود دارد که افتادگان را دستگیری میکند . ارواح کدره را صیقلی مینماید

نفوس مستعده را بجاده کمال و ظهور قابلیت میرساند ، خدایش از نوائب زمانه مصون بدارد و

همت اولیاء حق پشت و پناهنش باشد

ما که یکی از متوسلین آن در گاهیم بیش از این اجازه دم زدن نداریم روح توانای

حق و حقیقت و آن قدرت فائقه ای که بر عوالم طبیعت حکمفرمائی دارد و امر و نهیش بر باد و

آب ساری و جاری است خود کفیل و ضامن است که آثار دیگری و آیات روشنتری از این

مبدء فیض بظهور برساند تا همه بدانند اسرار و رموزی در این دستگاه کون و فساد نهفته است

که جز بقوه اشراق و بصیرت الهی راه بردن بآن اسرار و فهمیدن آن رموز میسر نیست

طیران مرغ دیدی، تو زیبای بند شهوت

بدر آی ، تا به بینی طیران آدمیت

پایان

این نقشه ذیل از فرخنده قطب العارفین جلال الدین محمد الحنفی الذی الشیخ یزید آمدن سر و وسط البه رفیع ذیل علم از ایشان آن
 سحرهای در خواب بجز بر بارک حضرت سیدی قدس سره و سید محمد و صفی و درت فیه و در نقوش با بر بارک زواری یا علی ولیکن بصورت کشتی بزرگ است مندر که برکت
 بارک مثال اهل بیت کتل سفینه نوح من در که باغی و من تخلف عنها غرق گردیدم و در نشانی این کشتی بودم آن جناب پیش آمده از دست غمزه فرشته
 و رسیدند و در محال شوق بر سر بارک خود که کرده بغیر مرحت فرمودند پس از آن مصاحف فیه اندر که در بعضی فریادت کردند عر که دردم بهمان صورت را در دست
 کتابی کشیده این شکل بارک داشته تا آنکه جناب سلطان فای سزا احمد خوشنویس از اردبیل شیراز آمده دل مدد ما را این منور شد مشعل این سوارک
 الی الله و ریاضه کرده بدین پس از آنکه از این و جبهه بارک بصورت کشتی نجات اهل بیت سلام شرع بر این معین تنصیر کرد بدین چون جامع کماله منور و معنی اند

و غیر شخص باشد از اینک لایزال و بیست
 و خاوند ام این صورت که در زلات
 منقش در نو آفرینا علی کرم
 و از چنین شد که در وقت
 کتب روم سیدی که بطبع
 برسد بابت کامله
 منقش شود چنان کتب شحات با نوار مصور به
 آیات البه و اخبار متواتره و این شکل بدین بارک
 هم صورت کشتی نجات است خداوند توفیق دهد
 سلطان الشیخ که عواره در عبادت خود متوجه
 باشند و فیض برسد در و بر باشد
 فرماید و یقنی بالله و انما هم بالنیات
 فی الصراط المستقیم انهم کلهم و
 قدس سره الله عز و جل و روح و الله

اولی مرتبه حضرت ای که ایست غیب نما سید
 زبیر افسر شاهان جهان ظل شما
 در پیش پرده غیبان بودی و قوی بضلال
 خرمیت ذات تو نشناخند که بشند خدا
 خود چو بید از این پس که از آن طلعت زین
 زده زرداری و آن گونه که هستی بنماید
 در مدح تو چو بید که تو خود عین مدح
 و در نشانی تو چو بید که تو خود اصل شایسته

و بخیر اولادین عارفان و مفسرین مجمل التین ضم مداف در عصر که مردم این گونه کلام را نشنیده آسای اولادین گفتند
 و موهوم باشد داشته و تصدیق و مبایرانش را تحقیق و تشفی می کردند نظر داشتند بر و بعبه بران ره بر و غلط
 بر ادبی شمر آن خاوندان که در طی کرده اند کوش را یک مکان که کرده اند و رسد شده از لا محظ خود کیناست نمود و اوقات
 خود را مقصود از آن داشت و بعد جبهه بکثیر فیض مجمل بخارج و تبیین کردند و بقای از از روزگار آن منظور نمود و بعد طبع
 خود موم سوم بطبعه لا حد و بعد شیر از طبع آن پرداخت با سیدانیک صاحب دل را که پسندیده ابدان او را در آمدنای
 بخیراد و بیاختار شد و ما که و کان ذلک فی شهره و حجه سید الاقل احمد بن محمد کریم التبریزی غفر الله له و اولاد

بحول الله العلي وعناياته

صورت اتمام واختتام يافت در عصر وعهد غيبت
سلطان الاولياء، وخاتم الاوصياء، الغوث الاعظم
في الدين والدنيا، والعروة الوثقى في الآخرة
والاولى، رئيس الاولين والآخرين، وارث الانبياء
والمرسلين، حجة الله في الارضين، خاتم الائمة الاثنى
عشر، وارث ذو الفقار فخر البشر، الهادي المهدي، القائم
بالحق، والداعي الى الصديق المطلق، مولينا صاحب الامر
والعصر والزمان، عليه سلام الله الملك المنان الديان

شهر صفر المظفر ١٣٧٩ هـ ق